



START

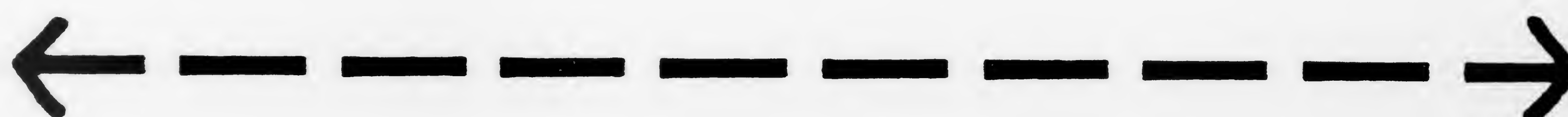


REEL 39



Microfilmed 1990

**University of California
Reprographic Service
Los Angeles, CA 90024-151804**



6 inches

Reduction Ratio 14:1

**National Preservation Program for
Biomedical Literature:**

**Preservation of Persian and Arabic
Medical Manuscripts**

**Funded in part by the
National Library of Medicine
and the
University of California at Los Angeles**

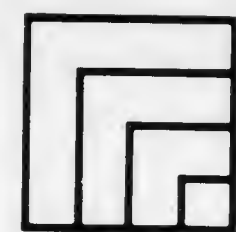
(Contract Number N01-LM-9-3534)

October 1989 - September 1990

**The material on this microfilm
is of varying quality. Portions
of the material may illegible due to:**

**Aged paper
Foxed, stained, or insect
damaged paper
Water damaged paper
Glossy paper
Illegible script or faded ink**

**Red and purple within the
manuscripts may appear paler.**

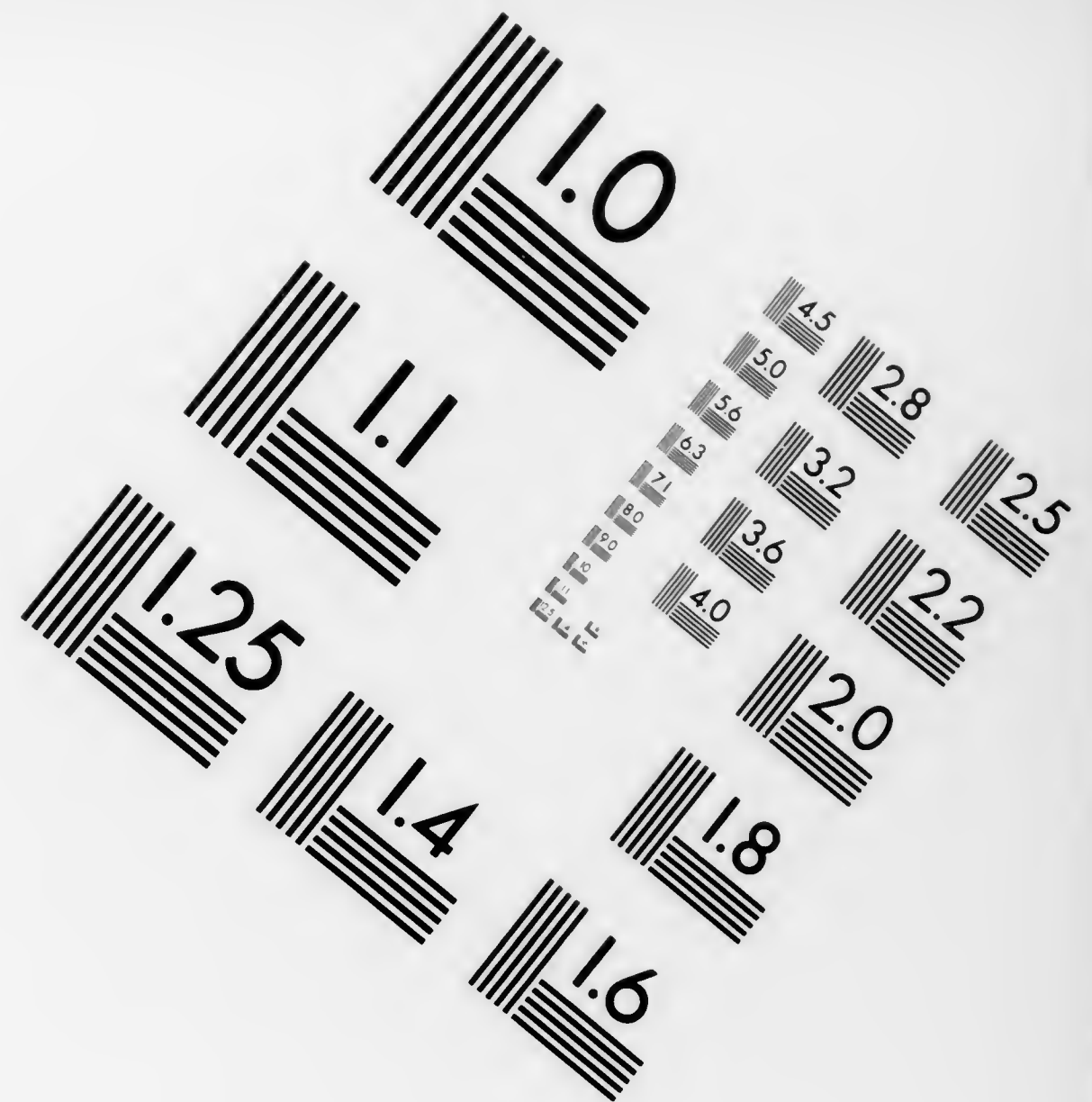
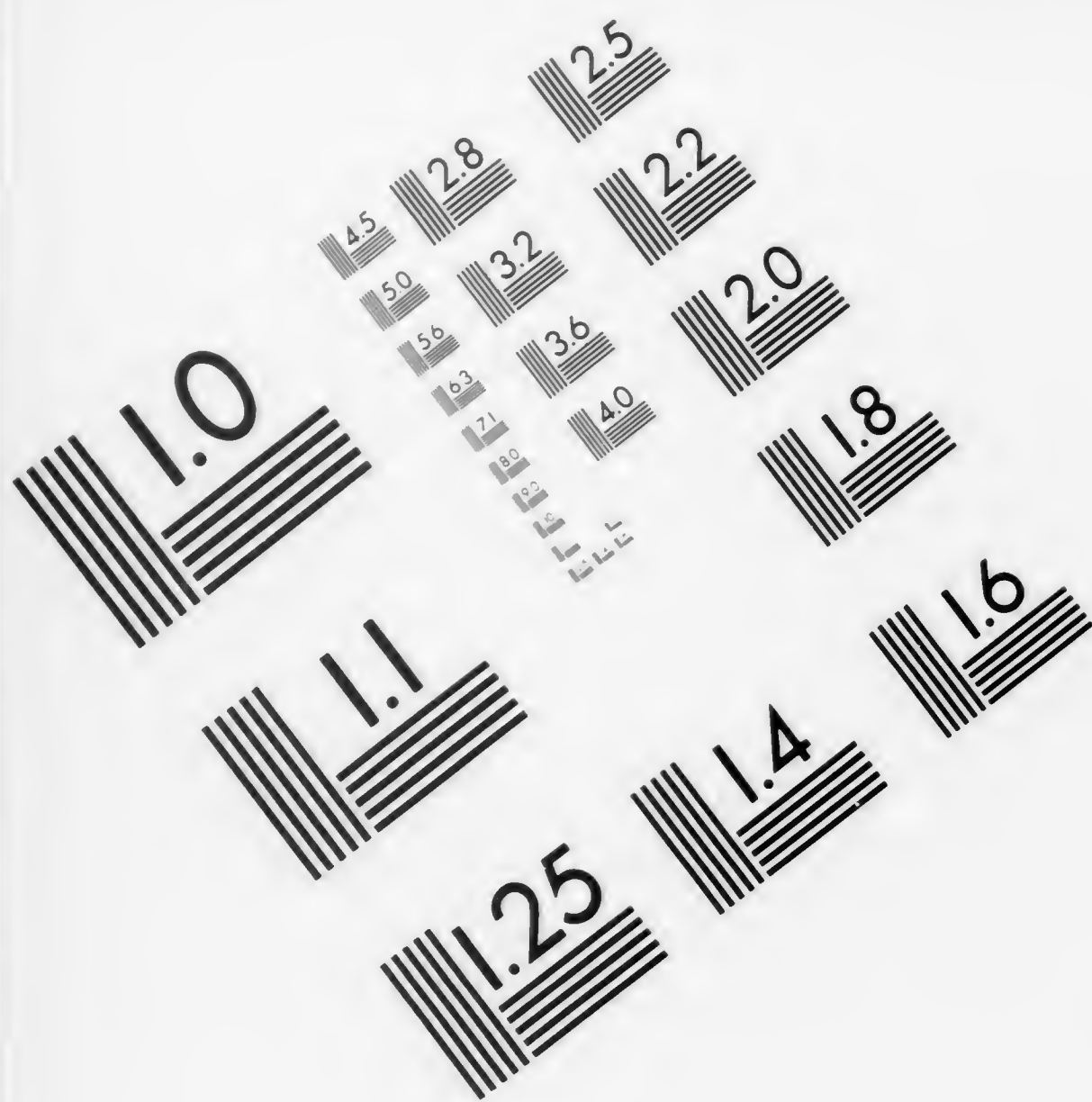


AIIM

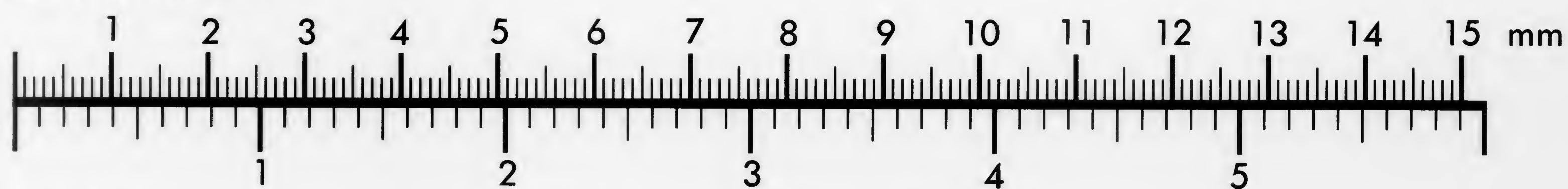
Association for Information and Image Management

1100 Wayne Avenue, Suite 1100
Silver Spring, Maryland 20910

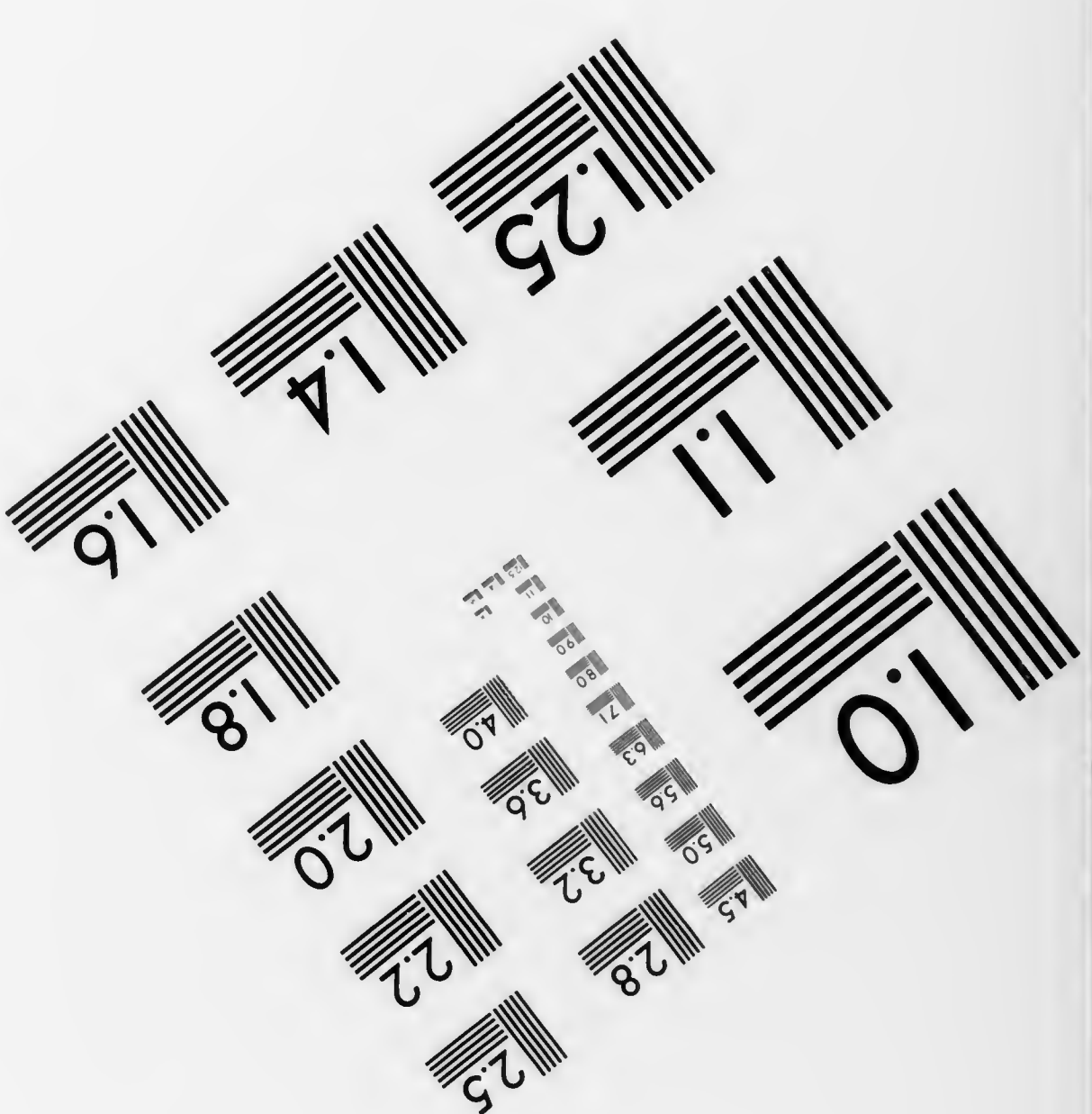
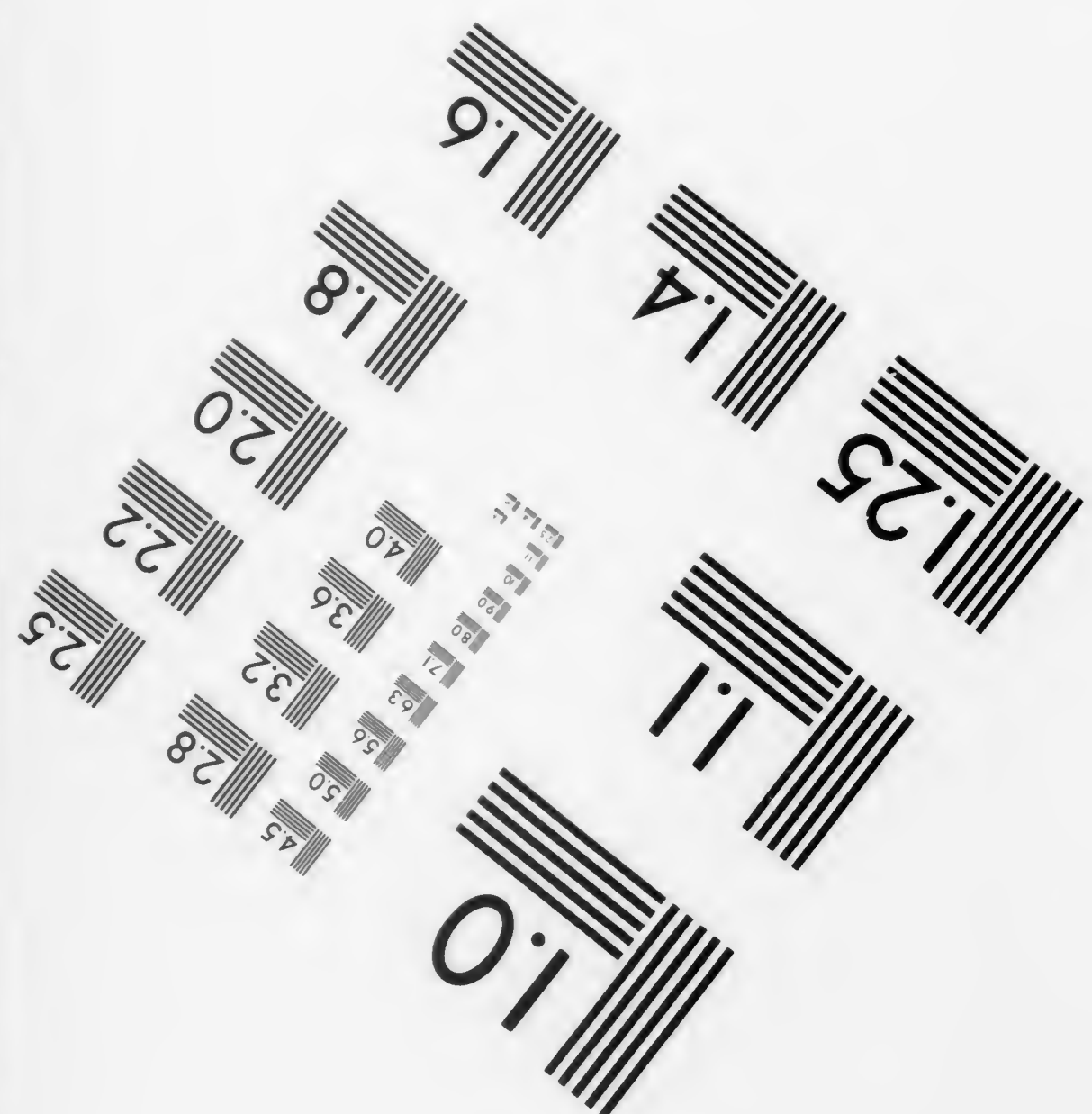
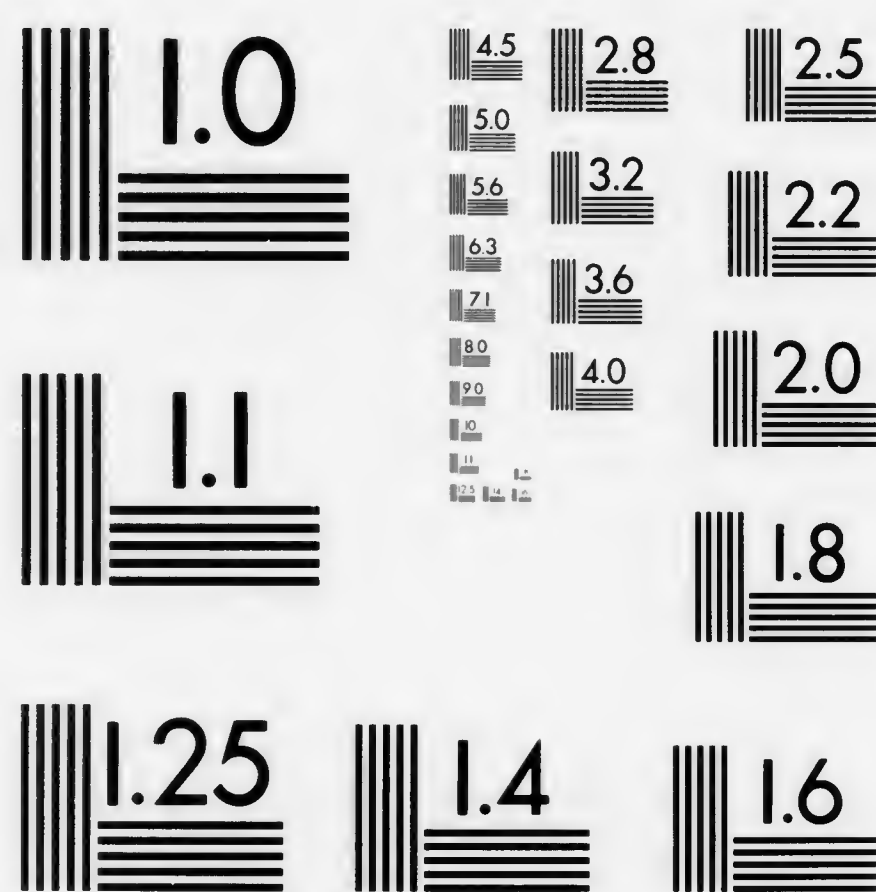
301/587-8202



Centimeter



Inches



MANUFACTURED TO AIIM STANDARDS
BY APPLIED IMAGE, INC.

tarikhema.org
**Los Angeles,
University of California**

Louise M. Darling Biomedical Library

**History and Special Collections
Division**

Persian Medical Manuscript Collection

(Shelved as Ms Collection 60)

**For permission to publish, or obtain
copies of microfilm, write to:**

**History and Special Collections Division
Louise M. Darling Biomedical Library
University of California, Los Angeles
Los Angeles, CA 90024-1798
U.S.A.**

pdf.tarikhema.org

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. -- ca.
1100-ca. 1900.
150 v. ; 15 x 8-38 x 24 cm.

Entire collection microfilmed as part
of a National Library of Medicine
preservation project: the preservation
master negative is at NLM; the printing
master negative is at the University of
California's Southern Regional Library
Facility; a positive copy is housed in
the UCLA Biomedical Library's History
Division.

Formerly a part of: Near Eastern
manuscript collection, Dept. of Special
Collections, University Library,
University of California, Los Angeles,
and assigned accession no. 1117.
Transferred to the History Division
of the UCLA Biomedical Library in

CLU-M ejf 891113

CLUHsl SEE NEXT CRD

*Ms.
coll.
no.60
RARE

Persian medical manuscripts. ... ca.
1100-ca. 1900. (Card 2)
March, 1986.

Finding aids: Annotated and indexed
list available in library: Richter-
Bernburg, Lutz, Persian medical
manuscripts at the University of
California, Los Angeles : a descriptive
catalogue (Malibu : Undena
Publications, 1978)

1. Medicine, Arabic. 2. Manuscripts,
Medical. I. University of California,
Los Angeles. Louise M. Darling
Biomedical Library. History and Special
Collections Division. II. Series: Near
Eastern manuscript collection ; no.
1117.

CLU-M ejf 891113

CLUHsl

Persian Medical Manuscript Collection

Ms. 39

(Richter-Bernburg No. 24)

Author: Zainoddīn ʿAlī b. Ḥosain Anṣārī
"Ḥājjī Zaino I-ʿAṭṭār"

Title : Ekhtīārāt-e Badīʿī

218 fols., 240 x 178 mm

**Loose material filmed at end of
manuscript**

1
DOCTOR
OWEN MINASIAN.

در وی به بندند و از میان هر دوران زن بیاورند که حامله بود و وی
زند و بی از نگاه دارند آن آفتی و محفوظ بماند و اگر دشوار زاید زاید
بی وی سهل کرد و زدن بیاورد و اگر بیاورند آن وی و سوزی
بر پشمانی بسته باشند و بن وی سوزاق کی ده باشند بدرا
نهی این باشند از خوابهای بد دیدن و از تن سیدن در خوا
ب و این از خواص است و سفیان اندکی گوید که مستحق دل
و جکی و معده بود و مضم طعام بکند و سوزمند بود جهت ما
لینو لیامعافی بتخلیل نفخ و تلطیف غلط اخلاط و مستعمل
از وی بکند بود و اسحاق گوید و در دم و هو گوید مضم بود بوی
و مصلح وی را زیاده و قند بود و در آن گوید بدل وی درد
فع مضیت یاد که در رحم پیدا شود بوزن وی زرباد و
دود آنک و زن آن قی نقل و شاپور گوید بدل وی عاقبتی
حایود و گویند بدل وی در وزن وی سوزنجان بود
دو قینون از جمله مخدرات و نباتات وی بدرخت نهیستون
ماند لیکن از یک کنی کوتاه می بود و ورق وی بی تنک و ورق زینون



THE LIBRARY
OF
THE UNIVERSITY
OF CALIFORNIA
LOS ANGELES

بود اما دراز تری بود و تنک تری بغایت خشن بود و کل وی سفید
 بود و تخم وی بمقدار کی سته کوچک بود بغایت ولون وی
 مختلف بود و پیچ وی بد رازی یک کی بود و بسط طراکت داشت
 و در کوبه ها روید و در طبیعت مانند بنی زالبیج و لفاح و خفا
 شریا به بود مستکبر بود و اگر زیادت خورند گشند بود و
 غشیان سخت و فواق و مفصل آورد و اسهال خون و غشی
 و مسبت و گشند بود از چهار روز تا هفت روز مداوی آنکس
 که آن خورده باشد بقی کنند تا معده را پاک کند و همان معالجه که در
 خوردن بنذر البیج گفته شد در درخت شجرة البق بسیار سی درخت
 بسته و بشیرانی اسفیدار و بسم رفتی کل کی و در صعدیان
 کل و در اندلس سحر العجم و در بحان الاسکر و غرب نوعی از وی
 است و صفت غرب گفته شود اما ورق در دارد و بی تبضی
 بود و جلابی و پوست وی قابض تری و سدی از ورق وی
 و طبیع اصل وی چون بنی استخوان کسه نطول کنند سود
 دهد و پوست ستر وی یک مثقال با آب سی و بیاشامند یا با شوی

مسهل بلغم

مسهل بلغم بود و ورق وی چون سخن کنند و باسی که بی جوی برش
 باشند سودمند بود و پوست وی چون بی جوی احاط باشند به
 صلاح آورد و اگر بگویند و باسی که بسی شدند و بی صطلا کنند زایل
 و پیچ وی چون بای است نشیند و بسوزند بطوبیتی که از وی بیرون
 بکشند و در کوشش چکانند کوی که در رنجوری دراز حادث
 شده باشد زایل کنند و عصا ره ورق وی چون در کوشش
 چکانند نیم کی ورم کوشش را نافع بود و اگر با عمل سیامینند
 و در چشم کنند تاریکی چشم زایل و در طبیعت ثمر وی چون
 بر روی مالند جلابی تمام بدید و مسیح گویند و ورق وی
 سود و خشک بود در درجه اول در ثمر العلیق است و گفته
 شد در و بطارس در و بطارس نیز گویند و معنی آن بلوط
 بود باسی خس بلوط و آن چیزی که بی درخت بلوط که بی بخت
 مانند سیخ و آن کوچک تری بود و در وی جلابی بود با آنکه
 تری و تلخی اما اصل وی با وجود ششی بی و بی تلخی و تلخی و تلخی
 و قابض و مفصل آورد و در غایت حیات بود چون بگویند

با پنج پنجهان بی موی ضما دکنند موی راستی و فالج و لقوه را سو
 دهد در داب دستنویه و گفته شود در اینج کوبند بصعد
 است و کوبند نوعی از لبلاب است و این صیغ تری است و صفه
 هر دو گفته شود دستنویه بلفظ اهل شام شمام خوانند بپار
 سی دستنویه و آن نوعی از بطیج است بوسیدن وی و
 آدامان بدان دماغ را گرم دارد و سده وی بکثاید و بادی که
 در وی بود بکشد و گوشت وی بطی الهضم بود و بوسیدن
 وی سودمند بود و اگر خشک کنند و روی بدان بشویند
 پاک گرداند و جلاد بد **دشیش** حشیشی است و آن درشتی
 که از اردکنند و سیطان و آرد جو حاصل شود حشیش خوا
 تند و دشیش خوانند **دعبل** جعبیل است و گفته شد
دقلی حبی است و آن دو نوع بود بوی و نموی و هر دو نوع را
 سم الحار بسیار سی خنثی تره و بیشتر از بی خنثی و بهترین وی
 سبزی بزرگ ورق بود و بغایت تلخ بود و کل وی مانند کل سبزی
 بود بزرگ و ثمر وی صلب بود و طبیعت وی گرم و خشک
 است

کوبک

است در سم و کوبند خشکی وی در دوم بود و کوبند را اول بغا
 بت محلل بود و خاصیت وی آنست که اگر در طبع خانه بیفتا
 نند قتل بر اعنیت و از صه بکنند و وی محلل ورمهای صلب
 بود و حکم و جویب و درد پشست و زانو ضماها کردن خاصه چون
 ورق وی به پیوند و مانند می هم بی ورمهای صلب نهند بکشد
 ند و تحلیل کنند و آب ورق وی چون بی جویب و حکم طلا کنند
 سودمند بود و جهت کی نیر کی جانوران زهر دار و مقدار
 مستعمل از وی نیم درم بود و مفصل را نافع بود و فقلع و
 ی و ورق وی سم حیوانات بود از آدمی و سگ و اسب
 و خر و اسب و غیر مجموع حیوانات و الحیم ضعیف بود از حیوانات
 مثل بنی و میش و اگر دقلی در آب خوب باشند و از آن آب با
 نیادهنده کشنده بود و آنند کی از وی کوب آورده سحر و بیاد
 در شکم پیدا کند آب که دقلی کنار وی رسته باشد بد بگذرد
 و فقلع وی بغایت معطش و ورق وی چون باب به پیوند
 و بیالایند و بهی یک رطل نیم رطل زیت کهن بی سی آن کنند و

بجوشانند تا آب بسوزد و روغن بماند و بعد از آن ثمن بطلوم
سفید بر آن روغن نهند مانند میم و بر چوب و حکم ضما د کنند و غا
بت مفید بود و اگر ورق وی خشک کنند و بگویند و بر ریشهای افشا
ند خشک کرد استند و ملاوای کسی که دقلی خورده باشد با شها
جوب و خبیصها و لعاب بند فطون و روغن کل و کثیرا و تمر
شیرین روی شش را ریش کند و حوالی آن عیب مفید بود و
نچنین انجیر یا عل و قند و حلا و تهای و جلاب و رب عنب
یعنی دوشاب انکور و اضافی حتی مای جوب کنند و غا
مان مشکطرا مشیع است و گفته شود **دوتا الکتل** در
صفت کند گفته شود **دلع** سفید لون است گفته
شود **دلب** بیارسی چنار کویتد پوست وی و جوز
وی بغایت خشک بود در درجه اول سی دی بود و جوب
وی سی دی و تی بود و ورق چون تی بود یا شایب به پی نند و در
چشم ضما د کنند آب رقت چشم باز دارد و در مهای کم
و در مهای بلغمی که در زانو باشد سود دهد و اگر نیک بگویند

و بر ریشها

و بر ریشهای تی افشانند خشک کرد و سوختگی آتش را سو
دهد و پوست وی چون باسی که به پی نند و بدان غرغر کنند نافع
بود جهت درد دندان و سوختگی آتش و پوست وی جهت
بیم ص نافع بود و طبیب و ورق وی در چشم را نافع بود و خالو
کستر وی چمی که مای ریش پلید را زایل کند و تمر وی چون
تی بود یا شایب بیارسی مانند کنی که جانوران را سودمند بود
و چون با پیسه بی سوختگی آتش نهند نافع بود و غبار که بر روی
و تمر وی شسته باشد بغایت مضمی بود و حوالی اس و شش و او
باید که شیر تازان بچورد و صاحب تقویم گوید مصلح آن
عود بود یا قتی فیه در آجینی و چون با پیسه بی کنی که جانوران ضما
کنند نافع و پوست وی چون بسوزانند جلابی دهد تا بجای
که بی ص را شفا دهد و چون تمر وی بخور کنند در خانه خنفس
بکشد **دلع** ضی است و گفته شود **دلب** نوعی از سو
سن بهیست و آن معی و فست بصیف لغی اب و بدان سبب
این اسم بوی نهاده اند که ورق آن مانند سیف است و

در شکل ورق ایوب اما ورق ایوب پاکیزه می و بار یکتر و کوچک
 می بود و ساق وی مقدار یک کی بود و کل وی سیخ رنگ بود و بی
 شقر اغایتون خوانند و بعضی ملخاریون خوانند و کقیون
 بنی خوانند و اصل او مانند و پیاز کوچک بود زنی یکد یکرا که در
 شیب بود لاغر بود و در رنگ بالا فنی به بود و قوه و قوه جاذبه
 بود و ملطف و محال بود و در بغداد ان پیچ را ناقص خوانند و
 زنان بغداد جهت فنی بهی استعمال کنند و جهت جلای روی
 را بدان بشوند بغایت لون را نیکو گردانند و در بغداد بسیار بود
 و از آن بهاد و پیچ بالایی وی چون زن بخود بی گیرند حیض بی اند
 و چون شیب بپاشد شهرت جماع بی انگیزانند و پیچ نشی وی
 چون زن بپاشد قطع شهرت ایشان بکنند و زنی را وی گوید
 چون پیچ وی در شیب خوب مانند و صاحب بواسیر هر روز
 مقدار یک رطل ازین شیب بپاشد بواسیر را خشک گردانند و
 این بجز است و اگر خشک کنند پیچ وی و هر روز مقدار یک درم
 با ماء العسل بپاشند همین سبیل عمل کند و یک ثمر کلا است چون

کل پی پی

کل پی پی در شری حاصل شود مانند تخم سبک سیخ رنگ چون
 چینه شود در طعم وی شبی بینی پیدا شود و در شام یعنی فالدیک
 خوانند و لیس نوعی از صدف کوچک بود که بی زبان خلم نکس
 خورند در صاف گفته شود و لیس صاحب نهالنج گوید فنی وی
 مانند سمور بود در همه حالتی و بال کوبید کی می وی کمتر از
 سمور بود و سخونت وی معتدل بود از بهی آنکه طبیعت حیوا
 نی وی کم است و لیس مایه بنی رگست سیاه رنگ و سی وی با
 نند سیخ و ک بود و دندان در آرد اخنری البحر و در حی و ن خو
 ک مایه خوانند و گوشت وی فنی به بود و چون پیچ وی یکدا
 زند در حنظل که شحم بی و ن کرده باشند و دندان و در گوش
 چکانند کی می که نه شده و از آن نو زایل کنند و گوشت وی
 سید و غلیظ بود و پیضم شود و تمیم گوید گوشت وی مانند
 گوشت سبک آبی بود و در غلظت و پیضم و تولید سودا و کیموس
 بد بود و دندان وی چون بی کودک او بینی ندانند بی چون پلیمه
 وی بخورند در مفاصل را سود دهد و درم جمل الدم است و گفته

شد و شاد رخ نیز گویند و گفته شود دماغ بهترین مغنی یا مغنی نوغان
 بود خلاصه کوبی و بهترین مغنی مواشی مغنی بیه و کوساله بود و
 شیخ الی ثلثین گوید مصحح کسی بود که زهر خورده یا شد یا گیتی
 و بی کسی نه باشد و بقی اط کوید مجموع مغنی یاسی و دوتی بود و
 خوی سید لایح و غلیظ از وی متولد شود و چون هضم شود
 بدن را فایده کند و دماغ را زیادت کند اما متولد یا غم بود و
 اشتها را بیه و مغنی بود و دنی یک هضم شدن و بر معده مایه شود
 و قی آورد و شکم نیم دارد و آنچه بیان کرده بود دیتی از معده بگذرد
 رد از آنچه جوشیده بود مصحح وی تعنع و سعت و غفل و خوی دل
 و در چینی و سی که بود دماغ **الدیک** و **الدجاجه** مغنی خوی و س
 و بیغ خوردن بکنی یکی مار و عقرب نافع بود و چون پیشتر بگوید
 اسباب و مقدار با قلابی بخورند خون رفتن بینی باز دارد خام
 دماغ بوی و خامد خون که از حجت دماغ روان بود **دماغ البغیر** مغنی
 شتر چون خشک کنند و باسی که بیاشامند صیغ را سودمند
 بود دماغ البیط مغنی بطورم مقعد را سود دهد **دماغ ابن**

خلطی

عسر

عسر مغنی را سو چون خشک کنند و باسی که بیاشامند صیغ را
 بغایت مفید بود **دماغ الخیل** مغنی است محیق و معفن بود
دماغ الخفاش مغنی شب بیه چون با عل در چشم کشند در
 ابتداء نوزاد آب نافع بود و خاکسترش رویش نایبی چشم بفر
 و مغنی وی چون تازه بکف پای مالتد باه را بی انگیز اند میا
 در مفردات جالینوس گوید در میا خوانند و چنین گویند که سی
 ن بحر است و گویند بتحقیق ماهست که سبک گویند و گفته شود
 و سان البحر نیز گویند و هم گفته شود دم **الحوین** شیا بخو
 نند و اید و دم النفسین و دم الثعبان بسیار سی خون سیا
 و شان خوانند و بعمر یقاطر الدم خوانند و مؤلف گوید آن
 سه نوع است چکیده و خشبی و تری ای بهترین آن چکیده بود و صا
 فیکه قطعه در وی موم ریخته نبود و طبیعت آن سدی و خشک
 قابض بود و خشکی وی در دوزم بود و هیچ گوید سی دی وی دارد
 و م بود و بوجنا گوید گرم و خشک است نادوم منفعت است که قوی
 معده و جگر دهد و شقاق مقعد را وسیع اعمار ابغایت مفید بود

وی

و قطع خون رفتن کند از هر موضع که باشد و نیم درم از وی بزرده
 بختم نیم بی شسته بپاشد مانند شکم به بندد و سبج را نافع بود و در دارو
 با چشم قوچتم بدمد و جوی احتیای تازه را سودمند بود و
 روفس کوید ریثها و دمبلها و دانهها را نافع بود چون بی ان او
 فنانند و جالینوس کوید بی جوی احتیای که در امعا بود و ظاهر
 بدن بی ویاند و وی شش بد بود و مصلح وی صمغ عربی بود
 یا کبوتری او بدل وی در فعل کاهو بود یا عصا کاهو و کونین
 خصی الحار و مؤلف کوید وی صمغ زبم و انجیری و سقوط خض
 انچه چکیده بود و ان نوع دیگر از سند و ستان خزند از نوافه
 دیگر دم خون کم و تنی بود و گفته شود هر یک بجای خود دم
 الاونب بسیار سی خون کم و تنی بود و گفته شود هر یک بجای
 کوش کوید نافع بود جهت بهق و کلف چون کم بی ان طلا
 کنند و منضج و رمهای کم بود و چون باتش بی ان کنند جهت
 قیحه امعا نافع بود و قطع اسهال منی من بکند و چون باشی اب
 بپاشد سموم را نافع بود دم الایل خون کوفتند کوهی و کاو
 کوهی

کوهی چون بی ان کنند سودمند بود جهت سمها که بی پیکان کرده
 باشند و در سناطار یا را سودمند بود و اسهال کهن و کسی که
 نمره خورده باشد دم این عرس خون را سود چون طلا کنند
 بی خناری و مفصل تحلیل دهد دم الحیات خون سنگ
 پشت انچه بی بی بود چون باشی اب بپاشد مانند صی را سود
 مند بود دم الان خون آدمی چون وقتی که حیات کنند
 و با آرد شنبلید بسی شدند و باشی اب و عمل طلا کنند بی هر
 یشتی که بی اعضا باشد خاصه بی ساق و ریه های که آب از وی
 روان بود بصلاح آورد دم البقر بسیار سی خون کهنه کوید چون
 در میان شراب کنند مستی زود آورد و این از خواص است
 دم البقر خون کا و ماده چون بی جراحات ری نذ خون به
 بند دم الحکم دم فیادی است که گفته شد منع موی زیادت
 که در چشم باشد بکند و قتی که بکنند و بی موضع ان طلا کنند
 و وی اقوی بود از دم صفی در منع رستن دم الحما و الو
 رشان و السبعین و الدجاج خون کبوتری و رشان که

بپارسی کند گویند و خون سبعین که بپارسی بوشمار گویند و
میغ خانگی و بهترین آن بود که از حیوان سالم گیرند آن کمی بود جهت
منع ورمهای که تولد کند سبب سقط و بار و غن کل نافع بود و
بجهت جمیع اعضاء چشم در چشم چکانیدن سودمند بود و بغا
یت کمال خاصه خون که از بال و گیرند و چون فاضله و کبریتی قطع
خون رفتن که از جهت دماغ بود بکنند دم **الشر** خون کاوینی چون
تیر بود از جمله سمومات بود و از خوردن وی عسر النفس و وجع
حلق و موی و سیخی زبان و غشیان سخت کوب اصحر آب پیل
کند و دندان خاییدن و جناق کشد و کثرت از آورد و مدالی او
بحقنه و اسهال و قی در بینی خطرناک بود که جناق آورد بعد از آن
حقنه و اسهال که ادویه را نافع بود جهت فسیل کی خون مانند
پنج انجدان و بوره و حلثیت و خاک تری چوب انجیر درسی که دهند
و خاک تری سی و و تخم کزنب و عصانه و عویج و علامات خلاصه وی
آن بود که از دبی وی مانند زعفران چیزی بیرون آید و اولی آن
که بی معده و شکم وی آرد جو با ماء العسل ضماد کنند و اگر خون

وی هم

وی هم چنان کم بر ورمهای صلب با سوپون ضماد کنند تحلیل
دهند دم **الصفی** خون و زغ که بیشتر از بی یک گویند بهتر
بن آن خون صفی زرد و سبز بود منع موی رستن کند و موی
زیادت که در چشم باشد بکند و بی موضع آن طلا کنند بی و یاند
و بغایت کمال نافع بود خاصه خون صفی سبی و چک و چون
بسوزانند و خاک تری در سبی دمتد خون رفتن باز دارد
و علی ابن العباس گوید الحوس چون طلا کنند بر دندان بی و یاند
و غیر او گویند که صفی و خون وی چون بر دندان بیفتد و آن
محراب است دم **الحمر** یا خون افتاب پیست که آن نوعی از اعضا
به است منع موی زیادت که در چشم بکنند چون کنند و بی موضع
ضع آن طلا کنند نافع بود دم **الحفاش** چون بیستان طلا
پستان را بی حال خود نگاه دارد که هیچ گونه تغیر نکند و بغایت
محرابست و نکند از که بی زک شود دم **الحایض** مکن و جمع نفوس
بود چون بی وی چکانند و چون بی جرم مانند نافع بود و چون
زن بخود بی گرد منع آب تن بکنند دم **الطیب** خون سکه بوانه

و قنطاری و انچه هاد
سر که دهند

سودمند جهت گیند کی وی و سم سموم ارمنیه و کوبند چم بیرون
 آورد و منع موی زیادت که در چشم بود بکند و جالبینوس کوید
 و غست دم الدب خون خوس چون کرم بی ورم با نهند
 چخته کند و این زهر در خواص آورده است که خون وی در چشم کشند
 بعد از آن که موی زیادت کنده باشد دیگر نروید و شی بکند
 بد خون وی اگر دیوانه بیاشامد نافع بود دم المور و المورون
 خون ایشان را در چشم کشند قوه با صی بد و ایشان نوی
 از عصابه اند صفت جود و ن گفته شد دم البوم خون بوم سود
 مند بود جهت ربو و پیچین موی وی و گوشت وی دم الحیس
 خون بنی نبود که از بنی کوی کبی ز چار ساله وقتی کبرند که انور رتک
 خواهد گرفت دیکل سنگین بیاورند و حلق وی بسیند و خون اقل
 رها کنند که بی وود و آخر نیز بکار نیاید از آن میانه بگیرند و در دیک
 رها کنند که بی وود و آخر نیز تاسی شود بعد از آن قیص سازند و در
 کنند تا خشک شود و از غبار سنگ دارند و در جای به نهند که نم
 نبود و چون خواهند که استعمال کنند جهت سنگ مثانه و کوده و

یکدم

و یکدم از وی در کاه شب بشب بن حل کنند و بیاشامند یا در آب
 کوفتن کوی در وقتی که وجع ساکن بود سنگ کوده بی تی اند عایب
 و این از جمل مجرب است چون تی بود بی ورم های کرم طلا کنند نضج دهد
 دم الموری خون بنی چون با عل بیاشامند و سنطار یا رانافع بود
 چون بیان کنند سودمند بود جهت صعی و خاصیت دم الحنجر
 خون خوک کرم و تی بود مانند خون آدمی و گوشت وی مانند گوشت
 آدمی بلطافت و قطعاً فیق نتوانند کرد کسی که آدمی خوار باشد
 دم الدیوک و الدجاج خون خوس و موی و سم سودمند بود جهت
 خول که از غشاء دماغ روان بود دم الحمار خون خوی عاف که انقب
 دماغ بود بکند دم الحنجر خون جوفان چون بیاشامند
 صعی رانافع بود دم الشبانی و دم العین نیز کوبند و لادن دم ال
 خوپن است گفته شد دندان سبب الحرفه است گفته شد
 و نقل سمر خوانند و طبیعت وی کمی خشک بود در قوت مانند
 بود بلکه اقوی تی بود از وی چون سحق کنند و باسی که بی حکم اعضا طلا
 کنند زاید کند و چون سحق کنند و بی موی غلیظ نهند رقیق گرداند

و نیم بیارسی سوره کویندند بیارسی پانق کویندوان خوی و چینی
 است و حب خطایی کویند و حب سلاطین بنی خوانند و این
 سه نوع است چینی و هندی و سنجی چینی بمقدار رفتن و سنجی
 بمقدار بیدار و میل بسوی خیزند و نقطه سیاه بر آن و هندی
 از چینی کوچک تر باشد و از سنجی بزرگ تر و معنی آن میل بر زمین
 زند و بعضی کویند حب الملوك دندانیست و این خطاست و
 خلاف حب الملوك مایه دانه است و گفته شود و طبیعت دند
 کوم و خشکست در چهارم و پیرین دی چینی بود پس سنجی پس
 هندی و شیبی از وی یک حبه بود و کویند از دود انگ تا نیم دم
 مهل طویات بود و سود او بلغم و آنچه در مفاصل بود و نتاید
 که در ششهای پای کیم سیر مستعمل کنند الا در شهرهای سرد سیر و طبیعتها
 سود و مصلح وی آن بود که پوست وی باز کنند بکار و باید که آب
 به نوزد یک نه بنند اکو لب نوزد یک بنند و پوست وی رسد سیمی
 لب زایل شود و سفیدی مانند بیض پیدا گردد و معنی دیگر
 و در اندرون وی مانند زبان کجنگ بود بنند از دندانی او دند

ری نشسته

ری نشسته و ورق کل سیخ و زعفران و کبیرا و رازانه بگویند
 و اگر خواست که یا ادویه و همه ممنوع کنند با تی بد و عصا و غا
 فت و عصا و افشیدن و مانند آن که همان میاج داشته باشد
 و نشاید که دند در تی کبیری که افیون و فی منون کرده باشند تحمل
 کنند و اگر باشد و مک خورند هم نشاید و وی سودمند بود
 جهت سی و سود او بلغم و مهل خلط خام بود و در مفاصل
 را تحلیل دهد و سیاهی موی را که دارد و را نکند که زود سفید
 کی د عیسی ابن علی گوید که وی اسب امعا آورد باید که بعد از
 ن شیر تازه بخورد و غذای آب گوشت یا آب سب و غوره و دند
 ری نلبید پس آن افشانند و اگر مای خورند نشاید و اگر
 حویبی سازند از بیخ و جومقشیری و غن کل نافع دند و
 سنت و شیم نیز گویند گفته شود در الحیه جنطیان است
 گفته شود و دوسری خوانند و آن حشیش که در میان کنند
 بود بنیان شیرازی که کاس خوانند و طبیعت آن گرم است
 در اول و خشکست در دوم و گویند سی و است و می ملین و

در سبای بود که ابتدا بغایت صلب بود و چون بی دوا الغلب ضما
دکنند سودمند بود و غرب را نافع بود و غرب ناصوری بود که
نزدیک چشم پیدا شود در کج و در مردم مسهل کم بود و وی مضر بود
بانشین و مصحح وی کثیر بود و بهترین وی سیاه رنگ بود و عطارد
که از خشیش وی کبرند کبرند باید که بارد بیامیزند و خشک کنند بعد از آن
استعمال کنند در دم درخت مقل است در میم گفته شود و در قو
جری بیست و و سیچ آن شفاقل است و گیاه وی خیس کپا خوانند
و گفته کپا نیز خوانند و بغایت خیس وی دوست دارد و گویند
دو تو ختم کف بیست و خلافت و بیونانی در قفس خوانند
نوعی از آگشت بیشتر از بی در آن گویند و صفت آن در قاف در
قو قالین گفته شود و بهترین دوق تاز زرد رنگ بود و طبیعت آن
گرم است در دویم مغص را ساکن کند و بول و حیض بی اندوختن لطفا
را نافع بود و مقدار ششینی یک درم بود و مفتح سده بود و فضله
ی بلغمی غلیظ از سینه پاک کند و سی فیه که از سبب آن بود زایل کند
و کنیز کی عرق را نافع بود چون به پیوند آب آن بیاشامند یا

بکیند

در سیم و خشک است
در دویم عیبی گویند
گرم است

بای کیند کی رینی ند و روفس گویند قوه معده بد بود و مضم طعام
بکند و مینی زیادت کند و جالینوس گوید شوه باه را بی انگیزاند
و بقوت قوی بود و ارسا سیوس گوید استیخاه مفصل را نافع
بود و چون به پیوند و سنگ مثانه را بی پی اند و نفوس گوید که میما
و حب القرع را بکشد چون با شیخ ارمینی یا باتی مس بیاشامند
دو وزن آن و دیقورید و س گوید مسیح شوه جماع بود و در
طمث و صاحب تقویم گوید مضعف مثانه بود و مصحح وی
ختم خورد بود یا بلوط و صاحب متهاج گوید مضی بود و بمثا
نه و شوه جماع به بی و مصحح وی مصطکی بود و دول کو
بندطالسیفرست گفته شود و در دم مقل الیهود است و گفته
شود دواله اشنه است و گفته شد دو بار و کیند کا
کنج است گفته شود دود القرص دود الصباغین است و آن
گرم سی خست که بر درخت بلوط یا بند و وی صد فی شکل
بود کوچک مانند جلیون و جالینوس گوید چون از درخت
بکینند شوی بود و سید و خشک بود در دویم وی و منفعت وی

در باب قاف در قی می گفته شود و در الحری بسیار سی کم ایست
 گویند چون بگیرند و خشک کنند و سحق کنند و درم از وی
 با حویسی که از آن زدند بود اضافه کنند و بیاشامند چند
 روز پیالی لون روی را بغایت نیکو بود و بدن را فیهی بکند
 و یکی از وی خشک کنند و در خرقه ارغوانی بندند و بر
 محوم اوینند بغایت سودمند بود و در خرقه خضیض است گفته
 شود و در فصل بصل است گفته شد و در خرقه نوبی از سو
 س است که بیونانی که قیون خوانند و آن یثوت است
 گفته شود و در شجر الصنوبری که درخت صنوبر در قوه تا
 بند درایچ بود در فعل همان عمل می کند و آن سترنگ بود و
 چون بگویند و بی موضع غمی هماد کنند گوشت بلبل را بپزند و باه کند
 و اگر بر درم دمبلی که محتاج بشکافتن بود نهند ستمند شکافتند
 و در ص ابلت است که این نافه در آن اندازند و از مقویات
 باه بود و منفعت وی در صفت حدید گفته شد و در
 المنج بیج نیوک است و در باب نون در صفت نیوک گفته
 شود

بی

tarikhema.org

شود و الخطاطی خالد و میان است گفته شود و بیج سنگ
 سینیست بسیار سی در بانه گویند و آن دو نوع است که مانی
 و فی نکی بر سترنگ فی نکی شین بود و تیشی و شیشی و سی
 استخوان کنند که وی را آب آیند و بی روی لیسنه کنند و با
 کنند تا خشک شود اگر آبینه رنگ بر آید تلخ بود و اگر نه شین
 و طبیعت آن سرد و خشک است و در طبیعت نزدیک توتیا
 سودمند بود و جهت سفیدی چشم باسی و آید ناسفته و
 توطیای هند و از هر یک ماسوی کوفته و بیجند با حویری مانند
 سی و در چشم کنند و وی چمد سموات بود و اگر خشک
 کنند کسی که زهر خورده بود بیاشامد دفع زهر بکند و
 اگر کسی زهر بخورد بود و بخورد هم مهلک بود و اگر بی موضع
 کنی بیه کی عرق می کنند در ساکن کند و اگر سحق کنند و در
 باسی که بی تویا که از موه سودا بود بمالند زایل کند و سعه که در جمیع
 اعضا بود سود دهد و در شست درخت غارست و صفت آن

بکند ازند

گفته شود دین التوازی صاحب مناجات کوید روغن سوخت و
 بعضی گویند روغن یاسمنت و مؤلف گوید تحقیق روغن ز
 نیع است و صاحب مناجات در صفت روغن زنبق سه گونه اند
 که گفته اند روغن یاسمنت و در صفت که گفته شود صاحب
 جامع گوید روغن کچماست که با سمن سازند و صاحب مناجات کو
 ید زنبق سوسن سفید است و گویند ایشان زنبق ندیده اند و
 حال قول صاحب مناجات هم نیک است که گفته است که سوسن سفید
 است می بایست گفت که نوعی از سوسن سفید است و طبیعت آن
 گرم و تر است **دین السوالی** دین القوس بسیار سی روغن نمان
 خوانند **دین الحلی** شیخست بسیار سی روغن کچما خوانند و رو
 غن شیر خوانند بیشتر از سی روغن خوش خوانند و در شیر
 گفته شود در شیرج منفعت آن **دین اللوق** روغن زعفران
 است و صفت ادیان در مقالات دوم در مکیات گفته شود
دین عمل ارغالی است گفته شود دین البلان روغن
 بلان از درخت بلان گیرند بعد از طلوع شعری بنشیند

اناهن

از این ساخته اند زیر هر یکی شق کنند چنانکه بدلی که جایگاه
 روغنست برسد و شیخ بنیاد کند و روانه کند و گویند پنبه حاصل
 می کند و گویند شیشه ساخته اند که هر یکی پنج مثقال از آن بگیرد و در شب
 در خنجر هر یکی که شق کرده باشند بیاورند و بهترین وی آن بود
 که تازه باشد و بوی وی اقوی بود و امتی آن وی چنان بود که بر
 صوف چکانند و بشویند هیچ اثری بصوف نماند و اگر کسی بماند
 مغشوش بود و اگر بر شیر چکانند بشویند و اگر در آب چکانند
 و حل کنند مانند شیر سفید شود و اگر بر آب گرم چکانند و آب گرم را
 بوزند و خاکستری آن بسی شند و در آب اندازند و در بن آب
 نشیند و آنی شیر بلان خوانند و صمغ بلان خوانند و تحقیق
 آن روغن نیست بلکه صمغی است و آن موضع که بلان از آنجا
 خیزد و در قدیم باغ فی عون بوده است و آنی عین الشمس
 خوانند و بلان معجز عیسی علیه السلام است و تخم آنی نیز و
 عنی بدست و آنی احب بلان خوانند و گفته شد و صفت
 عود گفته شود و حب آن بقوت آن عود آن بود آن بکند ناو

و جوال دوز کنند و مؤلف گوید این دو امتحان معتبر نیست که بر روغن
مغشوش کنند تا سوزن افی و خسته می شود و غش آن بر روغن صنوبر
بیشتر کنند و روغن مصطکی و روغن و روغن حنا و شمع کداحه
کنند و بر آتینج جهت آنکه چون کند نابدان بدان چوب کنند
و بکشد دارند بر افی و زرد و طبیعت وی گرم خشک بود در سیم و گویند
در سیم و لطافت او از حب و عود زیات بود و در چشم کشیدن
جهت نزول آب نافع بود و در شناسایی چشم بیفزاید و سود و چشم
لا سود دارد و چون زن بخود پی گیرد با موم و روغن گل شمه پیون
اورد و بچسبند از دهن بیاشامند بول بی اند و عسر البول را نافع
بود و دفع سموم بکند مثل خالق النمر و افیون و کسی که فطر خورده
باشد و کنیز کی جانور را چود و دانک از وی یابی که ناخواه در دهان
چوشیده باشند بیاشامند بغایت سودمند بود و سکن
گوده بی نژاند و میضه های بلغه را نافع بود و مؤلف گوید جهت روغن
می من و مرغای نافع بود و مجرب و بدل آن بوقن دهن و آدی
بانیم وزن آن روغن نادر کیل و داکلی و نیم زیت کهن و گویند بدل
آن روغن

روغن رازقیت و نیم وزن آن زیت خالص و نیم وزن آب کافور
و این ماسویه گویند بدل آن روغن زیت بود یک وزن و نیم آن این روغن
در صید نه گویند بدل آن دوزن زیت خالص بود و گویند حب بد
چون بگویند در روغن رازقیت بجوشانند بدل آن بود روغن
کاویست که در روی چینه باشند و در آید و بیدار گویند و آن روغن
عجی از اهل است یا مقل وانی است و بر پندی گویند و عیدان آن
مانند عیدان زرنباد بود و شی دایودار از لیس وی بود و گرم
و بی و محرق و معطش بود و گرمی وی از خشکی تی بود و جفا
خی پیوست وی در سیم بود استی خا و عصب و فالج و لقو
را نافع بود و جفا به بیتر از و نبود و میضه های سی که درد
ماغ بود و سکنه وضع را نافع بود و سکنه کرده و مشابه بی نوا
ند و طبیعت به بندد و در طبیعت وی نشن استی خا و
مقعد را نافع بود و دیودار نیز گویند دیو است
حند قوی است و گفته شد دینار و به خنی است و گفته
شد دیناق و یو یا قواصل الموفست و گفته شد دیناق

شوی آب خشنی اشراست که بایوست بی نند یفر و حاس
 دینی و حاس کونند و بی حاس هم خوانند و آن نوع است
 یک نوع معدنی است که در جزی بی قیس از جای بیرون می
 آورند و آن نوعی از طبی است لیکن بصلی سبک بود چون
 بافتاب خشک کنند و نوعی دیگر سفلی است که از من
 میگردند چون الحاس بکدازند و آب بی وی ریخته و چون
 از بوی بیرون آورند در شیب آن بایند و نوع سیم می
 قشیش است که می سوزانند مانند کلس و لون وی مانند
 نقره بود جالبینوس گوید طعم وی و قوه وی می کب بود
 و قبض وی زیادت از حدی است بود و بغایت بحفف
 بود و سودمند بود جهت ریش که در دهن بود و چون تنها
 استعمال کنند و اگر با عمل کف کیفته بود جهت خنای سو
 دمند بود و جهت هر ریشی که در دبی و عانه بود و دهن بغایت
 نازع بود و گوشتهای زیادت بخورد و ریشهای بد که
 در بدن بود چون با صمغ البطم بیامینند یا در موم روغن
 کنند

کنند و استعمال کنند با صلاح آورد و باسی که سحر کنند و بهر حک
 طلا کنند سود دهن و چون سحر کنند و بی موی غلیظ آنرا
 رقیق و نرم گردانند و یک پیار سی خوی و رس کونند گوشت و
 وی کم و خشک بود و بقی اطه گوید می و وی قوی و رسته
 و درد مفاصل را نافع بود و خاصه چون با شبت تنها به پیزند
 آب همانند و آن می و بیاشامند و می و خروس نیز بورا
 سود دارد و با خکدانه مهمل بلغم بود و چون با حینهای قا
 بض به پیزند سحر را نافع بود و چون با شیر به پیزند قوی حه مثانه را
 نافع بود و چون شکافند بعد از آنکه کشته باشند و کونند چون
 زنده بود به کزیده کی مار واقعی دود نهند بغایت نافع بود و
 پوست که در اندرون سنگدان وی بود پوست تنگ که می
 اندازند اگر خشک کنند و سحر کنند و با شبت آب بیاشامند
 درد معده را بغایت نیکو بود و مؤلف گوید قدری سحر کنند
 و سفوف سازند همین عمل کنند و حین است و ساق و ساق
 الکلب خوانند و حین امقه نیز کونند و مشیط الداعی نیز

گویند و آن نوعی از خارشست بیش از وی و بر آن شک خوانند و
ساق وی دراز بود خارناک و ورق وی مانند ورق خسلست
و معنی دیناقوس عطفان بود و چون خشک گردد لون او سفید
گردد و چون بشکافند میان وی کرمهای کوچک بود و طبیعت وی
سرخ و خشک بود در دیم سب و چون باشی آب بجوشانند
و بگویند تا بقوام سیاه شود و بموقع ضمه کنند شقاق زایل گردد
اگر بر ناصور نهند سود دهد و کلمی کل وی خواه خشک و خواه نرم
نیکوتر بود و چون بگویند درختی که پاک کنند و سیخیه به بندند و
در میان شتر نهند و مانند چند انگ سب درختی که پاک کنند و سیخیه
نماند و آن شیرینی دیگر کنند بموع یکبار که دود و به بندد و اگر در آب
بمالد هم چنانکه گفته شد و سه بامداد بنام شتابان مندر
را دفع کنند و چون بجوشانند و بخورند مستحق بود و بول بر اند و اگر
جوشانیده ضمه کنند بر موضعی که قطع کنند منع حسن بکنند و یک
بیش از وی میگویند موش عمل خوانند و مؤلف گوید آن در
سبب منصف است و کسی که آن خورده باشد بلا وای از درصفت

زرین

زرین گفته شود آمله یعنی خوله آمله را سودمند بود و بریشی که
عفن شده باشد و گوشت زیادت بخورد و بواسیر را قطع کند
و بوی کند و به بر د و وی از جمله سموم است بود نعوذ بالله من
باب الدال ذاقی الاسکندرانی یعنی ان بیو
نانی عار الاسکندرانی بود و دیسقوریدوس گوید ورق آن
از ورق مورد بنی کتر بود و نیم تنی و بغایت سفید بود و ثمری
در میان بود مقدار خودی که در کوهستان بارید و سب و وی ما
نند سبب مورد بود لیکن بنی کتر و خوش بوی بود و چون سبب
وی بگیرد و باطلا بیاشامند سودمند بود جهت دشخوار و
زادن و چکیدن کین و جهت کسی که هم بجای کین خون اتوی آید
و جالینوس گوید طبیعت وی بغایت گرم بود و در طعم وی تلخ
بود و بحر سبت بانگ حیض و بول بر اند اما خانا ذاقی معنی آن
عار الارض بود و دیسقوریدوس گوید ورق وی مانند ورق
غار بود و لون وی سبز بود و قضان وی یک کتی بود و ثمری که
و سیخ رنگ پیوسته بود و ورق وی چون نیک بگویند و ضمه کنند

صداع را ساکن گردانند و التهاب معده و چون با شرب آب بسیار باشد
مغص را ساکن گردانند و عصاره وی چون با شرب آب بسیار باشد
بول و حیض بی اند و چون زن فی زجه کند و بخود بگریزد و عمل
کند و جالینوس گوید قوه وی مانند قوه ذاتی الاسکندرانی بود
و عبدالله بن صالح گوید فی ق میان ذاتی الاسکندرانی اولین
بود و با قضبان بود و خاما ذاتی التست که ورق وی کوچکتر
بود و باقی بیه مانند یکدیگر اند **اقنویا** است بونانی یعنی
مانند عار خامه ورق وی و آنچه محقق است نوعی از مارپوش است
که ورق آن پهن بود و مانند نی گویند و بی بی یاداد گویند و گفته
شد استعمال کردن وی بد بود و دند جلد سلفاهندی بود و
بحری بود چون بسوزانند و خاکستر وی بسفیده تخم می غشیشند
و طلا کنند بر شقاق کعبین و انگشتان سودمند بود و جرت
شقاق کعبین و انگشتان سودمند و جرت شقاق که زنان را نثر
دیک حیض آمدن پیدل شود بغایت نافع بود **باب این**
نر هر گوید مکس الوان بود هر حیوانی را مکس معین شو و گو

و کاو و شیر

و کاو و شیر و مکس و امثال واصلان کی می بود و مکس آدمی از سگین
حاصل میشود و اصل ایشان کی می کوچک بود که از بدنهای ایشان
بیرون می آید از هر حیوانی که باشد و آن کی می یا مکس می شود و
زنبور و هو گوید چون بکیند مکس بزرگ و سی وی بیندازد و
بدن وی شعیره که در شیه باشد حل کنند حکمی سخت زایل کند
الگو کی بکیند و باز زده تخم می غشیش کنند نیک و ضما د کنند بر
چشمی که گوشت سیخ در اندرون وی جفیده بود و بونانی گو ما
سیس گویند در ساعت ساکن شود و اگر حک کنند بر آء الثعلب
حکمی سخت آء الثعلب را ساکن کنند و اگر بگریزد کی زنبور مالند
چند نوبت در دست سخت را بغایت نافع بود و این خاصیت است و
چون و بی بسوزانند و با عل بی آء الثعلب و آء الحیه طلا کنند
موی بر ویانند و خاکستر وی سی و خشک بود در **اسیخ** حیوانی
است انگس بزرگتر قدر زنبور سیخ اما بار یک می بود و
و بغایت سیخ رنگ و نقط چند پاه برون و آن سم قاتلست
و مؤلف گوید در حوالی مدین و کیه و کوس و و آن نواحی بسیار

باشد هر یک بمقدار زنبور بزرگ و بر نبات ششمنه باشد
 و غذای ایشان شبنم بود و بی حد باشند در آن حشرات
 چون خواهند که استعمال کنند در کوزه نو کنند و سی آن بکتاب
 پاره بگیرند و اشکونه بی سدی یکی که سی که در آن جوشیده باشد
 بگذارند تا بخار سی که بدیشان رسد و خنای شان بکشد بعد
 از آن مستعمل کنند و بهترین وی دبعی رنگ بود و طبیعت فی
 بغایت گرم و خشک بود و چون بی ثایل طلا کنند قلع کند
 و اگر در موم روغن کنند بی ص ناخن زایل کند و ناخن تباه شد
 بیند زدی و دی و بی ص و بهق و سی که طلا کی در نافع
 بود و با خردل سحق کی ده طلا کنند موی بی و باند و دم
 سیطان بکشد زانند چون بازیت بینند تا غلیظ شود و بر
 ن طلا کنند و بر جیب و قوی با طلا کی در نافع بود و اندک
 از وی چون بادویه بود که دفع مضیت وی مضیت وی
 بکند مدم بول بود و گویند اگر در زیت بجوشانند موی
 بر آه الثعلب بی و باند و اگر کی عرق بکشد نافع
 بود و اگر

بود و اگر در روغن کنند و یک هفته در افتاب نهند و بعد از آن
 قطره در گوش بچکانند درد گوش زایل کند و گوی به بود و روغن و
 محلول و ریه های بلغمی بود و هر کس که ذریع مجور گویند کشنده بود
 و علامت وی آن بود که ورم قضیب و زیار و نواحی آن پید کند
 و قیحه مثانه و بول ببندد و بعد از آن خون و گوشت پاره بعض
 بول بیرون آید و سوزش سخت و اسهال بی و غشیان و
 خنلاط عقل و سوزش حلق و افتادن در وقت بی خواستن
 و غشی و تار یکی چشمها و طعم دهن مانند طعم قطران یابند
 و سه سوچ از وی قیحه مثانه پید کند بخاصیت با وجود آنکه سنگ
 مثانه بی نراند و اگر خواهند که بجهت مداوی مستعمل کنند یک
 سوچ باادویه که مصلح وی باشد مانند کثیرا و مداوی کسی که
 آن خورده باشد بقی و حقه و شیر تانه اشامیدن و لعاب بادام
 شیرین و جلاب و سی قهای جیب و بیضه نیم برشته کند و صا
 حب تقویم گوید مصلح وی حب کاخ و طین منوم بود و بدل
 وی سدطسوس است و گویند کم درخت صنوبر ذرت جاوید

هندی است بیش از بی ذره خوانند و آن دو نوع است سفید و سیاه
 بهترین آن سفید فنی به بود و طبیعت آن سرد و خشک است و
 مجفف قطع اسهال بکند و اگر استعمال کنند مانند ضماد سی و کمی
 داند و جفاف پیدا کند ذرق چند قواست گفته شد ذرق
 الخطاطیف سگی که بیست و یک خوانند چون در چشم کشند سفیدی
 که در چشم بود زایل کند و فطر سالبون است و گفته شود ذ
 فنی نوعی از سداب بیست و بی بود و کل وی زرد رنگ
 بود چون بگویند و ورق آن بیاض مانند جبهت درد اندرون و
 تب ربع و در جگر سودمند بود و ذنب الخیل نباتیست
 که در خندقها و کوهها روید و قضبان وی و مجوف بود و ده
 بسیار سیخی بابل بود و صلب بود و بر کوه و نری دیک کوه
 روید و ورق وی مانند ورق اده حنی باریکتر و اطراف وی
 بسیار بود مانند ذنب الخیل و پیچ وی صلب بود و طبیعت
 سرد بود در اول خشک بود در دوم و گوید سرد و خشک
 بود در دوم قابض بود خالصه عصا ره وی و مجفف بود بغیر
 لدغ و

لدغ و قطع خون رفتن بکند و جبهت های عظیم چون ضماد
 کنند با صلاح آورد و سودمند بود و اگر جهت عصب بود
 و فتق را نافع بود و قتیحه امعا و انواع شکم رفتن ضماد کنند
 و چون باب بیاض مانند سودمند بود و عصا ره وی را
 ف را نافع بود و پیچ وی و حشیش وی سی و نه و عسر النفس
 نافع بود و ورم معده و جگر و استقار ابغایت سودمند بود
 و وی نوعی از لحیة التیس است و بسیار استعمال کردن
 می غی اعصاب بود و مصلح وی و خیرم بنفشه بود و ذنب الفأ
 سان الحمل و گفته شود و بدان سبب این را این اسم خوا
 نند که گوشه وی بدنب موش مانند ذنب السبع نباتیست
 که در میان کشتهها بود و درازی او مقدار دو کتی باشد و خار ناک
 مانند کاه زبان و در حلقه او را و ذ و خمسة اصابع فنجکشت
 است و صاحب جامع سهو کرده است که میگوید که فنیطافلون
 پنجکشت است و درین باب قول صاحب منهاج معتنیست و در
 خمسة اقسام و ذ و خمسة احوه بینی گویند و در باب باد صفت

بنجکث گفته شد و ثلاث حیات زعفران است و گفته
شود و ثلاث سو که است سکا است و گفته شود و ثلاث
و روات این اسم بی چند چیزها تعست بی چند قوا و بی خصیه
الثعلب و بی فصفا و بی موی و هر یک در باب خود گفته شد
و ثلاث اولان و ثلاث اوراق نیز خوانند و از طبیعت
است و طی یقولون کم گویند و گفته شود و بسیار سی زرد
بند طبیعت وی معتدل و لطیف بود و فو ل کوبید کم و
لطیف بود نافع بود جهت درد دل و خفقان و تقویت آن درد
ادویه داء الثعلب و داء الحية طلا که در نافع بود و سیاه روی درد
هن گویند کند زایل کند و در چشم کشیدن قوه با صیه بد و و
شناسی بیفزاید و اگر بی زردین هر با مداد در چشم کشند بغایه
نافع بود و سیاه وی یعنی آنچه بویان زده باشند در او و جهت
دفع سودا مفید بود و محلول وی لطیف تر بود و اقوی تر از سیاه
و صاحب غنای کوبید مستعمل وی قوی بود و کوبید مضی بود
بمثانه و صلیح وی مشکست و عمل و صاحب تقویم کوبید مضی
بود بمثانه

بمثانه و آلات بول و صلیح وی حب الاس بود و شاه بلوط و شی بی
از وی دانگی بود و د یقورید و س کوبید سودمند بود جهت خن
دل و اندوه و بادی که در دل بود و عشق و فزع که از شدت سودا بود و
خاصیت وی آنست که نافع است در درد دل و او فو ل کوبید بدن را
فنی به کند و سی که درش را نافع بود و جذام را بغایت سودمند بود و جو
ن سخا له وی در ضمادات مستعمل کنند و عرق النسا را و فالج و نفق
را نافع بود چون بادویه بیاشامند مثل سفلیج و کادریوس و سود
مند بود همه درد باد سوداوی و مقوی اعضای اصلی بود و در خوا
ص آورده اند که اگر در نیمی کوش بوزن زردین سوراخ کنند فی اتم
نشود و اگر پاره زرد خالص بی کوبید و بی نشتی در و صیعی که روی
نکرد و بجای نیست و کسی که داخل داشته باشد و داخل بشود
حوی درد خوانند انگشت زرد را انگشت کنند در ساکن کنند
و بجای نیست و هم در خواص آورده اند که اگر نیم دانک زرد سیخ
در ده رطل زیت اندازند غوص کنند اگر چشم دیگر باشد یک
رطل را اندازند غوص نکند و شب بسیار سی کوبید کوبید کوبید

وی در بیج کبوتری بیاورند بیج حیوانی موزی بکشدان بیج نکود و دودماغ و
 ی چون بکشد از ند باب سداب و روغن زیت و در جگ مالند نافع
 بود بجهت هر علت ظاهر و باطن که در بدن باشد از سدی و آکی چشم
 وی بر کودک بندند نسیس و آکی دغن کنند نسیس یک دیه بیج کی کد
 از وی ان دتیه نکود و آکی سکیکن وی در پوست بنی کنند که پاره آکی خود
 باشد و بی خاصه صاحب قوی نهند بکشد و بجهت سکیکن
 وی چون بران صاحب قوی نهند بر ریسمانی که از پشم کبوتری
 که پاره از وی آکی خورده باشد بغایت نافع بود و آکی بوضویشم
 غوج در پوست ایل بندند و از ندان بیاورند عین عمل کند و آکی
 انبونی کوچک از نقره بازند و انبوی بشیرانی سوه خوانند
 و باید که گوی و گوشه داشته باشد و مقدار با قلابی در وی کنند
 و صاحب وجه از خود بیاورند نافع بود و بجهت بغایت و
 بکرات امتحان گوده شده و گویند چون سکیکن خشک وی سحر
 کنند در انبونی کنند و بر حلق صاحب خنای باشند که سبب
 ان لطوبت بود نافع بود و این زهر در خواص آورده است که کی ک

خاک بخورد

خاک بخورد و گیاه خورده الا وقتی که رنجور شود بچنانک سک و هم حیوا
 نات که قضیب ایشان از عصب و عصب بود بغیر از دوابه و کرک
 از اسخوان بود و آکی دم وی در جایی که علف خوار کاو بود بیاورند
 مادام که ان اوخته باشد آکی چه کاو کوسنه بود قطعا کی ان نکود
 و آکی در موضعی سکیکن وی بخور کنند مویشان انجا یک جمع شود
 و آکی زن را بر سکی بول کی ک نشانند هر گوی آب تن نشود و آکی خضیه
 وی بگویند بریت و پاره صوف بدان بیالاسند وزن بخود
 بکشد شربت وی منقطع شود و آکی زهره وی بوزن دانکی
 باعل یا شراب بیاشامند بتهای زایل کی در دو چشم و ویکی
 بلخود دارد منع صرع بکند و بیج سیاه و گینه گودی نکود و
 از داه زنان و زردان امن بود و ان خواص است و شیخ الرئیس از
 گوید زهره وی دفع تشنج و گینه از بکند و در پشهای عصب خوا
 صه که از سدی بود چون سعوط کنند بدان نتهای سخت را
 نافع بود و در خواص این زهر آورده که چون آکی کاسب را بکود
 و از وی جدا شود ان اسب بی مجموع اسبان در رفتن سبق

کیر و پیر وی بر داء الثعلب و داء الحية بواسه مندی بود چون بر آن ما
لند و حافظ گوید که آدمی خون الود بود و کبر بوی خون بشنو
قصد وی کند که چه سلاح تمام داشته باشد و در شجاعت
و بهلوانی بی نظیر باشد تا جدی زبیبی کند که او را بخورد و هو
گوید که باسی که در موضعی که کوفتند بود دفن کنند مجموع برتر
و اگر نکاح نامه بیوست بنی که بعضی از وی که خورده باشد
بشورند قطعا میان زن و شوهر موافقت نباشد البته و پو
ست وی و چشمهای وی چون جمع کنند و آدمی با خود داز
بر خصم غالب آید و محبوب خلایق گردد **باب الی و**
ند بسیار سی ریوند گویند و مؤلف گوید پیچ بسیار است و صا
حب منهاج گوید دو نوع است چینی و خنیاستانی معنی و فو
بر او نالدواب و آن برای چهار پایان است مستعمل کنند
و چینی جهت آدمی و بهترین آن چینی بود و چون سحق کنند بر
نک زعفران بود و چون بشکند اندرون وی بطریق کوهان
کا و بود انی ریوند لحمی گویند و باید که سبهای بنزک بود مانند

سم است

است و باید که قطعا سورخ در وی نبود و طبیعت آن گرم
است و گویند معتدل است و شیخ الی یلیس گوید که مست در
سیم و خشکست در دویم چون سحق کنند و باسی که بر کافور
بی مانند زایل کند و چون بیاشامند باد بارانافع بود و ضعف
معد و درد کبد و مثانه و رحم را و درد جگر و مغص و ورم پز
و عرق النساء و نفث دم که از سینه بود و ربوا و فتق و فواق و
خفقان و قیحا و اسهال و تبهای دانی و سسوم و گنبد
کی جانوران و شش بیتی از وی نیم درم بود تا دو درم و گویند از دانی
تا یک درم و اگر باسی که بر قویاطلاکیتند زایل کند و چون باب ضماد
کنند بر ورمهای گرم منی من بکند از اند و جالینوس گوید سودمند
بود در درد جگر و سبزی و سرد جگر و امعا یکتاب و خاصیت وی
در جگر و واکو و رجوع آن که چه منی من شده و ورم و صلابت اف
و قوی جگر زیادت از هر چیز باید و از نیاسوس گوید نافع بود
باسهال که از ضعف معد و شیخ الی یلیس گوید چون روغن وی

بمانند جهت فتح که در عضله حادث شود و در آن و امتداد آن
نافع بود و مجرول گوید چون طلا کنند میان مرد و شانه خوف از
دل بی روی و سفیان اندکی گوید مقوی اعضاء بلطن بود و در
بکثاید و رطوبتهای فاسد خشک گرداند و طبیعت پاک گردانند
از بلغم لزج و خلط و استسقا را سودمند بود و سنگ کرده
و مثانه بی بیند و بغایت نافع بود جهت درد مثانه و بول بی اند
و انواع اسهال که از سنگ ماسا ریتا و جگر و رطوبت بسیار بود سو
دهد و چون با صبی بود فعل وی اقوی بود و هم چنان با هلیله کابی
جهت تنقیه دماغ تمام بود و درین را نیکو گرداند و صداع بلغمی را
زایل کند اگر یار هلوغان یا کهن با وی اضافه کنند فعل وی قوی
تر شود و سودمند بود خواه با وی و خواه تنها جذر و فایح و علتهای
بیسی که از سردی دماغ بود جهت قوی بلغمی و ریح و اطلاق طبیعت و
تحلیل ریح کند و تب ریح و تب صفراوی را نافع بود و فوس گوید
بدن را پاک گرداند از همگی احتیای و درمهای گرم را سودمند بود
و در جگر

و در جگر و سیر را و یوحیا گوید ورم معده و درد شش و جگر را نافع
و بواسیر و ناصور که در معده بود چون سحق کنند بر آن باشند
خاصه که با اندزوت بود و گویند مضمی بود بقل و مصحح وی صغوی
بود و بدل آن نیم وزن آن را وند مدحیج و بوزن آن و در کل
سیخ و سنبل و رازی گوید بدل آن در صفت جگر و معده یک وزن
آن سنبل را بخ نارجیل است و گفته شود راز یا نج بی بود و
بستانی بود بستانی را مار سون خوانند و بری را افوار سو خوا
نند بهترین آن بستانی تازه بود و بی یکم و خشک بود دریم
و بستانی در دوم و بری را بیش از می مولد خوانند و بستانی و
قوی کم بود در اول و تخم وی و بیج وی کم بود دریم و بقا
ط گوید کم بود در دوم و خشک بود در اول و سود بکثاید و
شنایی چشم بیفزلید خاصه صغوی و سودمند بود جهت
تغذیه اب چشم و در نری یک فی و دامن اب و راز یا نه چون بخور
ند شیر زباده گرداند و تخم وی عین عمل کند چون بیاشامند یا
بجو به پیوند و اگر طبیع وی باشی اب بیاشامند گنبد کی جانوران را

نافع بود و طبع وی حیض براند و بول و محلل ریاح بود و چون با آب
سویا شامند غشیان و التهاب معده ساکن گرداند و بیج وی
چون بگویند و با عل بیانزند و بیکزید کی سکه روانه ضما دکنند سو
د مند بود بغایت و آب رازیان چون بجوشانند و در جوش بزنند
دکف وی بکینند و با عل و سکنج در چشم کشند منع نی و آب بکند
و روشناسی بیفزاید و بیج وی در معالجه از تخم و ورق اقوی بود
و میگوید سده جگر و پرنیکشاید و بیج سکنج کوده و مثانه پرنی
ند و تقطیر البول را نافع بود و بتهای مزین و شقیف کوید از قول
فلاحه نبطی و از قول دم عیسی علیه السلام که تخم رازیان مقدار
یکدرم با یکدرم قند سفوف سازند از ابتدای آنکه افتاب محل
آید تا آنکه بیج سیطان رسد و مل و مت فایده رسالی این سه
ماه که گفته شد قطعاً میبخشد البته اگر چه بس بطبعی ببرد
و خواص وی بصوت باشد تا آنی مان که میرد و شیخ الهی ثلیس گوید
بطی الرضخ بود و غذای بد دید و سودمند جهت بتهای مزین و
اسحاق بن عمران گوید رازیاخ دابع معده بود و تخم خشک کوده و رسد

وی

و مثانه

ادمان کنند نیکو گرداند و سودمند بود و اگر پای را بوی خضتا
بش بآمداد بول آنکس سیخ رنگ بود و مضی بود جلق چون
بیاشامند مصحح ان کثیر بود و چند قوی بیارسی اند
قو نیز گویند و بیج بود و بوستانی بود و چند قو قایری
ورق و حباق خوانند و بیوتانی لوطوس اغریوس خوانند
و معنی ان چند قو قای بیج بود و از ان بوستانی طبیعین
خوانند و بهترین وی بوستانی بود طبیعت ان گرم و خشک
در اخی درجه دوم و گویند در میان درجه دوم و گویند در اخی
درجه اول و گویند در سیم کلف را نافع بود و روغن وی در
مفاصل را سودمند بود و عصاره بوستانی با عل سفید
که در چشم بود بیج و چند قو قای بیج و بوستانی صعی را
سودمند است و استقا و بول و حیض براند و چون آب
وی بکینند و بجوشانند یا روغن و روغن وی بکینند سود
مند بود جهت یادیا که در اعظما بود و اگر طفلی در بحر حرکت
آید چون بیوی مالند و در بحر حرکت آید و اگر طبیعت ان شند

ان همین عمل کند و تخم وی سرسبز بپاشد و اگر آب وی بریزد
 که عرق ریخت در دستان کند در حال و چون بی عضوی
 سالم ریخت در غ و وجع پیدا کند و چون غصه و بی سوز
 کنند صداع آورد و حنق فوی حنق آورد و در حلق و د
 واء وی بکشد و کاه و کاسنی کنند **حنط** بهترین آن بود
 که متوسط بود در صلابت و لین و فی به بود و میان سیخ
 و سفید بود سیاه بد بود و غذاء بد و طبیعت آن گرم
 بود و معتدل در تری و خشکی روی را پاک کند و آرد دینی
 سمجین بود و چون بکوبند و بی کنی یک سکه یوانه نهند
 سود دهد و چون بخایند و بی دملها و ورم ها نهند سق
 دهد و سوراخ کند و بی غذا بی آدمی را از حبوبات موا
 فوق از وی نبود و روغن و بی ابکی تدریجاً نافع بود و
 وصف آن در صفت ادیان گفته شود و اگر بچنان خام
 بخورند کمی مضر پیدا کند و اگر اسب بخورد زیان دارد
حناء النور سنجار است و ابو جلیسا گویند و گفته شد

حنائی

حنائی بیشتر حوان الصحر است و گفته شد حنای حنون و سه
 است و گفته شود در و حنطه و میوه خند و س است
 و خاما و آن نیز گفته شود در خاک و باد روچ است و گفته
 شد جوزندی می بخ خوانند و گفته شود جوز و روی
 اکی و س خوانند و اکی و ف خوانند و تون خوانند
 و آن درختی است که پوست وی زرد بود و کل وی کم بود
 در درجه سیم و خشکست در اول و در و ضعیف
 تی از نه روی بود و ضعیف وی گویند که ریاست و تخم وی
 لطیف تی از صغ وی بود و آنی اسی و خوانند و در و روی
 چون باسی که بی بر نقرس خمد کنند بغایت سودمند بود
 و غروی چون باسی که بی اشامند صیغ را نافع بود و در
 تمرندی است و گفته شد و حمر نیز خوانند و حواری
 آرد کنند سفید بجای بیخته بود و حمر و در آجاست
 و گفته شود حور زه و حو فی ان این مرد و اسم طی خون
 است و گفته شود حوانه یعنی گویند و بی یالی

کونیدو

طی فیلن و کفنه بشود ^{حاصل می غنی بزرگست که بی او بهی}
 بی نشانند و در مصی می باشد و او را کی می خوانند و او
 دو نوع است سیاه و سفید و سیاه ناخوش بوی بود و آن
 سفید خوش بوی بود و بهترین آن سفید بود ^{حاصل می}
 است و انواع آن بسیار است و آنچه در تریاق مستعمل بود
 قیص افعی بود که از گوشت وی سازند و صفت و منفعة
 وی در مکیات گفته شود ان شاء الله تعالی ^{حیوان}
 قطره است و گفته شود ^{حی العالم} ابروی خوانند
 و معنی آن ابروی الحی اید یعنی همیشه زنده هرگز ورق آن
 نیفتد و همیشه سبز بود و بیش بهار نبی خوانند و بعضی
 گویند بستان افعی و زاست و بعضی گویند تخم آن است
 و این هر دو خلافت و آنچه محقق است نوعی از دیلمی
 است که در بیتی نیز بسیار باشد و دایم سبز بود و ^{حی العالم}
 دو نوع است کوچک و بزرگ و دیکوریدوس گوید نوع
 است

است کوچک خود روی بود در جایگاه سایه وین دیوارها
 و کوهها و قضبان وی کوچک بود و یک شاخ بیش نباشد
 و ورق بسیار بی آن بود و بقدر یک وجب باشد و کل وی
 زرد بود و در قوه مانند نوع بزرگ بود و از آن بزرگ بستانی
 و کوهی بود و قد وی بد رازی یک کوب بود و بستی ی انگشت
 بهترین وی بستانی بود و طبیعت وی سرد بود در سیم و
 خشک بود در اول و هر دو نوع کوچک و بزرگ بود سودمند بود
 جهت ورمهای گرم و جگر و سینه کمی طلا کمی دن و چون آنها
 یا با سویق بی جرم ضما دکنند و غله و ریشهای پلید و ورم گرم
 که در چشم باشد و سوزنکی آتش و نفرس را بغایت سودمند
 بود و عصا وی پنخ درم چون بیاشامند کمی ندکی ریش را
 نافع بود و چون آب وی باسی که و روغن کل بر سر نطول کند
 درد سیرا نافع بود جهت اسهال و ریش روده سودمند
 بود و چون باشی آب بیاشامند کمی در از بیرون آورد و چون
 زنجفر بر کبر قطع سیلان رطوبت منی من از رحم بکنند

والکرم در چشم کشند در چشم را سودمند بود و دیر بود و دیر بود و دیر بود
 کوید نوع سیم بقدره محابو به خوانند و بعضی طبلان خوانند
 و اهل روم ایل سو خوانند این نوع میان سنگستانها بود
 و طبیعت وی گرم بود و مفتح جلد بود و چون بایسینه کهن
 به خنار بیضی دادند تحلیل دهد حاصل حد و است و
 گفته شد باب الحاء خالق النمر صاحب منهاج کوید صلا
 حب النمر والذئب و سیم قاتل النمر والذئب و هی حشیشه
 و در صفت قاتل الذئب کوید قوته که قوه خالق النمر و موثره
 پس برین تقدیر ازین دو اسم و ماهیت ان یکی اسم خواهر بود
 آنچه محقق است گفته شود خالق النمر نباتیست چون پلنگ
 و یوز و کمر و سک و خوک و شی ان بخورند خناران بکند
 بدان سبب خالق النمر و قاتل النمر خوانند که مخصوص
 است به پلنگ و یوز و دتی میکشد و ان نوعی از مازنیون
 است به تحقیق الکرم بعضی کوید اسفیل است و بعضی کو
 ید خوی بوق سیاه است و این مرد و خلافت و انی افو شیطن
 کوید

کوید و طبیعت ان گرم و خشک است در چهارم خالق الن
 رب قاتل الذئب و در قوه مانند خالق النمر بود اما مخصوص
 است بکوک و ویدی از دتی میکشد همچنانک خالق النمر
 مخصوص است بذئب و ان به تحقیق خوی بوق سیاه است
 و طبیعت ان گرم و خشک است در اخری درجه سیم و چون
 بکوید و بی کوشت خام باشند و کمر بخورد و میرد خانه الطل
 قاتل الحلب هم خوانند و در عمل فعل میکند بلکه زیادت اما
 سک از دتی میکشد و ان ازین دوستان خیرد و انی
 ان از قوی کوید و گفته شد خالق النمر که جعفریل است
 و گفته شد و بیونانی او و نفی خوانند حاملان صا
 حب جامع کوید حی است و صاحب منهاج کوید نوعی
 از مازنیون است و صاحب جامع کوید حامل اسم است و سیاه
 انکه گفته اند اسد الارض مازنیون است سهو کرده اند اسد الار
 ض حی است و گفته شد و حامل اسم مازنیون و بسبب اشی که
 اسم سهو کرده اند و صاحب جامع کوید از قول بعضی متأخران

که اسد الارض حاملا لون مال است که ان مازدئون سپاهست
 پس بی این تقدیر قول صاحب منهاج معتبر بود و خاما لونا
 و کالیون بینی گویند **حاشا الملک سیاه داروان** است و گفته
 شود خاما ماد افنی نوعی از می و است و گویند بنیان اهل مری
 حیطال خوانند و گفته شود خاما لونا **لوقش** معنی لوقش
 بیونانی سفید بود و بعضی بیاضی گویند و بی بی بی ادا
 و در الف گفته شد اشخیص اسود و ابیض **خامالان**
السن ادا و اسود است و ان خامالیون است و کالیون نیز
 گویند و خاتق التمر نیز گویند و گفته شد **خامال** بیونانی
 یعنی زیئون الارض و **آ** مازدئون است و انواع ان گفته
 شود **خامال** و **خالد** و **میون** نیز گویند و معنی
الصف و **ان عروق** ان ذوالخطافی **ان** کوهان گویند بنحقیق مایران است
 و دوا الخطافی از بهی ان گویند که بیستوک در اشیا نه نا
 بینا بود و ماد روی بی و دوشاخ مایران بیاد رود را
 اشیا نه چه نابلیت بینا کی دد بفرمان حق تعالی و ان از عو
 است

فتبارک الله احسن الخالقین **خاوار و حاج** است و گفته شد
خامال بلن باوچ است و گفته شد خاما نیط معنی ان
 بیونانی صنوبر الارض بود و ان کافیطرس است و گفته
 شود خاما در **س** خاما در یون نیز گویند و معنی ان
 بیونانی بلوط الارض بود و ان کادریوس است و گفته
 شود خاما **اقطی** خان بزرگ است و گفته شود خاما
 خسرو در و گویند و ان خولجان و گفته شود خاما
 شیطرج است و گفته شود انواع ان در شین خالون
 خندروس است و گفته شود **عبد** بد اطم است بسیار
 سی شفتک خوانند و باصفایانی پاکشی و به تیزی سورا
 و بتی کی می شود و نیکوتی بن ان سیخ خلوقی رنگ بود و
 و طبیعت وی کرم و تی بود شی را سودمند بود و
 صحاب سودا و چون بانبات بیاشامند بدن را فی به
 کند **خامال** است **خامال** بسیار سی جی و گویند
 و ان انواع ان ملوکیه است و ملوخیاستانی است و ملوکیه

بی است و نوعی از ملوخیابقله الیه تودیه گویند و ملوکیه
وان خطمی است و بی لطیف تی و خشک تی بود از بوستا
نی طبیعت وی سی و تی بود در اول درجه و گویند ثلثین
در وی هست و معتدل بود در کی بی و سی دی و فولس کی
طبیعت ان کی و خشک است و چون بی کی زنی و
خل ضما دکتند نیگو بود وقتی که خام بود و ورق وی بود و
بازیتون بی و خشکی اش و جرم چون بی وی نمند و طبع
وی چون از نان در وی نشیند صلابت رحم نمی کند و
مقعد و ورق چون بایخ وی بجوشانند سودمند بود
جهت زهر واد و بیهای کشنده و بی کی رتیل ضما دکتون
نافع بود و بول بی اند و تخم وی چون خلط کتند یا تخم جند
قویابی و یا شایب بیاشامند در دمانه ساکن کی داند و
ورق وی بی نند و بر دامیل و وره ها نمند که احتیاج بشکا
فتن بود بگشاید و ماده پیون آورد و بدان حقنه کیون
کنید کی روده و رحم و مقعد سودمند بود و بوستانی

معدودا

بد بود و چون تی بود مثانه را نافع بود و تخم وی نافع بود خوش
نت سینه را و شش کی از آری حادث شود و آکی بی نند و
باروغن کا و بی وره ها که در مثانه و کیده سود دهد و آکی ضما
کنند بی وره های کم ساکن کی داند و خبازی سودمند بود
جهت سی نه که از خشکی بود و از خشونت سینه و بول بی
ند و ورق ان چون بخایند همچنان خام و ضما دکتند یا اند
کی نمک بنا صور که بی چشم بود پاک کی داند و گوشت بی ویاند
و چون ضما دکتند یا کمتری بی سی ریشی که از تی بود و سوسه را
سود دهد و چون بی کی بی کی عقر ب ضما دکتند خاصه که با
زیت بود و کل وی سودمند بود جهت قیحه که اشته اشامید
و ضما دکتون و قضبان ان نافع بود جهت روده و مثانه و تخم
نیم دارد و نوعی از خبازی بی بی بود مصلح بی خام بود یا حد
که گاه باشد که خون بیاید بهترین ان بود که از کندم افت
نار سیده پاک فی به صلب بود و جبر سمد و حواری شود
از شکم بیرون آید و نفخ در وی زیادت بود و مثولید ریاح بود

و سده جگر و سنگ کیده تولد کند و شکم به بند و خنکانه سپین
 غلیظ کند و خونی که از وی حاصل آید میل بسیاری داشته باشد
 شد و خونی حواری بدن را فنی به کند و خنی که خاله بسیار داشته
 باشد زود از شکم بیرون آید و غذا اندک دهد و آنچه خاله
 اندک داشته صد ان بود و نان فطیر نوع در وی زیادت بود
 از آنچه غیر مایه داشته باشد و نان خشک که من شکم به بند
 و نان نرم خشک چون باب و نمک تی کنند و بی قویاء که من که من
 ضما د کنند زایل کنند و شکم نرم دارد و اصحاب قولنج را سود
 دهد و بدنی از انواع خیز یا بود که آن کتدم سازند و جویب
 و حکم و بویا هر تولد کند و مصالح وی ادیان و صلوات و الباقی
 بود و بیشتر خنی سمید و غذا بیشتر دهد و دی مضم شود
 بسبب اندک خاله و در کمی معتدل بود و بدن را فنی به کند
 و شکم به بند و سده پید کند و اولی آن بود که خمر نمک تمام دا
 شته باشد و یا سفید باج و طبایجات شود و خورد و بعد از
 حواری و کتدم وی میان سمید و خنک بود و متوسط در
 کثرت

و سده مثانه و کیده بکثایید و باد های غلیظ را نافع بود و سخن
 بود و رطوبت ان بنی و آید و در بعضی اطیس کوبد کنندگان به تخم راز
 یانه تی حی اکتند نا چشم ایشان قوی کرد و افعی و بار بعد از رستا
 چون از سوراخ بیرون آید و چشم ایشان ضعیف شده باشد
 چشم خود را بر آن بمالند جهت روشنایی و تقویت آن
 آیت فبجان الذی الهمنا هذا وارثنا الیه و راز یا بحر و ری
 مزاج را صلح آورد و مصالح ان صندل و کافور بود و بدل را زیا
 نه تخم کوفس بود اما بی وی اقوی بود و سنگ کیده بی نراند
 و بی وانی اشتقاد بد و بول و حیض بی اند و شکم به بند و طبع
 وی یا شراب کنی بی کی جانوران را نافع بود و بی کنی بی کی سکه یوان
 طلا کنند سود مند بود **شامی** انیسون است و گفته
 شد راز یا بحر رومی نیز گویند **سمن** ویر از جنبیل شامی خوا
 نند و بلغت اهل اندلس جناح خوانند و کاموخ نیز خوانند
 و ان دو نوع است یک نوع بستانی بود و ان فیلیوش است و گفته
 شود و یک نوع دیگر جیلی بود و ان نه بی شکل فیلیوش بود و بیج

انراستی کی اندر خوانند و طبیعت ان کم و خشک است در دو
 یم و گویند در سیم و در وی رطوبتی فضلی بود و بهتر از ان بود که
 سبز و تازه بود سودمند بود جهت ورمهای سی و عرق النساء
 و درد مفاصل نافع بود جهت دفع اخلاط غلیظ لایح که در سینه و
 شش بود انشی تمام بد بود و چون طبیعت وی بیاشامند بول و حیف
 بیاند و اگر بیج وی می یابکنند یا شایب معده را نیکو بود و بی یاجنان
 کنند که اول خشک کنند اندکی و بپزند و بعد از ان در آب سی و دخی
 باشند پس انان در شایب نهند و شیخ الهی یس کوی نافع بود و
 جهت عم المها و درد پا که از سی دی و مفرح ان بود و باده را بی انگیزاند و
 سودمند بود جهت احتلاج مفاصل که از رطوبات بود و این ماسویه
 گوید سودمند بود جهت تقطیر البول که از سی دی بود و مقوی مثا
 نه بود و در یقورینوس گوید که یک کی جانوران را نافع بود خاصه مصی
 ان مقدار و درم و لعوق وی سی و عسی النفس را نافع بود و قی
 که باعل بود و چون با شایب بپزند و ضماد کنند عرق ان را سو
 مند بود و ماسی جوید گوید که اگر زن در شیب خود دود کند و کحیف
 کند

کند و اگر بگویند و باعل بسی شدند و یک مثقال بیاشامند سخن
 اعضای متالم بود که سبب ان از سی دی بود و منصرفی گوید سده و حک
 و پی زبک شاید و بسیار خوردن وی خونها را تباه کند و منی را
 کم کند اند و شیخ الهی یس کوی مصدع بود و لیکن درد شقیقه بلغمی
 کت کند خاصه نطو ل کوی دن و مصدع وی سی که بود و گویند مصدع
 وی سی که بود و گویند مصدع وی مصطکی و حماما بود و گویند مصدع
 ی و گویند تخیر و بقیه و بدل وی ایی با بود را مک و کیت
 که از باز و پوست انار و زاج سیاه و صمغ و در شایب باعل ساز
 ند و طبیعت وی سی و خشک بود و گویند کم بود و وی قابض
 و لطیف بود و صفت وی در می کبات گفته شود و طبیعت بی
 نانی همه علکها را بدین نام خوانند و کیت کلست مانند
 پنجه سگ و ریتاج و رخصینه و رشینه نینی گویند
 و ان صمغ صنوبر است و ان سه نوع بود یک نوع سابل بود که منعقد
 نشود و یک نوع صلب بود ساده و نوع سیم صلب بعد از ان با
 ش چنه بکند و انی افلونیا گویند و بیش از انی زنگباری خوانند

خوانند بهترین و میان بود که سفید بود و اندک بنی زردی و بوی آن
مانند بوی صنوبری بود و طبیعت آن گرم و خشک است و عیسی گوید
گرم است در سیم و خشک در اول و محقق و محلل بود گوشت برو
یاندوریش را با اصلاح آورد و با کلنار و عروق و امثال آن و وی
سخن اعصاب بود و مصحح وی موم و روغن و آب حی العالم
و بدل وی علك البطم است و قند و کوبند بدل آن زفت کهن
رازی صاحب جامع گوید رازی سوسن سفید است و دیگر
گوید رازی کتانت و هو گوید روغن رازی از بهار انگور است
رازی کیرند و دیگر گوید روغن بنی کتانت و گوید روغن سفید
سوسن رازقیست و مؤلف گوید رازی کل زیتون است و صاحب
منهاج گوید زیتون سوسن سفید است و صاحب جامع گوید زیتون
یاسمن سفید است و هر دو خلافت اما اگر کوبند که زیتون
نوعی از سوسن سفید است و در نباشد راس القارسی مؤلف
چون خشک کنند و بسوزند و بکنند و بیک و با عمل بیاموزند
و بی آوالتی کنند فائده دهد راس الارنس می
خوش

خی گوش چون بگویند خرد و بسوزانند و با پیله خیس بی آو
التغلب طلا کنند نافع بود آن بیونانی و مالنت و گفته شود
رب مؤلف گوید ماهی کوجکست که از طرف هر بی آو رند و در
کی سیر و بی ماهی اشته خوانند و از وی ماهی سازند و هم
چنان خشک بنی می خورند و طبیعت وی گرم تر از ار بیان
بود و هیچ باده بود و معدله را نیکو بود ولیکن تشنگی آورد و صبح
وی معنی کاهو بود و بوق غلب التغلب است و گفته شود در
رب السوسن عصاره سوسن است و در عین گفته شود در
صفت عصاره بل نوعی از افستین است لیکن کوبی بود و گفته شد رات
رته بتدقیق بنی است و گفته شد رتیل مؤلف گوید حیوا
نیت باشد عکسوت و درین دانه نواحی بسیار بود و انلی
خایه کبرک کوبند و بسیار سی دله و بیکی بالی و از جمل کندی کان
نرمه دار بود و لون وی زرد بود و نیای نیست که بیونانی و الحسن
و نافع بود بنی کی رتیل و ان نبات را هم رتیل خوانند و در فای
گفته شود در جمل الجراد شیخ الهی نکسین گوید بقله است که قائم

مقام بقدره بمانی بود و سودمند بود جهت سل و طبیح وی نافع
 بود جهت تب ربع و تبهای مطبقة و مسیح گوید از نسبت و
 و مؤلف گوید بیهوشی از نسبت وانی اسو و تکی گمانی گویند
 و گفته شود **رجل الغیاب** در شام رجل الفیاع خوانند
 و از جمله حشایش بود بشکل پای کلاغ و چون به پتی نافع بود
 جهت اسهال مزمن و درد شکم خاصه اصل وی چون بخورند
 قویج را سود دارد بی آنکه مضیقی بوی رسد و درد پیشتر را و
 ران و زانو را بعبایت نافع بود اما اصل وی کم بود در اختری
 اول و خشک بود در اول درجه دوم و ششیمی از وی جهت نفور
 س چون تنها بود از درد و درم تاسه درم باشد کوفته و سینه و
 اکوجی که جهت مفاصل متعلز ز یکدم تا یک مثقال شایان
 و در مفاصل همان عمل سورنجان می کنند بی مضیقت رجل الما
 شجر است و گفته شد در الف در صفت ابو حلیس
 رجله بقلته الحفاست و گفته شد رجل القفق و رجل
 الفی زور و رجل الغیاب است که گفته شد در مصیاطی بلال یا
 بی جیل

بی جیل الغیاب خوانند و گفته شد صفت مرد و رجل الفی و جرد
 جل العلوس بینی گویند و آن قافلیست و گفته شود رجسین
 نوعی از مصیل است بیش از وی قوی و قوی خوانند و این ماسو
 گوید طبیعت آن سید و خشک است در دوم معده کم را نیکو بود
 و خلط بد از وی حاصل شود و اگر شاقه از وی بخورد بی کینند شکم
 براند رخمه یعنی کمی کس می غیبت که ویرامی در خوار خوانند
 و بیش از وی خدی در گویند زهره وی چون در کوش مخالف چکانند
 بار و غن بنفشه یا در شقیقه جانب مخالف بمالند در کوش و شقیقه
 زایل کند و کودکان را سعط کنند یا در کوش ایشان چکانند جهت
 بادی که کودکانی بود و اگر زهره وی با کلاب در چشم کشند سفیدی
 بر بیند و اگر سی کین وی در شب زن بخور کنند چه بیند از دو
 اگر بازیت خلط کنند و در کوش چکانند کمی انی کوش بر بی و
 و زهره وی بر کتی بی کی مار و عقرب و زنبور مالیدن نافع بود
 و شیف گوید کوش وی چون با خدی دل خلط کنند و خشک
 و بخور کنند هفت نوبت در شب کسی که بزنان بسته بود بکنا

بد و چون پیری از بال راست وی بگیرند و در میان پای زن آب تن
نهند سهل نماید و در خواص این زهر آورده است که پیری چون
بخور کنند در خانه کنیزکان بگریزند و سی کین وی نسی که حل کنند
و در بعضی مالن لوان متغی شود و سودمند بود و جکی وی
چون بیان کنند و سحق کنند و نسی که حل کنند و کسی که جنون
داشته باشد بیاشامد هر روز سه نوبت سه روز چنین پیایی
صحت یابد و پوست زرد که در اندرون سنگدان وی بود چون
خشک کنند و با شکر آب بیاشامند نافع بود جهت هر سیمی که با
شد و آلی سیمی بی زنی که دشمنان را بد بیاورند آسان بنی آید
رخام نوعی از حجاز است و آلمان بود زرد و سیاه و خمری زرد
و زردی بود و بهترین سفید بود و شریف گوید طبیعت آن سرد
و خشک است چون سه روز در روز یک شقال سحق کرده مانند سیاه
نسی که نسی شدند و بخورند منع دملها بکند که بی اعضا از پیمان
خون پیدا کرد و چون بسوزند و سحق کنند و بی جراحی که
خون از وی روانه بود باشد قطع خون بکند و بصلاح او

و منع تورم

تورم بکند و چون خلط کند جنوی از وی باجنوی شاخ بنسو
خته و بی آن طلا کنند و در آتش بنند تا سیخ شود بعد از آن پیری
بیرون آورند و در آب نمک آندازند آن پیری نیم بود و آلی از خا
می که تیرنج بی آن نقش کرده باشند بی سیمی یا بستانند و سحق
کنند و کسی عاشق بود یا سم معشوق بیاشامد معشوق و پیری
فی اموش کند البته و صاحب سراج گوید کم بود درد ورم
و خشک بود در اول سودمند بود جهت سحف و آوالتغلب
رشارحی ف است گفته شد بیارسی سندان گوشت و پی
تیک گویند و طبیعت آن گرم و خشک بود و لطیف که مهارا
بکشد و باد یا را تحلیل دهد و قطع باغم کند مضی بود بعد
و مثانه و تقطیر البول احداث کند و آلی آن بود که بحر و دریای
با کاسنی و کاهو خورد در صاص قلعی بیارسی از زیر خوانند
و پیش از آن قلعی و بهترین وی آن بود که صافی بود و طبیعت
وی سرد و تر بود و گویند خشک بود و محرق آن و اسفیداج
ان لطافت در وی زیادت بود و تلین و تحلیل و صفت حوی

ان در باب الف در صفت ابار که ان اسیر سوخته است گفته
شد و اسیر رصاص اسود بود و سیدی وی زیادت از قلعی بود
و قلعی را قطر و قصد بریم خوانند و اگر صیغه تنک بازند از
سرب و بر عانه ببندند یا کمر گاه منع احتلام بکنند و آن صیغه بر شود
که بی عصب پیدا شود نهند زایل کند و مراده که پیدا کی در در ابتدا
مثل خیارک جوئی وی بندند بکند از اند و ورمهای مقعد که بارش
بود و بواسیر و ورمهای قضیب و زیار و پستان و ریشها مثل سلطان
باعضاره که در غایت سیدی بود و روغن زیت یا روغن کل یا روغن
به یا روغن مورد چون بوی اضافه کنند و آن صیغه بدان روغن
حل کنند و بمالند نافع بود و براده ان بیاشامند همان علت
حادث شود که از خوردن می دانست که از بستن بول و غایت و ثقل
معه و معا و نفخ در ایشان و ضیق النفس تا بحدی که چنان
که وایلا و رس پیدا کند و لون وی رصاصی بود و می آوای
وی بقی کنند بطبیع ختم کوفه و شبت و بخر و پوره و ماء العسل
و غذا سفید باج و نشانه خلاص وی این بود که ادرار بول و اطلاق
حاصل

حاصل شود و شیخ الهی نسیس گوید چون حکم رصاص و یا شیب یا زینه کنند
بیابند نافع بود و ورمهای کرم را و این نیز در خواص آورده است
که اگر یار رصاص در دیک اندازند هر چند آتش در شیب ان
بر آفری و زدن کوشی که در ان دیک بود قطع لخته نکند و در کس
انگشتین رصاصی در روغن بمالد تا ز تنک بی آرد و بعد از ان ده
روغن بی این طلا کنند هرگز نکند و صاحب فلاح گوید اگر طوبی زنگ
از رصاص بر درختی کنند که ثمر دارد ثمری هیچ نیفتد و ثمری
زیادت کی در رطب گم بود در دوم و بی بود در اول و گویند حیات
وی کتی از رطوبت وی بود و هر چند حلاوت وی زیادت بود و در
ریت وی زیاده بود و اسحاق گوید کرم و بی است در دوم و غذای
زیادت از غذای بسیر بود و بهترین وی چینی بود و سیر و ن و
بعد از ان زرد و رطب نفخ در شکم پیدا کند مانند بخری و خند
همچو خن یا رطب معده سید را نیکو بود و مینی بیفزاید و طبع
نعم دارد سیدی مناج و خن یا مفید دندان بود و گوشت بن دندان
ن بود و مضر بود بخره و آواز و خون که از وی حاصل شود بد با

شد و زود متعفن شود و مصدع بود و مؤلّد سده بود و مصدع
 وی بادام و خشیاش بود که با وی بخورند و بعد از آن مغوی کا
 به یا خیار ریزی که با سکنجبین خورند رطبه فصفصه است و چون
 خشک شود قوت گویند و علف گویند بسیار سی اسپست خوانند
 و در فاکفته شود رعی الابل سعافی گوید آن حشیشی است که دانه
 وی چون دانه می و بود و در وی حلاوتی اندک بود و طبیعت
 آن گرم است در اول و تر است در دوم و جالینوس گوید گرم است
 در اول و تر است خشک است در دوم و لطیف چون شتر بوی
 حی اکتند بهی مضیّت نیست لیکن سم جانوران زهر دار بود
 و طبع وی موی را سیاه کند و تخم وی چون باشی آب بپاشند
 مندر جهت کندی کی جانوران سودمند بود و سیلان رطو
 بت رسم را نافع بود و وی مضی بود با حشا و اعضا و مصدع
 وی قوی بود یا سنبل رعی الحمام فی طاریون و فار سطار یون
 نیز گویند و آن حبسیت تیره رنگ بقدر رماش اندک برز
 کثر و چون پوست از وی باز کنند برنگ عدس مقشّر بود

صلب

صلب و از طعم عدس ششین تی و طبیعت وی گرم و خشک
 بود و کیوتی و پیادوست دآرد و بهیچ چیز کا و را مانند وی نمی
 نهند و یوشک بینی خوانند و مؤلف گوید نوعی از گی سده است
 و در کاف گفته شود رعی حیوانی در یابی است و دیسقورید
 و رس گوید ماهی در یابی است محذر بود چون به نرسد بی سی
 کسی که صداع منی من داشته صداع ساکن کند و چون بخورد
 بی کیرد مقعدی که بسی و ن آید شفا یابد و اگر تریت بخوشا
 نند و آن زیت در مفاصل مالند در مفاصل ساکن گرداند
 رعی الحمام رعی الابلست و گفته شد رغث جلدنا را است
 گفته شد رعی اذانه الیست که در میان کندی می باشد و آنرا
 از کندی پاک کنند و پیشی از این خوانند و بسیار سی حلا
 گفته شد رعی الحمامین اسفنج و گفته شد رعی الملمز بد
 الملمز گویند و قوه وی زیاد از قوه ملح بود و محلل و ملطف بود
 رعی الملمز در غایت حرارت و حی اقه بود و باشد که بسو
 زانند رعی الحفاه بحریت و گویند سلفاه بی و گفته شود

در سینه رقاقین گویند جفت افییده و بعضی گویند لعبه
بی بیست و بعضی گویند خصی الثعلب است و صفت هر
یک در باب خود گفته شد است رقوم حناست گفته شد
رقعاسی خست گفته شود رقع هر دو بی که حرکت کند
انی رقع خوانند مثل انجبار و نلتبوم و خاما اقطی و رقع خاص
اسم بیخی است سیخ رنگ صلب و طبیعت وی سرد و خشکست
چون بگویند و یک مثقال از آن در دو سیضه نیم برشته سه روز بیایی
بخورد هر روز این مقدار موافق بود جهت وی و حوس که در
بدن پیدل شود بسبب افتادن یا زخم بی داشتن چیز سنگین
ریام میانی جواز القی ماند اما سروی شکافته بود و مثلث شکل بود
و بهترین آن بود که رسیده بود و طبیعت وی گرم و خشکست مقی
بلغم و رطوبات معده بود و خلطهای غلیظ لایج بیرون آورد
م کیا هست که اگر داویرک بسیار باشد و بی که پهن باشد
ان تی یاق که دست را در می سینه است که از آمدن و طوطیای هند و توپا
لس و بد و شیخ محرق و مایه آن سازند زمان حلو آن را شیشین بند

پنیر زک

پن آن بزک شیشین رسیده ملی بود و طبیعت آن سرد بود در اول درجه
اول و تی بود در آخر آن و گویند کم بود باعتدال و در وی جلا بود باقی
و ملین بود و دانه وی باعل در دگوش را نافع بود و وی حلق و سینه
را نرم دارد و معده را جلا دهد و خفقانی اسود مند بود و موافق بود
بود و بول بر آن و عصرویی چون در شیشه کنند و در آفتاب نهند
تا غلیظ شود و در چشم کشند روشنائی بیفزاید چندانکه کهن
گردد بهتر بود و دانه وی بد بود تفع و ریاح در معده پیدل کند و گویند
مصلح وی انار ترش بود و رازی گوید اندک نفخ دارد و باشد که
بغوط آورد و محتاج باصلاح نیست از بهی آنکه نفخ دهد وی زود بکند
رد و کل وی چون بسوزند جیاحت را سود مند بود و زمان حاض
انار ترش بهترین آن بزک ابدار بود و انواع انار غذا اندک دهد و قی
بض بود و قیاض تی بن اجزای وی کل بود و انار ترش سرد و خشک وی
بود در دوم و گویند معتدل بود در تی و خشکی صفرا شکند و منع
سیلان فضول بکند از احشاء و دانه وی باعل قلاع را نافع بود و مع
عصاره وی ناخن را سود دهد و دانه وی چون در آب باران خور

یسانند منع نفث دم بکشد و دردی خفقا نیانافع بود و جلا دهد
 بد و التهاب معده را نافع بود و جگر کم را سود دهد و پنهان را و سو
 بقوی مصحح از روی زنان آب تن بود و در روی ادرار بول زیاده
 بود از پیشی بینی و سوبق وی جهت اسهال صفراوی سودمند بود
 قوه معده بدید و جگر کم را و آب بایست جود در دل را ساکن
 کند و انار یعنی نازه تیش ویشی بن پوست از وی جدا کند و در
 بن باون سنگین نمند و بگویند همچنان بایست خود و سیفشار ندیم
 رطل بایست درم شک طبیعت بی اند بقبض و سی صفرا بر اند و
 معده را قوه دهد و شیب وی و دب وی خمار را سودمند بود
 و تشنگی بنشانند و غشیان و فی باز د از خاصه منع وی و
 بسیار خوردن شهوت را مضمی بود و انار دانه خشک تیش
 شکم به بند و صاحب تقویم گویند انار تیش مضمی بود و دینه
 و لوان و صاحب منهای گویند دانه وی بد بود بخشن حلق و
 سینه و مضمی بود بمعا و مصحح ان حلوائی علی یا قندی بود
 و هر چه بی ان باشند اولی ان بود که زنجبیل پیورده یا تیج پیورده

رمان السعال

رمان السعال خشنی اش است و گفته شد رمان الانهار نوعی
 از یونان یقون است و گفته شود در باب و در دمشق اندر و سا
 من گویند رمان البی در خشیت که بدرخت انار ماند کوچک تی و
 حب قلقل دانه و بیست و مغاث پیچ و بیست و صفت حب قلقل
 گفته شد و مغاث گفته شود رمان دینیان فارسی خاک تر است
 گویند مجموع بحفف باشند رمان الماز رتوان جلا دهند بود و
 معفن رو شنایی چشم بیفزاید رمان خشب البلوط خاکتر
 جوب بلوط قابض بود و خون به بند و چون جری به بینی بند و
 و هر بامداد بناشتا و درم با شیب سیب بیاشامند سودمند
 بود جهت بدم معده و درین زحمت بغایت نافع بود رمان حطب
 الکی خاک تی جوب رز بهارین ان بود که از درخت پی بود و
 طبیعت ان سرد و خشک بود و گویند کم بود ریش روده را نافع
 بود مقلد رنیم درم و گویند مضمی بود ریش و مصحح ان کتیر بود
 و چون باسی که ضما د کنند بی کندی کی جانوران و سگ دیوانه سود
 مند بود و اگر حق کنند و درختی که کنند و بی باسی ضما د کنند

و چون سید شود دیگر بدل آن کم بنهند پیرای و بدان آدهان
 کنند بغایت سودمند بود و چون با نظرون و سی که ضمه
 کنند سودمند بود گوشت زیاده که در پوست حصیه پیدا
 شود و چون بازیت و سی که با سیه که من ضمه اکتند جهت
 شدخ عضله و استیخاء مفاصل و عقد اعصاب را نافع بود
 رماد قصب خاک تینی بهترین آن طبی بود و طبیعت آن
 سید و خشک بود و گویند کم و خشک بود در سیم شده
 که از حرارت بود یک اید مقدار دانی و گویند مضر بود در
 بشش و مصلح آن کثیر بود بافتن رماد غش الخط لطیف
 خاک تر اشیانه پیستوک بهترین آن که اشیانه در موضعی سنا
 خنه باشند که بسیار بود و صفت سوختن وی چنان
 بود که در کوزه کنند و بکل حکمت گیرند و در تنوری که آتش
 تیز تر بود بنهند یک ساعت و بعد از آن پیرون آورند و سحق
 کنند طبیعت آن سید و خشک بود نافع بود جهت دشواری
 زادن مقدار یک شقال و گویند مضر بود بشش و مصلح آن
 سنگین

جهت

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

سنگین بود و رماد السی طانات صاحب منهای گوید صفت
 سوختن وی چنان بود که در کوزه کنند و در کل حکمت گیرند
 و در تنوری که آتش تیزی بود بنهند و بعد از آن پیرون او
 رند و سحق کنند و طبیعت آن کم بود در اول و خشک بود در
 دوم منفعت آن در باب سین در صفت سی طانات گفته
 شود و صاحب جامع گوید صفت سوختن وی چنان بود
 که دیک مین سیخ بی سی آتش نهند و سی طانات در آن نهند
 و بسوزند تا چون خاک تر گردی در بی دارند و استعمال کنند
 رماد طین الباقلا خاک تر خوب با قلا و قتی که تی بود چون
 چون بسوزند و خاک تر آن ضمه اکتند یا بمالند در حمام آثار
 جیب سیاه که در بدن بود به بی و رنف بهی امیست گفته
 شد رند صاحب منهای گوید آس است و صاحب جلا
 مع گوید درخت غار است و صفت آس گفته شد و صفة
 غار تینی گفته شود و سبب بهترین سی یا بود آن بود که از حیوانی
 معتدل در رطوبت گیرند و طبیعت آن کم و تی و غلیظ بود و غذا

بسیار دهد و منی بیفزاید و مصحح اصحاب کد بود و سی پیش
 چون به پیوند و برق آن حقیقت کنند امعای سقلمی تی کند و کوه
 و اعصاب و بدن را نیکو بود و باده را زیادت کند چون در
 اندک سی احمی کت پیوسته بود و خوردن وی مضی بود بعد از بهر آنک
 دیر مضی شود و او بی آن بود که باد آرجینی خوردن و بعد از آن
 مصطکی بخایند و سی کوفند تی تی از سی بی بود و سی بی تی تی از
 سی آهو بود بدن قیاس و فی الحمله غذای سی بود که اندک سی
 شتی داشته و غذا بسیار دهد و قوه بدن ضعیف بدید
 چون مضی بی وی مستولی شود و باده را زیادت کند و سی
 ضعیف را کی آن کند و سی که معده و ضعیف بودن شاید
 که خورد که قویج آورد و قویجی بغایت سخت و گوشت حنایی
 غذا بسیار دهد و چشم حویب خوبی بود و زود تی بکند و دود
 ماغ سی و تی بود و زبان با نمک خوردند و چشم نیی یا نمک زیاده
 خوردند و گوشت حدین و بن گوش بسی که وصعی و انجد
 و حیدل خوردند و مصحح دماغ در صفت دماغ گفته شود اما
 سی یای

سی یای یای کوچک نمک سوده خشک کرده چون بسوزانند جهت
 شقاق که در مقعد بود و ملاذه ورم کرده و ورم صلب و مانند
 آن نافع بود و سی سی دین نمک سوده خشک چون بسوزند
 و بی کتید کی عقرب مانند سود دهد بغایت روا سی جی
 حی الماء است و گفته شود رو سیج رو سیج کونین و آن
 نخاس حقیق است و بیار سی مس سوخته بود لیکن بیار
 سی روی سوخته کونین و بهرین آن مصری بود و طبیعت
 آن گرم بود در سیم و قابض و محقق و ملطف بود و منهل
 زرداب بود در خضابات موید استعمال کنند و ریشها را
 پاک کند و بصلاح آورد و چشم را جلاد دهد و گوشت زیاد
 است بخورد و ریشهای بد که در بدن بود منع کند و ریشان
 از بیان است و گفته شد و صفت آن و اهل مصرند و ریش
 خوانند و اهل اندلس و قرون و ابن زهر در خواص آورد
 که چون بکوبند و با خنود سیاه بی ناف ضما د کنند حبالقر
 ع را بیرون آورند و بکوبند چون خشک کرده سحق کنند یا

فلعل در چشم کنند شب کوری را نافع بود و ماسی خویه گوید کم و ز
 بود باعتدال بینی زیاده کند و شکم نرم دارد و بصی گوید پیش
 از آنک نمک سود کنند باه را زیادت کند و شکم نرم دارد و بصی
 گوید و غذای صالح دهد و چون نمک سود کنند پاکه بن کی ددم
 لد سود او جگر را بد بود و دانی گوید دشوار خیم بود و معدله را
 بب بود و او بی آن بود که اصلاح بسی که وی و یا کنند و بعد از
 آن جوارش سفر جل بر خورند و اگر مخور میاج بود از غلبه
 آن رب انار منع خورند و اگر بجهت باه خورند شاید که بسی که
 خورند بعد از آن که نیک بخت کنند بار و غن کی دکان و زرده تخم
 میغ و پیاز و کند نافه سازند و تناول کنند کرده و رحم
 بود و باه را زیادت کند و روث الحار الالهی سکی خن
 سوخته و خواه ناسوخته قطع سیلان خون بکند خاصه چون
 باسی که بیامیزند و اگر سی کین تازه بیفتانند و آب آن بیا
 شامند سنگ کرده بریزانند و سی کین اسب نیز همین عمل کند
 و سی کین خن که در علف جی پده بود چون خشک کنند و با شیب

بیاشامند

بیاشامند جهت کفی بی کی عرق غظیم نافع بود و مؤلف که
 یب الکی خشک کرده وی بکوبند و به بینی و با گوگرد سیخ کنند
 و در روغن کنجد خوبانند و جهت جوی بی شب بمالند
 و بامداد حنظل و عرس کوفته بحمام برین و پیش از آب
 ریختن بمالند تا عرق فی و د آید و بعد از آن آب بریزند بغایه
 جریب را نافع بود و روث الیه و سی کین استر چون دو کنند
 در شیب زن بچه مرده و مثیمه بیندازد و رو یا غلبه الثعلب
 است گفته شود ریش بشی از آرد خوانند و طبیعت وی
 کوم و تی بود و غلیظ و مصحح وی عل بود یاد و شاب و در صفت
 سمسم گفته شود منفعت آن ریح الفار حیوان گویند و آن
 سم الفار است و تیاب الهالک بینی گویند و آن شبک است در شین
 گفته شود ریحان در لغت بعضی عربان زعفران گویند و گفته
 شود ریحان را اینج است و گفته شد ریاس بسیار سی
 بواج گویند و قوه وی مانند حمص اتج و غوره بود و بهترین
 آن فارسی بود شاخها و در آن سطح را بد و طبیعت وی

سوی و خشک است در دودم حیات بل نشاندوستی باز دارد
 و خمار را نافع بود و طاعون و وبارا نافع بود و چون عصاره و
 در چشم کشند روشنایی بیفزاید و وی اسهال صفرایی و
 حصه و جد ری سودمند بود و بواسیر را نافع بود و غشیا
 ساکن کند و قوه احشای بدن و معدن و جگر گرم را بار دجوبی
 جمره و نملطلا کون سود دهد و صاحب منهاج گوید مضی بود
 بسینه و قولنج آورد و مصحح ای ایج می یابد و صاحب تقو
 هم گوید مجفف اعصاب بود و مقطع باه و مصحح وی شرب
 عود یا انیسون بود و بدل وی حمصه است یا غوره و به
 بیاری شش گویند صاحب منهاج گوید گرم و تر بود و سهل
 انقباض و طبیعت به بدن دو غذای وی اندک بود و میل
 سلیقم داشته باشد و مضی بود با صاحب کد و بقی اط گوید
 مجموع ششها سرد و تر بود و روفس گوید خشک بود و دشوار
 بهضم شود و اصلاح وی چنان کنند که بوسی که و گی و یا خوبا
 نند و بعد از آن بریان کنند و بهترین ششها شش بیه و کوفند
 کوهی

کوهی بود و شش بیه چون بریان کنند بی نمک رطوبتی از وی روا
 نه شود بکیرند و بی ثایل خشک که بی اعصاب بود طلا کنند و بران
 ادمان کنند نیم کی داند و البته نایل کنند و هم این رطوبت می بالند
 و شش مضر بود بمعدن و آلات بول و مصحح وی حب الاس و
 شکی بود ریه الغلب شش رو باه چون یاسی که عنصل بخورند
 ریه و ضیق النفس را سود دهد ریه الحزن ریه الجمل شش خوک
 و شتر چون بسوزانند و خاک تر آن بی سیج که حادث که شود
 بر پای بسبب خوره نافع بود و اگر دسوخنه چنان گرم بران کنند
 نافع بود و شش خوی و سیمین عمل کند و منع تورم بینی میکند
 و خاک تر شش خوک چون بچوب تر افتانند سودمند بود
 ریه الحمار الوشی شش خوی که چون خشک کنند و بگویند
 و بیاشامند سودمند بود ضیق النفس و سیوفه ریه البحر قلع
 من و بلا سیوس گویند و آن چتر است که در ساحل دریا یا بند
 مانند بکینه چون تر بود و چون سحر کنند و بی نقرس قضا کنند
 نافع بود و شقاق که در دست و پای می باشد بسبب سی وایان

ضماد کنند نافع بود ریحان و ریحان الملک و ضمیران هم گویند
 بیماری شاسفرخ خوانند بواسیر نافع بود و در شین گفته شود
 ریحان تملین حنفی و حما هو سلیم تیز گویند و نبات
 در کوستان فارس و اصفهان بود مانند شبت تی و ورق
 وی مانند ورق خطمی بود و فقاخ وی کوچک بود و مانند لبلاب
 بر درخت پیچیده شود و وی بحفف و ملطف بود باسی که بر جرم
 طلا کردن و بر نفوس و بواسیر همین سبیل و جهت لقوه بقا
 مفید بود و بر کزید کی عقرب طلا کردن بغایت نافع بود و چون آنرا
 باروغن کل بخورد بی کبر جهت درد رحم بغایت نیکو بود و این ما
 سویه گوید طبیعت وی گرم بود و بواسیر ظاهر و باطن را سودمند
 بغایت و بسیار از وی صلاع آورد و مصالح آن روغن نیلوفری و
 کافور بود و بدل آن می زنجوش است و گویند بدل نیم وزن آن
 شیخ و نیم وزن آن عنب الثعلب ریحان دارد و ریحان دارو
 نیز خوانند و آن اذان الفاطست و گفته شد ریحان الکافور
 و کافور سودی و بجز الکافور نیز گویند و بیماری سوسن خوانند

شد

ند و طبیعت و آن نوعی از درخت است و نبات وی بیشتر
 درخی اسان بود و کل وی مانند کلخی اما بود و ورق وی مانند ورق
 ق کاسنی صحرایی بود و کل وی و ورق وی بوی کافور کند چون
 پیوند و باد در دست به مانند خواه خشک و خواه تی و طبیعت
 آن گرم و خشک است در دریم و بوییدن بسیار وی و ادمان بدن
 غودن رطوبات از غشای دماغ بکشد و چون ادمان بدن نما
 یند اخلاط غلیظه که در سی باشد تحلیل کند و بوییدن وی
 سی در نایج را سودمند بود نه گرم ریحانی شیب حی فست خو
 شبوی ریحان سعادت است و گفته شود ریحان صاحب
 نهج گوید سنگیت مانند سیطان و طبیعت آن سرد و تر است
 درد و تشف رطوبات چشم بکند و جلاد بدن و روشنایی
 بیفزاید و مؤلف گوید آن نوعی از سیطان حجریت و در
 صفت سیطان گفته شود ریش کوهی خنی است و گفته
 شد ریش شریف گوید پی می غها چون بسوزانند و خا
 کتر آن بر جیاحت افشانند خشک می داند و پی بای بزرگ

باری دهنده بود فی را و در علاج بنی شکسته و منافعی پی بر می در
 موضع خود با منفعت آن گفته شود ان شاء الله تعالی باب
 الیاء زاج انواع زاجها همه چهار است و بیش نیست در پیش
 خلطی و زرد و بنوری و قطار سورا است زاک سیخ و سفید
 ست قلعیدیس قلعند زرد باشد و سببی است قلعطارانوا
 عست سفید و سیخ و سبی و زرد سفید را قلعیدیس و شوش
 غار کوبند و بیونانی حلقیس و زاج سیخ را سوری خوانند و
 زاج سبی را قلعطار و قلعند زاج زرد است بیارسی زاج شنی
 دندان خراشتند و بهترین آن مصی بود و بیاق مانند زرد سیخ
 بدخشی و چون در دست بمالند زود ریخته شود و پاک بود
 و کهنه نباشد و نوعی دیگر از زاج سوری هست بیارسی
 زاج کفشگران کوبند و بشیر از بی زاج سیاه خوانند و بیونانی
 بالی طرنا و ملیطی ناخوانند و جالینوس گوید قلعطار چون
 کهنه گردد زاج شود و وی معتدل ترین زاجات بود و محرق
 وی الطف محرمات بود و زاج آهمر و اخضر و اصفر در قوه ما
 تندیک

مانند یکدیگر اند لیکن اختلاف در غلظ و لطافت لطیف ترین
 سفید است و اقوی ترین سبی و غلیظ ترین سیخ و قلعطار خوی
 الامور او سطرها بود متوسطت میان غلظ و لطافت و نا
 جی دیگر هست که بیونانی مسمی کوبند و بهترین آن قبرسی بود که لون
 آن مانند زرد بود و طبیعت قلعطار گرم و خشکست در سیم و هم
 زاجات در طبیعت مانند یکدیگر اند و وی قابض و محرق بود
 خشک ریخته احداث کند و جویب و سعه و ناصور و رعا ف
 و ریش کوش و مثل انی اسود مند بود خاصه چون فنیله بعمل
 بیالانند و به قلعطار به بکی دانند و در کوش نمند و آله که درد
 ندان و سبی و دهن بود و ریش آن خاصه سوری سودمند بود
 و خودن زاجات سی فیه سخت پیدا کند تا بحدی که بکشد
 و بداوای وی بشیر تان و مک و قند و مانند آن کنند و باقی منفعت
 هر یک در باب خود گفته شود زان در خشیت که انی امی آن
 خراشتند و گفته شود زادوق زیبق است و گفته شود زیلب
 بیارسی سوز کوبند و هر شری که خشک شود زیلب خوانند الاخی ما

که وی اثر الهی طب خوانند و زبلیب خوانند و زبلیب غفر خوانند
و بهترین آن خیسایانی بود و بزرگ شیشین گوشت وی کمی و
تخم بود در دویم و دانه وی سی و خشک بود در اول و جالینوس
گوید سی بود در اول و خشک بود در دویم و بادانه خوردن در
معارانافع بود و معده و جگر دوست و گوشت وی کیده و مثانه
را نافع بود و یاری دهنده بود در ادویه مسهل چون ده درم از وی
اضافه کنند و چون بی دانه بود شکم براندان نوع لاغر بود و قابض
حیارت وی کمتر بود و معده را قوی دهد و طبیعت به بند و
مخوق دم بود و مصلح وی خیار شنبه بود و گویند شیر و تخم تورک
و انجاق گوید حدت دم بنشانند و قول اول اصح است و گو
بند مضی بود بکرده و مصلح وی عتاب بود و مویت بدن را فی
به کند و بیج مضی و ادیت نیساند الا مکرر خوردن مزاج را و
مصلح وی سنگین بود با از فواکه شش چیزهای بی سیان خفند
و دینقورید و س گوید گوشت وی با فلفل خلط کنند یا بار
جاورس و بیض بریان کنند و بفعل بخورند یا غم از دین بیرون
کشند چون

و چون بیامیزند با گرد با قلا و مکون و ضماد کنند بورم کمی که عارض شود
در انشین بغایت سود دهد چون خلط کنند و سحق کرده با شش
ب و ضماد کنند بی هر چه پیدل شود در پوست مثل جدم می و در شها
ی شهم به و عفونات که در مفاصل بود و سی طانات و چون
ضماد کنند با جاوشیر به نقرس نافع بود و چون بی ناخن که جند
جفتانند نی و دنا قلع نکنند و مویت غذا زیادت از آنکوردید
و جلاء مویت کتی از جلاء انجیر خشک بود و اطلاق آن کمتر از اطلاق
آن بود غیر آن که مویت موافق آنی از انجیر خشک بود بمعد و بد
آن که مثل است زبلیب الحیل مویت حبست کفته شود و صا
حب جامع گوید حب الی اسنت و این سه است حب الی
سن کفته شد و صفت مویت کفته شود و بیش از مویت که
خوانند از بیابان سی کف دریا گویند و آن پنج نوع است یک
نوع به کل آسبه فی بد بود و سطر و لون وی مانند بوی ماهی بود
در ساحل دریا بسیار باشد و نوع دوم به شکل ناخن چشم بود
یا اسفجه و بسیار خوف بود و بوی وی مانند طلیح جری

بود و سیم بشکل کیم بود و وی را میسون خوانند و بیش از بی ایون
خوانند و نوع چهارم بصوف چوکت ماند بسیار جویف
سبک و مؤلف گوید ان آسفنج است و گفته شود نوع
پنجم بشکل مانند فطر بود و بی هیچ بوی نبود و باطن وی عطر
بود مانند قشور و ظاهر املس و بهشتی ان وردی بود که
بی ردی مایل بود و طبیعت ان کیم و خشک بود در سیم و گو
یند بی بود داء الثعلب را نافع بود چون بسوزن اند و یا
شیاب سیخ رنگ که قوام ان رقیق بود بی داء الثعلب طلاکند
کنند موی بی و یاند و خدازی و جیب و قویا و مر عینی که
در جلد پیدل شود جهت ان سودمند بود و چون باموم
و روغن کل استعمال کنند بشیر را صافی کند و کلف سیاه
و اشیای که در روی بود زایل کند و نوع سیم که گفته شد
عسرا بول و سنگ کیده و ریک مثانه و درد کیده و استفا
و درد سیرت را نافع بود و صیض بیاند و باقی انواع ان
منفعتی های دیگر که گفته شد در ایشان باشد و جلا دهند

بلور

بدند و موی بی داء الثعلب بی و یاند چون بافک و شیاب طلاکند
و انواع ان زبد البحر موی بیستد و بی و یاند و یک نوع هست
که سفید بود و طبیعت وی کیم بود و تیز و خشک بود
در دیم جلاء چشم بدید یا ادویه که مناسب بود سفید بی
که در چشم بود زایل کند البته و قلع ان بکند و مقدار استعمال
از وی دانکی بود و مضرب بود بسر و حواس و مصلح وی روغن
کد و بود و بدل وی بوزن و حجر القیش در بود و الکلی خوا
هند و بی بسوزانند در دیک کلین ناچخته نهند و سی و بی بکنند
و شکاف آن بکینند و در تون حمام میان آتش نهند و چون
نخته شود بی و ان آورند و بی داند و بوقت حاجت استها
ل کنند و الکلی خواهند که غل ان کنند مانند اقلیمیای مغو
کنند زبد البحر بیونانی آدرا فیون و آدرا رافس نیز
و بسیاری غافروان کی دبی بی جمع شود و در دریا مانند نج
بود و در میان نی و گیاه یابند و لون وی مانند حجر السوس بود و
بشکل زبد البحر است و بسیار سوراخ و طبیعت وی کیم بود در

در چهارم و نژاد که تنها استعمال کنند باید که باد و قیه خلط
 کنند که کسرحده وی بکند و قوه وی و اگر محتاج باشند جهت
 بیرون استعمال کنند لیکن از جهت اندرون احتراز واجب
 دانند سبب شده قوه که در ویست و دیقورید و سر کوبید
 جهت جیب ریش شده و کلف و قویا و شرم و مانند آن بغا
 بیت سود دهد و رازی گوید چشم را جلادید و درمستان سنا
 کن کند چون کوفته بآب طلا کنند ^{نورق} نوعی از پورست
 و گفته شد زبد القوری محقونیاست و گفته شود و طبیعه
 آن کم و تنیاست زبد القرمحجر القریست و گفته شد زبد بتازی
 مکه گویند و بیشتر از وی غشک گویند و بهترین آن تازه بود که
 از شیر میش گیرند و طبیعت آن کم و تنیاست در اول و تنی
 آن زیاده بود بنضج و محلل بود و اگر بر بدن طلا کنند بدن
 را فایده کند و غذای نیکو دهد و جی اجات اعصاب را سوز
 مند بود و درم بن گوش و اربسین و دهن و اگر بر لثه و کان غا
 لند سود مند بود جهت زود رساندن دندان و هم درهما
 که در دهن

که در دهن بود بنضج دهد و چون با عمل خلطه کرده لعوق کنند سو
 بود جهت خونی که از شش حاصل شود و ذات الجنب و دم
 شش را بغایت سودمند و بدان حقنه کردن و رمهای صلب
 حار که در رحم و امعا و انشین باشد سود دهد و ریش روده و اگر
 باد و قیه بود که نافع بود جی احتمای که در اعصاب و مجب و باغ و فم
 مثانه باز دید آید سودمند بود و ریشهای پاک کرد اند و کوش
 آن بیرو باند و دفع نرنگ بکند و چون بیگزید افعی مانند نافع بود
 و سی فیه سود و خشک را بغایت سود دهد خاصه چون باشک
 و مغز بادام بود و ذات الجنب و شش را بغایت نافع بود
 و خون و ماده بکند چون پانزده درم از وی با عمل بخورند و
 بسیار خوردن وی سهل بود و مغشی و میخی معده بود و
 مصحح وی چیزهای قابض بود و گویند مصحح وی فانی قندی
 بود نافع بود جهت خشونت حلق و قویا و سعه خشک و خشن
 چون بی آن بمالند سودمند بود و حی قیه مثانه را مضی و نافع
 بود و یا بیضه نیم برشته و آنج بود با بعضی ادویه بدل زیت بود

منع

بود و در بعضی بدل شخم بود و در خان وی یعنی دوده وی چون
بگیرند از جراحی مانند دوده بدر بدن طی بقیه حداد و چشم عمل
کنند مجفف بود و تبضی در وی بود و قطع سیلان ماده چشم
بکنند و ریش آن پاک گرداند زود و بحال صحت او در زباد
نوعی از طبیعت و آن عرقیت که از میان هر دو پای جانوری
گیرند بشکل گریه آماسی وی کوچک وانی از باد کی به خوانند و
طبیعت وی گرم بود در سیم و معتدل بود در رطوبت و یو
ست و یو پیدان و مالیدن صداع سرد و درد شقیقه و نکام
را نافع بود و اگر یک قیل درد ورم شایب که مفرح بود بکدازند
و بیاشامند خفقان را زایل کند و ضعف دل را و درین عمل با
یت کمال بود و اگر زنی دشوار زاید یکدم از وی بایکدم زعفران
در میغ فنی بکند و بیاشامند زایدن بوی آسان شود زایل
بپارسی سی کین گویند و مختلف بود بسبب اختلاف حیوان
و اختلاف اشخاص یک نوع تنها خاصه انسان و مجموع زبلها محل
و سخن و مجفف هم را مفصل گفته شود زبل لا اطفال اینچ

اوک

اول اطفال بیرون آید بستانند و خشک کنند و سحق کنند
با هم چندان ورق مامیثا و هم چندان نبات و در چشم کنند
سفیدی که در چشم بود زایل شود در چند روز و بهترین زبل
اطفال آن بود که اطفالی گیرند که محفوظ باشد از خلیط و بعسل
بسرشند و بدان خشک کنند خنق کنند و حناق و ذبحه را نافع
بود و یاد ر حلق دهند تمین عمل کنند چنان کسی که تورم حلق
پیدا کرده باشد و نوزد یک می بود و احتیاج بقصد بود از خنا
ق سخت چون زبل کودک خشک کرده بعسل بمجون کنند و
بر حلق وی طلا کنند بغایت کمال نافع بود و مجرب و باید که غذا
ی کودک سه روزی مس با نان تنوری دهند که به فک خوش
کرده باشد بوی دهند سه روز پایی و غذای معتدل و روز
چهارم زبل وی بستانند و خشک کنند و نگاه دارند تا
وقت حاجت و هم چنین اگر غذای وی گوشت مرغ و
راج چخته باب بود و سودمند بود و باد با غلیظ را رفع کند و
باید که از غذای که رطوبت بسیار داشته باشد نگاه دارد در

فعل وقله فتن مانند زبل کلاب بود و زبل اطفال بنی زکریا بن
 یاق کسی باشد که بیکانی زهر دار بی روی زنند زبل لاشه
 چون خشک کنند و با شراب و عمل بیاشامند سودمند
 بود جهت بیهایی دانه و کزیدگی جانوران و ادویه های کشنده
 تلف کننده و بی قان را نافع بود و قطع اسهال بکند و چون
 سحق کنند و بی موضع عقبه پاشند زایل کند زبل اللؤلؤ
 سکی لؤلؤ چون بیاشامند مصروع را سودمند بود زبل
 الجیاد سکی ملخ یاق و کلف را زایل کند زبل الجردون و
 الورد سکی موش عصا که لون را نیکو کرد اند طلا کردن ز
 بل الحطاف سکی پیستوک سفید می چشم زایل کند زبل
 الکلاب بهترین آن بود که از سکی گیرند که استخوان خورده
 باشد و آن با عمل نافع بود جهت ریشهای کهن و خندک
 بلان کردن حنای را زایل کند و جهت دفع اسهال آشا
 میدان بشیر سودمند بود خاصه چون دوسنطار یا بودجه
 قولنج بدن حفته کردن باب کم نافع بود و در یقوریدوس
 کوب

گوید سکی سگ چون بگیرند در تابستان بعد از غروب ستا
 ره کلب و خشک کنند در سایه و با شراب بیاشامند یا با
 ب بیاشامند شکم به بند و سکی سگ که استخوان خورده یا
 شد آنچه سفید بود و خشک و کنده شود آنی خشک کنند و نگاه
 دارند و خواهند که استعمال کنند جهت ورم حلق و حنای بغا
 بیت سحق کنند با دویه که نافع بود بدن زخم و آکی یا ادویه
 که محلل بود خلط کنند ورمها بکند زایل کند زبل اللؤلؤ
 سکی کک آن بود که از خار گیرند و سفید و در روی استخوان
 و موی بود قولنج را نافع بود خاصه چون آن کک استخوان خورده
 و در غایت کمال نافع بود و عجیب و مفید و آکی نیز یک خاصه
 بیاورند بمین خاصیت دهد و آکی پوست ابل یا پوست کبک در
 گیرند و بیاورند بیسمانی که از پشم کبشی که بعضی از وی
 کک خورده باشد نیکوتر بود و این بیض زایل کند زبل اللؤلؤ
 را بر سکی کک نیک بهترین آن بود که از زردی کوند که
 بیخ خورده باشد قیاق و بقی و کلف را سودمند زبل العضا

فبر سیکین کج شک پاک کنند و زایل کنند کلف از روی بود چو
 بلند بلعاب دهن بسترشند و با ثالیل طلا کنند زایل کنند و ثالیل
 بیشتر از بی کوک خوانند زبل المی خمه سیکین کی کس می در خوار چون
 دو د کنند در شیب زن چه بیند ازند و چون بازیت بیامیزند
 و در کوش چکانند کی انی کوش را زایل کند زبل الحمار سیکین کبوتر
 کم تری از همه سیکین با بود و سودمند بود هر میض سود را بود بارد
 جو چون زن بیامیزند محلل بود و چون باسی که بیامیزند خنایو
 را سودمند بود خاصه چون بنی دکتان کوفته باوی اضافه کنند
 و چون با عمل و بند دکتان خلط کنند و رمهای صلب متحرک
 داند و خشک ریشه احداث کند از آتش پاری چون باز
 بیت بیامیزند سوختگی آتش را سود دهد و اما سیکین کبوتری که
 در خانه ها و بی جهاد ازند بغایت کم بود و سیکین کبوتر صحرائی
 و کوهی و حدت و بی سخت تری بود و سیکین کبوتر در بسیار
 ضدها مستعمل کنند خصامه چون با تخم حریف کوفته و پیخته باخی
 دل بیامیزند و مستعمل کنند در موضعهای سرد که احتیاج د

بسحونت

بسحونت بود و قویار و در مفاصل و سعفه و درد شکم و درد
 کمره را نافع بود و چون بارد جو بیامیزند و در آب بنینند و با
 سیکه و عمل به پیوند و ضماد کنند بی دبل خنایو و رمهای صلب
 بکدازاند و بصلح آورد و چون بارد جو بیامیزند و با آب بنی
 نند و اندکی قطران اضافه کنند و با هم سحق کنند تا مانند خم
 شود و بر برص نهند بکتان پاره و سه روز پاک کنند بعد از آن
 بعد از آن بر دارند و دیگر پاره تازه ترند سود بود و چندان این
 عمل کنند که زایل کی دد و اگر آب به پیوند کسی را که عسر البول
 بود در وی نشینند بغایت نافع بود و جهت درد شقیقه طلا
 نافع بود و چون باسی که بی مستقی طلا کنند سودمند بود و همچنین
 اگر با سیکین بین بیاشامند و سیکین کبوتر سیخ چون دو درم از
 باس دم در چینی بیاشامند سنگ کمره را بر نیاند و چون بیو
 زانند در حقی که گران تا مانند خاک تر شود بازیت بیامیزند و بی
 سوختگی آتش طلا کنند نافع بود و گویند سرکین کبوتر که بدکتان
 خورده باشد سنگ بریزند و این بحر دیت و سرکین کبوتر در حقه

و قوی نافع بود ز بل الفرس سخی کین است همان عمل سی کین خن می کند
 ز بل الدجاج سی کین می غ اکی و د کنند سود مند بود
 جهت درد دندان و موافق کسی بود که فطر کنند و ادویه ها
 کشند خورده باشد و اکی باسی که بیاشامند قوی لچ را بکشد آید
 و بحریت ز بی حسی نوعی اند می د است و طبیعت ان
 سرد است درد دوم و خشکست در اول با صی و ا قوت دهد
 و دیگر منافع در صفت زرد گفته شود ز حمول دینار گویند
 کثوث است گفته شود ز جاج بیاری ابکینه گویند و طبیعت
 ان گرم است در اول و خشکست درد دوم موی بر و پاند چون
 باروغن ز شوق طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی
 چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند رطل
 اقوی بود و آنچه سوخته بود و سحر سنگ کرده سنگ کی ده و مثانه
 بی زاند چون یا شایب بیاشامند و اکی غیر محرق استعمال کنند باید
 که بغایت سحر کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی
 آهنت که در کوزه آهن گران نمند و بد مند تانی یک کراختن

سیر و

و اگر خوردند طلا کنند و در وی قبضی و لطافتی بود و سفیدی چشم زایل کند و روشنایی بیفزاید و چون بسوزانند رطل اقوی بود و آنچه سوخته بود و سحر سنگ کرده سنگ کی ده و مثانه بی زاند چون یا شایب بیاشامند و اکی غیر محرق استعمال کنند باید که بغایت سحر کنند و استعمال کنند و صفت سوختن وی آهنت که در کوزه آهن گران نمند و بد مند تانی یک کراختن

پس بیرون آوردند و در آب قلی اندازند بعد از آن سحر کنند
 و مستعمل کنند و گویند و ختن وی چنان بود که سحر کنند
 و بی روی صحیفه از آن کنند که سی ان کثوده بود و آتش فم
 در شب وی کنند مقدار سه ساعت و دایم تحریک ان کنند
 بعد از آن سحر کنند بغایت و مستعمل کنند زرد و ارجند و
 راست گفته شد ز زنباد بی بیان بندی کجور گویند و بی
 بان اهل مکة عرق الکافور و وی بیخیت که از وی بوی کا
 فور آید چون تازه بود و بلغتی دیگر سطرک خوانند و
 در طعم وی تلخی بود و آنچه در تی بکار د پاره کنند و بجو
 شانند تلخی وی کمتر بود و آنچه پاره نکرده باشند تلخی
 تی بود و ان نیکوتر بود و طبیعت ان گرم و خشک بود در
 دویم ناسیم و گویند در اول محلل ریاخ غلیظ بود خاصه در
 ارحام و بدن را فنی به کند و قطع بوی سر و پیاز و شایب
 بکند چون در دهن گیرند و فی به بند دو کزید کی جانوران
 را سود دهد تا جدی که نندی یک جید وار بود و شکم به بندد

و مقروح و مقوی روحی بود که در جگر باشد و سهل سودا
 بود و شی بیستی از وی بکدرم باشد و بول بی اند و سودمند
 بود جهت میضه های سودا بی و خفقان دل و فساد فکر و
 غم و وحشت و در بیشتر منافعه ما مانند در ویج بود و معده
 تی را خشک کند و چون درد دهن گیرند و بدان ادمان کنند
 درد دندان را نافع بود و نگاه دارد و بوی دهن را بیل کند و
 بخمی بود و خواه که از سبب غذا و این زهر در خواص آورده است
 که چون تی بود و بگویند و در شیب پای مالند هر علتی که در سو
 بود زایل کند از صداع و شقیقه و امثال آن و چون در ضا
 بخور کنند مور بکریزد و باز نکند و اگر بی صاحب داء
 الفیل طلا کنند بی حقوی الومرک که بیش از بی کوه گویند و
 فوق بود و اگر خور درست بی ترک از وی سوراخ کنند و
 بیاویند بی حقوی کسی که شش هوشش منقطع شده باشد
 از علتی نه آنکه طبیعی بود حال صحت بیاید و شش هوش باز
 آورد و انتشار حاصل کند و دیسقورید و سر گویند تا
 نفع بود

نافع بود جهت تنخی کودکان و عرقا اناء و نقرس و فالج
 و جیب کودکانی در دوزخ با عل دبشند و طلا کنند چند نو
 بیت زایل کند جالینوس گوید درد در کین و حقونین و عر
 ق اناء و فالج و صعی را که سبب آن از رطوبات بود با عل
 بیاشامند نافع بود و صاحب منهاج گوید بسیار خوردن
 وی مضر بود بدل و مصلح آن فوئنج بود و صاحب منهاج
 گوید مصلح وی سنبل الطیب و نبات بود و بدل آن رازی
 گوید در مرد و ای کنیدی جانوران و باد های غلیظ بگز و زن
 و نیم آن در ویج و چهار دانگ وزن آن طی حشقوق بی
 و نیم وزن آن دانه اتیج بود و گویند بدل آن شیطیج و را
 سنت زین درخت گویند درخت اتیجست و مؤلف
 گوید در خصیت که در ولایت کارزون بسیار باشد خاصه
 در بشاور و ورق وی مانند ورق زیتون بود و کل وی ما
 نند قیصر آینه زرین بود و در وقت انکوری شکند و ورق
 وی چون سبز بود بگویند عصاره آن بیاشامند یا متجم

عرق النساء و عسر البول و طمٹ را نافع بود و خون بسته از مثا
نه بیرون آید و گزیدگی جانوران را سودمند بود و وی مض
بود بمثانه و مصلح وی حب الاس و بلوط بود و بدل وی بوزن
ان قنطور یون باریک و بوزن ان حب الاتیج و کونیدیل
ان نیم وزن ان زعفران است ~~زداوند مدحیج~~ زداوند
مدور خوانند و معروف بود بپشامی و وی ماده بود بپا
ر سی زداوند کی دخواستند و بهی گجور کونید و زرنباد را هم
گجور خوانند و بهی بن ان مذهب بود که بلون زعفران بود بغایت
فربه باشد و طبیعت ان گرم است در دوم تا اول سیم و خشک
است در دویم و کونید گرم است در دویم و خشک است در سیم
و وی اقوی بود و الطف از طویل نافع بود جهت ربو وضع
و سواس و فواق و نفرس چون دودرم از وی بیاشامند
و نافع بود جهت گزیدگی جانوران و ادویه کشند و جذب
سلی و سوک و سهام بکنند چون اخما دکنند ان اعضا بیرون
آورد و بهی را سود دارد و دندان را جلاد دهد و دفع اخلاط بطنی

و سراری بکنند

و سراری بکنند و قوه سمع بدید و ریشهای بد پاک کویند
و گوشت بی و یاند و چوک گوش پاک کند و ورم سبز و
دین عضله و درد پهلور چون بیاشامند نافع بود و
ماغ و معده را از اخلاط بد پاک کویند و درد سی و درد شقیف
که از سیدی بود سود دهد و سی فان صفراوی و بلغمی را
چون با عمل بیاشامند و درد و رگین و عرق النساء و
نفرس و فالج و دردهای مبین که من شده را نافع بود و
صاحب نه باج کوید مضراست بسپی ز و مصلح وی عمل
بود و صاحب تقوی هم کوید محقق اعضا بود و مصلح
وی روغن بنفشه و کد و بود و مقدار مستعمل از وی
یک مثقال تا دودرم بود و بدل وی بوزن وی زرنباد
و دودانگ ان بسیار و نیم وزن ان قسط بود و اسحاق
بن عمران کوید بدل زراوند مدحیج یک وزن و نیم طویل
بود و کونید بدل ان را سن است و کونید بوزن ان زراو
ند طویل و نیم وزن ان ریوند چینی زرن غنیمت که

از چین دسته بسته آورند و بی حلیه چینی خوانند بکشی
 بایرک سداب مانند خاصیت وی آنست که دفع خشکی
 بوی مشک میکند و طبیعت آن سرد و تر است زرجونه
 نام درخت انگور است و گویند نام شریاب انگور است
 ندانند زراوند طول شجره رستم خوانند و ارسطو
 خیا و ارسطو و خیانتز گویند و اهل اندلس مستمقا
 ر و متمقان نیز گویند و یونانی ذکی خوانند و در قزو
 لیطس گویند و وی نی بود و بهترین آن بود که هم رنگ زراو
 ند مدحیج بود و سبترتی بود از انکشت نی و طبیعت آن
 گرم است در سیم و خشک است در دویم و گوشت بی و یا
 ند جهت صیغ و گنی از اشامیدن بغایت سود دهد
 لون را صافی کند و سینه را پاک گرداند و احشای را نا
 فع بود و ریشهای تی عفن شده را با صلاح آورد و دندان
 ن را و بن آن پاک گرداند از رطوبتی که در آن بود و اگر کو
 فته بسر شدند بسکه و طلا کنند بوسیر نه بغایت نافع بود
 و اگر با

و اگر با سکنجبین بیاشامند و ضماد کنند گنبد کی عقیق و
 همه جانوران و ادویه قتال را بغایت سود دهد و چون با
 فلفل و بی بیاشامند نارا پاک گرداند از فضل بسته
 که از رحم بود و حیض بیاند و بچه بیرون آورد خواه
 خواه زنده و اگر فی زجه از وی بازند و زن بخود بی کبر
 همین عمل کند و کم دراز و حب القرع بکشد و اگر بر وزن
 بر بدن طلا کنند پیش بکشد و جهت تبها نافع بود و بعد
 را سود دهد و چون با بی بی و عمل بیاشامند ریشها
 ی عمیق را سوار کند و بصلاح آورد و آسحاق گوید مضی
 است بکبر و مصلح وی عمل بود و بدل آن شیطان است
 و گویند بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن فلفل و دودانک
 آن زرنباد و بسواچ و گویند نیم وزن آن در تفتیح ریا و
 تحلیل آنچه در شکم و سیرن بود بوزن آن زرنباد و نیم وزن آن
 انزروت زرنشک و زرنک انی باریس است و گفته شد
 زرنیخ الوان و انواع است زرد و سیخ و سبز و تیره و سیخ

و سفید و بهترین آن زرد بود از منی که صفی بر روی یکدیگر بود
و بلون زرد بود مانند طلوع زرد و براق و بوی کبریت از وی
آید و بیماری زردی بد خشی خوانند و طبیعت آن گرم و
خشک است در سیم سوزنده بود و در وی قیضی بود و مقص
و تلخ بود و گوشت زیاده بخورد در ریشهای و موی بسید
و بایسته بی حیاحت نمند سود دهد و جویب و سعفه بی واک با
زفت بی موضعی که خون سیده بود بسبب ضعیفی طلا کنند نافع
بود و بازیت کهن شیش بکشد و باروغن کل جهت بوی
اگر موم روغن کنند خاصه زردی سیخ نافع بود جهت ریشنی
و دین واکله که در وی بود و خونی گوید زردی نه نوع است زرد
و سیخ و سفید نوع سفید کنند بود و زرد بی موضعی که خون
سیده بود بسبب ضعیفی چون طلا کنند آثار آن بر روی و نوع سیخ
بود در فلز فیون نیکوتر بود و اسحاق بن عمران گوید زردی زرد
چون سحر کنند و در میان شیر کنند هر مکی که در آن افتد
بمیرد و نوع سیخ چون سحر کنند و با عصاه پیچ می برشند

و شیب

و بی شیب بغل طلا کنند بعد از آن که موی بی کنده باشند هرگز نرو
ید و در سقور بدوس گوید قوت زردی سیخ سرخ مانند قوت زرد
بود و چون باران سیخ بیامیزند و بود و بالغ طلا کنند نایل
کند و زردی بی اعطاطا کی دن کلف آورد و مصلح وی آن بود
که بعد از وی بیخ و خس طلا کنند و زردی نه معتد کنند بود و از
خوردن وی همان عارض شود که از خوردن شک که آن سم الفار
است و اگر سریان آنی از زردی سفید گویند و مداوای آنکس که زردی
مصعد خورده باشد بقی بآب کم و روغن کنند بعد از آن به
آب کم و جلاب و روغن گنجد و روغن بادام و طبیعت بیخ و می
قههای چوب مانند آب گوشت از بیخ بی روغن بادام و شنی تازه
و لعابات دهند و رازی گوید بدل زردی نه معفن اخلاط بود و مصلح
وی هلیله زرد بود و مقدار ماخوذ از وی نیم درم بود و تشویه کردن
زردی چنان بود که دیکه نوکوار بیست اند و جویب سی اتش نمند
و زردی در دیک بکند و دایم تحریک می دهد آن زمان که لون آن
تغیر کند و بی یان شود بعد از آن فرو گیرند و سی دکی دانند و سحر

کنند و بوقت حاجت استعمال کنند قضبان دقاق مستبدی
 الشكل مابین غلظ المله الى غلظ الاقلام سوده الى الصنفرت
 رنب رجل الخراج خوانند و این اسم را بدان نهاد اند که مثابه
 آگست و به هندی بستیج خوانند و بیارسی سی و ترکی ستانی
 گویند و طبیعت آن گرم و خشک است در آخری دوم بغایت مفر
 ح و مقوی دل بود مانند زرد نباد و بسبب عطریتی که در وی هست
 و تلطیفی و قبضی تقویت و تفریح زیادت می دهد و چون بارو
 غن کل یا باب و روغن بنفشه سعو ط کنند در دسی که از سی
 دی بود سودمند بود و از تری نیز و در قوت مانند سیلنه بود و
 کبابه و معده گرم و جگر ضعیف را سود دهد و اوجاع اعصاب
 را نافع بود مجموع عصبها را و محلل باد یا بود که در مجموع بدن پیدا
 شود و شکم به بندد و مصحح وی جلاب نیم گرم بود و بدل
 وی دارچینی بود و گویند سیلنه کبابه و گویند بدل آن هیل
 است و گویند بقوت جوز بواسطه لیکن لطیف تری از پوست ز
 رنگ و ردا ت خرق است و صفت آن در باب عین در

عصو

عصو گفته شود زری و بقله لیت هم خوانند بقله مبار که است بنی
 بان سی یانی و گفته شد زرقوریه رجل الغراب است و گفته شد
 زرنیج ریاس است و گفته شد زرقون سلیقون گوید و
 وان اسبیج است و در سین صفت سیج گفته شود زرافه
 حیوانیست که انرا شیر کا و و پلنگ گویند در خواص حیوانات
 صفت وی گفته اند گوشت وی غلیظ بود سودا انگیز زری
 کل نباشد که در کوهستان جو زجانی باشد و بشیرانی انرا
 اسپرک گویند و جهت رنگ زرد صباغان استعمال کنند
 عفران جادی خوانند و جاد در یهقان و گرم و شعور
 الصفالیه و خلوق و بهترین آن تازه بود که بغایت سیخ رنگ
 و تیز بوی بود از ولایت فارس از کوه کیلویه خیرد آن نوع بهترین
 انواع زعفران است بعد از آن خنیسانی که معروف بود بگمندی
 و بعد از آن رود آوری و زعفران فرنگی که آن مشهور است
 بمصر می بود بیشتر قلب بود و طبیعت زعفران گرم است در
 دوم و خشک است در اول و فوس گوید کمیست دریم

و خشک است در اول و در وی قبضی بود و محل و منفع بود و
 مصحح عفو نه و یلغم بود و مقوی احشای و لون را نیکو کرد و اندو
 چشم را جلادهد و تاریکی را بیل کند و آب رفتن وی باز دارد
 و چون با شیر زن آن در چشم کشند و چون باد و پم خلط کنند که سنا
 سب بود و بیاشامند جهت درد اندرون نافع بود و ضمادات
 چون از وی مستعمل کنند درد در رحم و مقعد را نیکو بود و وی
 مقوی دل بود و مفرج و منوم باه را بی انگیزد و بول بی اندوه
 جگر بکشد و چون باز در دهان میخ زنی که دشوار زاید بیاشا
 مد مقدار و درم در ساعت بارند و این بجز تیت و صاحب
 منهاج گوید بکدرم تمام بود و چون با شراب بیاشامند مستی را
 بغایت زیادت کنند و تفریح بخش تا بحدی که گاه بکشد که از غایه
 فرج به دیوانگی کشد و او دافع معده باشد بحدت عفو نه که دارد
 و مقوی معده و جگر بود و مقوی آلات نفس بود و قوه پشت
 بدید و درد و رگین و رگبیتن را نافع بود و مقوی دماغ بود و
 مثانه را و کیده را پاک گرداند و سیرز را بغایت سودمند بود و

چون

چون به پیزند و آن آب بی سی میزند بپنجویجی نافع بود بسبب آن
 بلغم شور بود و در سهای کم که در بن گوش بود و جرم چون بی آن
 طلا کنند نافع بود و اگر باد و پم خلط کنند نفع آن ادویهها
 در جمیع بدن بکنند و در دسی که از سدی بود و شقیقه راسو
 دمتد بود و اصل آن چون با شراب بیاشامند بول بی اند
 و شی بی از وی از نیم درم بود تا یکدرم و اسحاق گوید مضی
 بیش و مصحح وی انیسون بود و منصور گوید مصدع و
 مغنی بود و مصحح وی عصاره زرد شک بود و صاحب منها
 ج گوید منظم حواس بود و مصدع و منوم چون سه مثقال آن
 با آب سرد بیاشامند کشته بود بتفریح و مسیح گوید هضم طعام
 بکند و رازی گوید که اشتهای طعام به برد و مغنی بود و در خواص
 این زهر آورد اند که در خانه که زعفران باشد سام این صردا
 نجانی و دوازی گوید بدل آن بوزن آن فسط و بوزن آن
 دانه آنج بود و دود آنک و نیم آن سنبل و شش یک آن قیث
 سلیمه گویند بدل آن دو وزن خلط کنند و نفل و عن

ان بود ز عروق جبهلی تقاح بی خوانند و آنچه نیز گویند
 و اینها نیز گویند و ذوات حیات هم خوانند و درخت
 او را تلک گویند و جالینوس انی اهل یلیون خوانند و بهر
 بن آن سیخ بود و آن بستانی است و گفته شود اما نوع
 زرد طبیعت آن سیخ است و قایض بود از سنجی معده
 نیکو بود و شکم به بند و ممکن صفر بود و خون و قی باز
 دارد و قوه معده بدین و جگر کم رانافع بود و صاحب
 تقویم گوید غذای بدن بدین و مقوی و مسکن بود و
 قوه پشت بدین و داء الثعلب رانافع بود ولیکن مصدع
 و سیخی معده بود و مصحح و یکل شکر بود و صاحب مزاج
 گوید که در مداوات سردم مستعمل بود و مصدع بود و قو
 لیخ آورد و کرده را بدین بود و مصحح و یالینوس بود و اولی
 آن بود که بغایت رسیده بود ز عروق بستانی مثلث عجم
 خوانند و بیشتر از یکیل سیخ خوانند و بهرین آن رسیده
 بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و گویند بی مؤلف بلغم
 بود.

بود و معده و کیده را بدین بود و مصحح و یالینوس بود ز عفران
 الحدید صلدء الحدید است و زنجار الحدید هم گویند
 بیشتر از یکیل آن گویند و از این گویند صنعت آن بستانی
 نند سونش آهن و انی اهری حقیقه کنند و نم کنند بآب
 بنهند تا خشک شود و بگوید و آنچه مانده باشد دیگر بار هم
 کنند و بهرند تا خشک گردد و بگوید تا آن زمان که همه زعفران
 شود و انواع ساختن آن بسیار است این یک نوع آسان
 تر بود که گفته شد و طبیعت آن قایض بود و سرد و چون
 که آن گوید که کم و خشک بود در دیم و چون زنجار بود بی گرد
 قطع رفتن خون بکند و چون زنجار باشد آب تن نگیرد
 و چون با سرکه بپایزد و بر چهره و شیر را بیند سودمند
 بود و جهت داخس که بی ناخن بر آید نافع بود و خشونت اجفا
 و بواسیر را که رسته باشد در مقعد سودمند بود و بین دندان
 محکم دارد و چون بی نقرس بیند نافع بود و موی بی دگر
 الثعلب بی و یاند ز غبر می و سفید است در میم گفته شود

منفعت انواع موی زفت روی است بی و جری و جلی
و بهترین برای صافی بود پاک و ابلس و طبیعت آن گرم و خشک
بود عرق آن را سودمند بود و نفوس و مفاصل و فالج و
باد هاست و در در آنها و زانو پا را نافع بود و جذام را طلاکدن
بغایت نافع بود خاصه چون ادمان بدان کنند و مقدار یک درم
تا دو درم مستعمل کنند و اسحاق گوید مضر است بشش و
مصحح آن کثیر بود و بدل آن جادو شیر است و علك البطم و گو
تند بدل آن قطر است زفت السفن صمغ تلبنوب است زفت
پس زفت تیسیت که خشک می شود بطبیعت خود و
انرا ابوسفلس خوانند و بیشتر از تلبنوب و از زکیرند و تلبنوب
خفیه تر است و از زفت تیسیت که بر نمی دهد و طبیعت آن گرم
است در اول و گویند در دروم و خشک است در دروم و جا
لینوس گوید که مست در رسم و وی خشک است از زفت رطب
بود قویا را نافع بود و در ریشهای رطوبات پاک می داند و
ریشهای سر و گوشت در ریشهای و یاند و منضج و محلل و ملین

جوامع

جوامع بود و بر موضع ضرب طلاکدن سود دهد و منضج
و ریشهای صلب بود زفت رطب زفت تیسیت و آن را
نه بود در ریشهای کنند و آن از قبل قیر است و از تلبنوب و غیر
آن از انواع صنوبر است که زفت زفت نری یک بقطر آن بود و رو
غن ویرانی الاون خوانند و آن چنان گیرند که زفت درختن
بر بالای صوف پاک بیاورند و بخار که بر آن متصاعد شود بخور
بسیار که در آن صوفی ایقتارند و در ظرفی کنند یا در قلع
استیون خورند تا بچکد و آنرا روغن زفت خوانند چون بار
جوبی آء الثعلب ضماد کنند موی بی و یاند و اگر بر خنار بر نشد
نافع و منضج اخلاط غلیظ بود و برص ناخن به بر و ملین و ریشهای
صلب بود و قویا را نایل کند و چون با شکر چغندر سیاه یا
کدی اند و اگر بر ریش چهار یا یان و جوب اینان به بند آیند
سود دهد و اگر چند نوبت بر هر عضوی که خواهد طلاکند و رو
ی که داند و بر شقاق پای طلاکدن سودمند بود و منع نفث
دم بکند و مهمل بود و شریف گوید چون زفت تیسیت کنند که

کی مار و عقرب را نافع بود و چون میان سینه ای شند کسی که علق
فری برده باشد و بدان روغن با قهطران جرب بکند علق بیرون
آید از علق و صاحب منہاج گوید چون آن روغن وی تاده درم
و با عسل بپاشانند تیاق زهر را بود و بیگزید کی افغی طلا کرد
ن سود دهد و دوده وی مثله چشم را بیویاند و ریش
آن زایل کند و در قوه مانند دغان کند مر بود ز غرت بنیان
اندلسی عذاب است و گفته شود ز لایس بیشتر از بی
گویند و حلقی نیز گویند و آن سبکتر از لوزنج نیز گویند و
قطایف بود و زرد تی مضم شود و سیقه تی را سود مند بود
و بطویت سینه را پاک کند و شش را و مؤلف سخن است بود
و مصراع وی آن بود که بعد از وی سکنجین خورد و یا انار
میخوش و سده جگر تولد کند کسی را که بخاری جگر وی
تنگ بود ز می در اسطوطالین گوید ز بی جد و ز می دهد و
از یک جنس اند و در معدن زرد از مغرب زمین خیزد و
طبیعت وی سرد و خشکست و خاصیت وی آنست که چون
بپاشا

بپاشانند از وی بقدر هشت جواز گنبد کی جانوران زهر دار
و سمهای کثند خلاص یابند و باید که پیش از آنکه زهر در وی
عمل کند بپاشانند از وی خلاص یابد و اگر از وی گردن بندی
سازند یا نکینی با خود دارند دفع صاع بکنند و باید که پیش
از آن زحمت نگاه دارد چون بگوید کان خود بپا و بینی زخا
صه در زمانی که بتیاید از صاع ایمن باشد و این ماستوی گوید
نافع بود جهت خون رفتن و اسهال چون بپاشانند یا
بپاویزند و مجهری گوید ز بی جد چون حل کی ده باشند بپا
شامند جنام را نافع بود و در خواص آورد اند که افغی نظری
ز می و فایق اندازد اب از چشم وی روان شود و اگر گویند که
که کور شود خلافت چون سخن کنند و بادویه که جهت سعه
استعمال کنند بغایت نافع بود و نظری بدان گردن کند کی
چشم زایل کند ز ما الداعی می مار الداعیت و گفته شود
ز می می غیبت که بدان صید کنند بپا سی چیخ گویند شی
یف گوید گوشت وی خوردن و بدان مدامت نمودن ضعف

دل و خفقان را نافع بود و زهره وی چون در کلهها کنند تا یکی
چشم و شبکوری زایل کند و سیلین وی چون بی کلف و غش
طلا کنند زایل کنند زنجبیل بهترین وی صینی بود که لون آن
بزرگ و مایل بود اندکی و طبیعت آن گرم است در آغوش سیم و خشک
است در دویم و این ماسویه گوید که مست در آغوش سیم و خشک
است و تنی است در اول و سودمند بود جهت سده که در جگر
پیدا شود زنان دارو کادروس است و گفته شود از
سودی و تنی مجامعت راقه دهد و محلل ریاخ غلیظ بود
که در معده و امعاء باشد و جگر و معده سی در آنیکو بود و جالبو
س گوید فالج و لقوه و اغمارا نافع بود و مجموع در دها که از سدی
بود چون بعل بستر شد و باد و تها قوی بیاشامند و فو
س گوید عرق النساء و نفرس و فالج و خدر و جود و سده
دماغ و اخلاط بلغمی نضج دهد و نافع بود و دیو جالس گوید
که مہارا یکشد و پنج اسعارا نافع بود و در دسر و شقیقه که
از سردی بود سحق کنند و باروغ خیری طلا کنند نافع بود

و چون

و چون دو درم باقند بآب کمی بیاشامند سهل اخلاط لایج
بود و در چشم کشیدن و خوردن تا یکی چشم زایل کند و خوردن
وی حفظ بیفزاید و رطوبت از نواحی سی و جلق بی و آید
و کزید یکی جانوران زهر دار را نافع بود و تنی معده را نشف
کند و تنی بیفزاید و بلغم و متی سودا بیرون آورد و مقدار
رد و درم مستعمل بود و اسحاق گوید مضرات جلق و مصلح
وی عمل بود و بدلی وی یک وزن وی دار فلفل بود یا فلفل
سفید و گویند بدلی وی یک وزن و نیم راس بود و گویند
بدلی آن عاقی قیحا بود زنجبیل الکلاب فلفل الماء است و
و ورق وی مانند ورق بید بود اما بغایت زرد بود و قضا
وی سیخ بود و بطعم زنجبیل بود و زنجبیل الکلاب از بهی آن
گویند که سک را میکشد و طبیعت آن گرم است در سیم و
خشکست در اول و چون تنی بود بگویند یا تخم وی و بی کلف
روی و قش که ن طلا کنند زایل کنند و اگر بی و رهای صلیب
ضماد کنند بکدر زائد زنجبیل العجم اشترغا است و گفته شد

زنجبیل شامی و زنجبیل بدی راسن است و گفته شود
 زنگی دار و اسقو لو قند لیون است و گفته شد زنبق کله
 کلیست سفید که در اندرون گل وی دوسه شاخک خشک
 باشد و قد آن شاخ اکل دارد یک کی باشد و زیادت نیز
 باشد و بهر شاخ چهار پنج شش تاده زیادت نیز کل بود و
 بوی عظیم خوش دارد و بیک که بیین شاخ بود مانند بی کوره
 بود و در آن بی و بیک اصلی وی مانند بیک کاسنی بود لیکن سبی
 تی و صاحب جامع گوید دین الی زنبق بود بن الحل المتی یا لیا
 سمین و سما و خطا کی ده است و صاحب منهاج نیز یک تی
 گوید که زنبق هو السوسن الابيض و مؤلف الخمحقق بود
 و اگر گویند که زنبق نوعی از سوسن است شاید و مؤلف گوید
 رازقی زنبق است باقی هم خلافت و خطا و طبیعت آن گرم
 است در اول و معتدل است در تی و خشکی زنجار زنجار سیا
 رسی زنجار خوانند و یونانی قیطوس و معنی آن محروم بود
 و آن دو نوع است معدنی و عملی بهترین آن بود که در معدن مس
 حاصل

حاصل وانی یونانی باسفا و لفس خوانند معنی آن دوده بود و ط
 طبیعت آن گرم و خشک است تا چهارم نیز بود و اختاد الی
 بخار بتکریج النحاس فی دوی الخل و اشش بی اذنه باخل و زده
 فتنه فی الندی و بکت انیته نحاسیته علی انیته فیهاخل و
 انی که باحتی نیز بخند شم بک النی بخار متها و تحلیط بدت در و ز
 فتنه فی الندی و در می هم خورنده گوشت صلب بود و جرب
 و بهق و بیوص را سود مند بود و در می هم استعمال کنند جهت
 ریشهای پلید که در بدن بود و قوه زنجار مانند قوه مس و خه
 بود لیکن زنجار از وی بقوت تی بود و چون در بینی دست کند
 بینی زایل کند و ریش آن و باید که دهن باب پی کنند تا کی دآن
 بجلو نیسد و کی یاد و یه که نافع بود جهت چشم بیامینند
 ناخته و سبل و سپید و چشم و جرب و سلاق زایل کند
 و بینی و چشم زیاده کنند و رطوبت آن خشک گرداند بغا
 یت و بواسیر و ناصوری که در مقعد بود چون باه راز زیاده و
 روغن کل بیامینند سود مند بود جهت ریشهای اعضایی و

یاباسکه چون باعل بیامیزند سودمند بود جهت ریشهای اعضا
خشک مزاج مانند ریش دهن و استخوان لته و ریش بینی
و شتر یا سودمند بود جهت غلظ اجفان چون باعل در
چشم کشند غبار روی مضی بود بحلق و مد اوای وی
بیشتر تاز و مسکه کنند وی از جمله سموم بود چون بیاشا
مند از بهی آنکه معده عصبی است و عضلی و از خوردن وی
مغص سخت و دفع قوی در حلق و تقطیع در احشای ریش
پید آید و فی آورد و معالجه وی آن بود که جلاب و آب گرم و
روغن بادام و لعابات و میوههای جوی بیاشامد و بدل
ان بوزن ان اقلیمیا و نیم وزن ان زنجفر است زنجفر پیازی
زنجفر خوانند و بیشتر از بی صغروان مخلوق بود و مصنوع
بود آنچه مخلوق بود بیونانی هینون خوانند و ان حجر النوبق
بود و آنچه مصنوع بود بیونانی قینا باری خوانند و ان قنبار
بود از گوگرد و زیبق سازند و آنچه مخلوق بود از گوگرد چیزی
بعدهن زیبق رسد و مستحیل شود بی زنجفر مانند سفید

ج بود

ج بود و گویند بقوه شادنج و طبیعت وی معتدل بود در هوا
رت و در وی قوه محله بود و گویند کمی و خشک است در دو
یم گوشت در ریشهای وی باند و میرد و رم حار بود و جالینوس
گوید سید است در دو یم و خشک است و رم جگر و معده رانا
فع بود چون بار و غن کل و کلاب طلا کنند و فوس گویند نافع بود
دانهایی را که بسر و لب پیدا شود چون اسفیداج رصاص بی
غن کل بیشترند و طلا کنند بغایت کمال مفید بود و چون در می
کنند سوختگی آتش را سود دهد و جوی احتیای باصلاح آورد و اگر
ذره کنند بی اکاه نافع بود و ریشهای عفن و درد آرو بای چشم
استمال کنند بقوت تی از شادنج بود از بهر آنکه قابض تی بود از
شادنه و قطع خون رفتن بکند و از سموم قتاله بود چون بیاشا
مند سمان عارض شود که از زیبق مصعد و مداوای وی بچینی
جرب و شحمهای و آنچه در مد اوای زیبق گفته شد و گویند
بدل ان میو اسنج است و گویند بقوت شادنج است یا اسفید
ج زن دوسر است و گفته شد ز و فرات ختم خراست و گفته

و گفته شد درخی اصفه ان لیکن طبیعت ان کمی و خشک بود
در سیم و محل نفخ بود و گزیدگی عقب را نافع بود خردن و طلا
منی کردن و محقق بود و جیب و حکم را نافع بود و چون با عمل کند
کوفته میسر شدند و بیاشامند و چون سحق کنند یا روغن کل بر
سر طلا کنند در حمام گرمی را نافع بود و شیش بکشد زدن شیش
است و گفته شود زوادی را روف است و گفته شد زوفا
یا بس کیا هست که به بی ک حمله می ماند و جیبی بود و بست
بهترین آن بود که از کوه بلیت المقدس خیزد و آن مشهور
بود بنی و فاء مصری و طبیعت ان کمی و خشک بود در سیم و لطیف
بخار طبیعت وی چون با الجیر بود جهت دوی گوش و بادی که در گوش
بود نافع بود و تحلیل کند و چون با سرکه بپزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان ساکن می داند و چون با آب و الجیر و عمل و
سدا بپزند و بیاشامند نافع بود جهت ورم شش کمی و
ربو و سرفه کهن و تنی که از سیرین در جلق و سینه و در سحراری
نفس و کمی بکشد و حب القرع را بپزند و آرد را با عمل لعق
کنند

کنند همین عمل کنند و مهمل بلغم بود و آء الثعلب و آء الحیه
و ریش روده و عرق النسا را سودمند بود و مقلوج را نافع بود
و درد معده و سینه و درد پهلو و رانها و سید امعا و سنده جگر و
قولنج را نافع بود چون طبیعت وی با سکنجبین بیاشامند مهمل کمی و
غلیظ بود و اگر با قردمانا و ایری مخلط کنند مهمل قوی بود و چون
با الجیر و نظرون بی سبز ضمه کنند یکدندانند و با شراب جهت
ورمهای کمی ضمه کردن نافع بود و چون با آب بخوشانند و ضمه
کنند بی خون سیده که در زیر چشم بود یکدندانند و چون با طبیعت الجیر یا
شامند حنای را نافع بود بغایت و لون را نیکو بود و چون با شیش
بیاشامند حنار و زیتونی استسقا و گریه کی جانوران را نافع بود
و چون با آب به پزند و بی چشم نهند سودمند جهت تی و لایب و مقلا
رستعمل از وی چهار درم بود و اسحاق گوید مضر بود بکرم و مصحح
وی صمغ عربی بود و گوشت عذاب و بدلان بوزن آن پوسیا و شا
ن بود و نیم وزن آن میز بخوش زرقاء و طب و سحنیت که بر
دنبه های میش از من جمع می شود بسبب کیاهی که شیر دارد و آن از

یتوعات بود چون بخوردن جهت حده و قوه ان شیر و سبب بر دهنه
ایشان جمع می شود و با شد که روانه بود انی ای پی نند و بقوام
آوردن و گویند که هرگاه که ایل افعی را بخورد قوه طبیعت ایل کدا
فع سمیت است حکمت کند تا دفع ضد رسم کند عرق الشا
بی پشانی وی جمع شود و کشیف کی دد و انی از وفاء پی خوانند
و این نوع بغایت قوه بود و طبیعت زوفاء تی کی مست در سم و
گویند در دوم و تی است در اول محلل او را م صلب بود و در
چون بی ان ضما د کنند یا بویه و انچه بر سر ضما د کنند سودمند
بود و استقرار نافع بود و جهت سیدی جگر خوردن و طلا کی
سودمند بود و محلل صلاهی که در حوالی مشابه بود در در صم را
نافع بود جهت سیدی ان و سیدی ان و سردی کیده و چون
باکیل الملك و مسکه بیامیزند و زن بخورد بی کید حیض بی اند و
چه اسان بیرون آید و چون با پیله می غالی بیامیزند ریش گوش
و ریش قضیب و مقعد و رحم و برامون انی اسود مند بود
و تشنج را نافع بود و صاحب تقوی گوید مؤلد صداع بود و
ص

صمغ وی روغن کل بود و سی که و مؤلف گوید انچه مصنوع بود
بگیرند ریشهای که در میان ران و سفلی بود و چیک ان در
در یکی کنند و بجوشانند با قدری آب و جریبه های که بی سی
آب آید را بکند تا سرد شود و انرا بی د آرد و استعمال کند و گوید
بدان مغز ساق کا بود و زهر خنیا از الصخر است و گفته شد
زهر زرباد است و گفته شد زهره الملح نباتیت که در مصری
روی آب بود و در آبهای ایستاده و نهی یای نیز بود و بهترین ان
زعفران رنگ بود بغایت منشن باشد و در طعم وی شیرین شوری
و گزیدگی بود و محلل و ملطف بود و مصحح ریشهای پلید بود
و ریشهای خورنده و رطوبتی که از گوش آید و چون با آب و شراب
بیاشامند شکم بدان پیوند دلیکن معده را بد بود و چون با سکنجین
بیاشامند صعی را نافع بود فی الجمله در حده و تلذیع مانند نمک بود
نمک الخاس ان چیز است که چون مس بکند از نند و در کوی
از زمین ریزند و آب بی ان ریزند تا به بندد و اجزای مس جمع شود
کفی گردد مانند نمک و انی از مس الخاس خوانند و بهترین ان نمک

بود و وی اکال و لایع بود و قابض گوشت زیادت بخورد و کوی
 که من شده زایل کند چون سحق کنند و در گوش دمتد و سهل
 آب زرد بود و بواسیر خشک کند و در رمای تحلیل دهد و
 ریشهای پلید عفن با اصلاح آورد چون با شراب بیامیزند
 زایل کند و چون با عسل بیامیزند و بدان تخنک کنند و در ملا
 ده بگذارد و زیتون آنچه رسیده بود در حرارت معتدل بود
 و گویند کمی بود و آنچه نارسیده بود بغایت سرد و قابض بود و
 و زیتون سبزترین آن بود که بی بود طبیعت آن سرد و خشک
 و زیتون سیاه غذا زیاده تی از انواع زیتون دهد و طبیعت
 وی گرم و خشک بود و زود تی یضم شود و چون با استخوان بخورد
 کنند جهت ربو و سیضهای شش نافع بود لیکن خوردن وی بخور
 ی آورد و صلاح و خلط سودایی از وی حاصل شود و اولی آن
 بود که در میان غذا خوردن و سی که بعضی سردی میکند و مقوی
 معده بود و اشتهای طعام بیاورد و بجامعت لازیات کند
 و قوه ذکر بدید و زیتون کوی گرم و خشک بود و انی اعتم خوانند
 و زیتون

و زیتون الماء آنچه نارسیده بود سرد بود و قابض و آنچه رسیده
 بود معتدل بود در حرارت قوه اشتها بدید و معده خاصه
 چون بسرکه بود و چون سحق کنند و ضماد کنند بر ریشهای چو
 کن پاک کوی داند و سوختگی آتش و زیتون سبز طبیعت به بندد و معده
 را دباغت کند و قوه شهوة غذا بدید خاصه نمکود اما دیر هضم
 شود و شکم به بندد غیر نمک سود و اسحاق کوی چون پیچ درم از آب
 وی بیاشامند نافع بود جهت ته صفرا و گویند مضی است شش
 و کوی اصلاح وی بعسل بود و عصا زیتون چون زن بخورد بی
 کیر سیلان رحم و خون آن باز دارد و مغز استخوان وی چون با
 پیسه وارد بیامیزد بی برص ناخن نمند زایل کند و در آب نمکی که
 زیتون در وی نهاده باشند چون بدن ان مضمه کنند بن دندان
 و دندان متحرک بود محکم کوی داند و آنچه تازه بود و بلون یا قوت بود
 معده را تنگ بود و آنچه سیاه بود و رسیده معده را بد بود و زود
 تباه شود و آنچه در غلک آب نمند لطیف تی بود از آنکه در آب
 تنهاتمند زیت بیارسی روغن زیتون خوانند و آنچه شیرین

بود از زیتون رسیده گیرند طبیعت وی کم و پی بود و کوی معتدل
معتدل و آنچه از زیتون سیخ گیرند متوسط بود میان رسیده و
نار رسیده و آنچه از زیتون سبز گیرند انی ازیت انفاق خوانند و
طبیعت ان سید و خشک بود در اول و گویند در وی بطوبی
بود معده را نیکو بود و آنچه از زیتون بی گیرند مانند روغن کل بود و
در اکثر حالاتها سودمند بود جهت تجرم و شئی و جوی و قویا
و صناع و دندان متحرک را محکم گرداند و بسوسه سی را زایل کند و اگر
هر روز در موی مالند زایل نکند که زود سفید شود و آنچه زیت کهن
بود بقوت روغن خویع بود و آنچه تازه بود کم بود با اعتدال و پهل
بطوبیت داشته باشد پس اگر بشوند معتدل بود میان خشکی
و شستن وی چنان بود که در آب شیرین کنند و بدست بزنند
چند نوبت و صافی کنند بعد از ان استعمال کنند و جالینوس
گوید زیت کم است در دویم و کهن وی چون در چشم کشند تاریکی
زایل کند و بر نفوس طلا کنند نافع بود و آنچه شسته بود موافق
درد اعصاب بود و عرق النساء و باجواب خوردن ده درم سهل
بود بار

بود و آب کم آشامیدن و پی کردن کسی زهر پاک کند و زیت انفا
ق زیت الاغی گویند بهترین ان شیرین تازه بود و معده را نیکو بود
و بن دندان و دندانهای محکم دارد چون زبان نگاه دارند منع عرق
بکند و چون دردی یکی مین کنند و بجوشانند تا بقوام عسل آید
منفعت وی مانند حفص بود و مجموع زیتها منع سرما بکند از
بهی انک زود در بدن نفوذ کنند و تلین طبیعت بکند و جهت قوی
لحم که سبب ان از ورم امعا بود یا از سنده که عارض شود از رجع یا بس
بدان حقه که کون سود دهد و زیت کهن کسی که در چشم وی با جمل
بود یا در اجفان وی رطوبتی غلیظ یا بس بارد باشد چون در چشم
کشند زایل کنند قوه باصیه بدید و روشنایی بیفزاید و زیت به
یکال کهن شود هر چند که بگذرد فاضلتر بود و اگر بر کزیدگی عرق
گوده بمالند در حال درد ساکن کند و بدل زیت کهن گویند روغن
خروج است و گویند روغن فجل در ادویه قتال و زبد البحر نافع بود
زیت ثفل زیت است و بیونانی امورعی خوانند و بعضی عکرازی
یت و بیارسی درد زیت و چون بیزند طبیعت ان کم و خشک

بود در دویم و منفعت وی در باب عین در عکرا لیت گفته شود
 زیت ریجانی زیت انفاق است و اهل عراق زیت الی کالی خوانند
 بدان سبب که بیشتر می آورند از شام و اهل مصر زیت فلسطین خوا
 نند و گفته شد منفعت آن در زیت زیتون الحیش و زیتون
 الکلیه زیتون بیتی است و گفته شد در زیت انواع زیتون زیتون
 الارض و از زیتون است و گفته شود زیتون نوعی از درخت
 غبیر است در دمشق که بنی دهد و گویند غیر است و صفت
 غبیر در عین گفته شود زیتون السود آن گویند زیت الهیجان
 و اهل مغرب الاقصی ارجان و ارفان خوانند و درخت آن دو نوع
 است یکی بزرگ بود خا و ناک و ثمر آن مانند بادام کوچک بود و رو
 عن از آن میگیرند و بیشتر از بیجرک گویند و بعضی لوزالبی میخوانند
 و گویند زیت سود آن غیر زیت هیجان است و آن زیت است که
 از بلاد سود آن آورند و بغایت کم و سودمند بود جهت درد با و علقها
 و سود اما منفعت لوزالبی بر در صفت جلون گفته شد زیت کتا
 نست و گفته شود زیت صی صی است و آن حیوان نیست کوچک مانند

ملح بیشترانی

ملح بیشترانی و بی اجنی واسک خوانند و شب آواز کند و در صافته
 شود منفعت آن زیت الهیجان در زیت السود آن گفته شود
 صفت آن زیت سیماب گویند و نام آن بسیار است بلغت الکی
 یا العیان الغیظ النیم الی الماء السحاب النور الزود و ورق الیخا
 فی عین الحیوان البن الحلال الدمن الابق الفرار الروح الناقط المطیار
 این مجموع بی زبان اکسبیان است و بیشترانی حیات و حیوم گویند
 و بهترین آن بود که زنده بود و مستعمل نکرده باشند و بغایت جهنده
 بود و اگر در کمی باس پاره کنند و بفتارند تا بیرون آید و لون کوب
 سیاه شده باشد استعمال کرده باشند و طبیعت زیتون کم
 و محرق بود و گویند سید و تی است در دویم مصدع و قابض
 بود و مقتول وی جهت قتل شیش خصوصیتی دارد و قوی
 آن و حیوانات هم چنین بکشد و قوی آن بیشترانی گفته شود
 و بار و عن کل جهت جرب و حکم نافع بود و خاک وی چون
 باطعایی بمی شدند موش را بکشد و چون با سر که بر جیب و حکم
 طلا کنند نافع بود و تخان وی ریخه های بد پیدا کند مانند ف

فالج و رسته و کوی و عقل را زایل کند و چشم را تاریک کند و لون
را زرد کند و جستن اندامها پیدا کند و بوی دهن و خشکی دما
غ و در موضعی که دود وی بی و در مار و عقرب و گویندگان بگریزند
و اگر کسی بزند بمیرند و زیق مصدع و کشته بود و اگر زیق
در گوش کسی ریزد احتلاط عقلي پیدا کند و باشد که بصی و
سکته کش و ملاوای وی آن بود که میل اندر صاص در گوش وی
گشتن تا زیق بر وی جفت و بیرون آوردند و این مصدع بود
و نه مقتول چون بیاشامند در حال از شب بیرون آید و مضمی
لی زیاده فی ساند چون رنده بود علاج کسی که زیق خورده
باشد مانند کسی که مود است که خورده باشد کنند و مؤلف
گوید صنعت تصعید بسیار است این یکی گفته شود بستا
نند زیق و بیامیزند با نیم وزن آن اسوی یا قلعی و باید
یا چندان زاج سوخته و بچندان خشت بخته و بوزن مجموع
نمک بیوان کرده و همه را بصلایه باید و آب حمص اینج بدان
میریزند آهسته آهسته تا بغایت سوده که در پس انی بیان کنند و در

شیشه

و در شیشه بگل حکمت اندوده کند تصعید کند و نوبت تا
سفید گردد مانند دانه می و آید و آن ستم قائل مهر لک بود نعوذ
بالله من شیء **باب السکنین سادج صاحبتهما**
ج گوید هندی بود و در وی بود هندی را ماهستان خوانند و
مالایشین و مالایشون گویند و آن وقتیت مانند ورق کوی دکانی
روی آب پیدا میشود و وی را بیتی نبود مانند عدس الماء و بهر
ین آن بود که تازه بود و یک روی وی بنی ردی مایل بود و یک روی
وی لبزی و اینج بوی آن اقوی بود و لون آن سیاه و برنگ
قرنفل بود و طبیعت آن کیست در دوم و گویند می است و را
نی گوید کیست در سیم و خشت است در دیم از خواص وی
المست که چون بی جامه پی کنند از سوسن این باشد و اگر در شب
زبان نمند بوی دبان خوش کند و معده و جگر سی و در اسود
دهن و در دجگر سی من و در دسیر و روده را نافع بود و مقوی
بدان بود و سمن و در دمعده و بادی که در روده متولد شود و در
شخواری زادن را نافع بود و شیمه محبت را بیرون آورد چون

درختیت

زن بخور کند و باسی که بر شکم طلائع کند و حیض و شیر بر اندوخته
 سودا را سودمند بود و در دلدل و خفقان را نافع بود و بول براند
 و بوی بخل را بیل کند و در قوه نیک بستل الطیب است الا
 از وی نیم تنی بود و مقدار یک مثقال استعمال بود و اسحاق گوید مضمی
 است بشتر و مصلح آن مصطکی بود و مضمی بود بمشانه و مصلح
 وی شهاب به بود و بدل وی بوزن سبتل الطیب بود و گویند سبتل
 باطلا لیسفر ساد او را در قنطار خوانند و معنی ساد او را در بیمار
 سی سواد القضاة بود و ختم الملک نیز گویند و بیش از وی سهک
 او را در آن گویند و صاحب منہاج گوید آن صمغیت و صاحب جلا
 مع گوید چیز نیست مانند صمغ که در اندرون پیچ درخت بود که آن که بچوب
 شده باشد باینده و مؤلف گوید آن چیز نیست که در میان درخت
 که من بظم میباش و انی آب بن خوانند و صاحب الجامع از خشت
 جوز ناد درخت بظم سهو کرده است و بهترین آن بود که بسرخنی و آبل
 بود و طبیعت آن سرد است در دویم و خشک است در سیم و گویند
 که سست خون را به بند خوردن و از سیرقن ضمد کردن یا بخورد بی کفرتن
 و چون

و چون سحق کنند و نیم درم از وی آب لسان الحمل بپاشانند
 خون به بند و هم قطع اسهال بکند و اگر زن بسکه بپاشد و زن
 فی زجه سازد و بخورد بیکر قطع خون رفتن بکند و قوه عروق رحم
 را آورده اوید بد و یحیی بن الکی باب لسان الحمل بپاشانند و چون
 حقه کنند بدان رحم که همین عمل کند و الکی حل کنند در آب و رو
 مورد سبز بمقدار دو مثقال و سه درم یا پنج درم روغن مورد سبز
 اضافه کنند و زن موی خود را بدان غلاف سازد و موی خود
 را بدان غلاف سازد و بت موی باب مورد که آن در روی حل کرده
 باشند تنی کند چندانکه بخورد قوه موی بد بد و از آن اقط
 منع کند بخاصیت که در وی است و الکی بپاشانند مقدار نیم مثقال
 ل معده و امعاء پاک گرداند و الکی بر درم حصبه و ذکی دسی که خمری طلا
 کنند نافع بود و بد یقورس گوید بخاصیت موی را قوه دهد و
 خوردن وی گویند مضمی بود بسکه و مصلح وی گویند زعفران
 بود و بدل وی بوزن آن فی لتر هرج و دود آنک آن بیخنی و
 این مؤلف گوید که بیک درخت سلاج بزرگ بود هر یک بی بزرگی

چنانکه در زیر آن پناه گزیند از باران و در کوچه ها روم درخت
که آنرا سرش خوانند صد گزیند و این چوب درخت با ساج
ج بای دارند در سختی و در پای درخت داشتن و بوی بزرگ
خوش باشد و نرم و نازک بود و منبت ساج در زنجبار و
هندستان باشد ساج شریف گویند درخت در هند
وستان و سبب درخت از وی بزرگتر نبود و چوب وی صلب
بود و سیاه و طبیعت آن سرد و خشک بود چون بپزد
و در آب فامیث اندازند و بعد از آن بخور کنند و به سینه و
در چشم کشند قوت دهد و روح اجفان را نافع بود
و چون ویران کند بآب سرد در سنگ بمالد در سینه
صداع کم را زایل کند و هم چنین بی ورمهای صفراوی
و موی بالن یکدازند خاصه چوب آبی که طبیعت وی سرد
بود و از مری روغنی سازند که معرق بود بدین ال
ج و غش نافه مشک بدان کنند و در آن عوض کنند و
پیدا باشد الاذن آن زیادت کند و تار چوب وی

چون

چون بیاض مانند کم از شکم بیرون آورد بقوتی که در وی
سائقه پی سیاوشان است و گفته شد ساسا کشت بزرگ
خمر است و گفته شد ساسا آب صحرای خوانند و صاحب
جامع گویند و زغنه است و سبب کرده است و زغنه ستم مملک و ساسا
ابوص مؤذی نیست و بیش از بی مالتی خوانند و با صفا یابی
مالوای و طبیعت آن گرم و خشک بود و بهترین آن بود که در سینه
نهای بود چون بشکافند بکوبند کی عرق نمند در دستان کنند
گویند چون خشک کنند و بازیت بسیارند و طلا کنند بی سبک
موی پرویاند و بول وی و خون وی فوق کودکان را بغایت سود
مند بود چون به پزند و در آن بنشیند و هم چنین بول وی و خون
وی با ندری مشک در سوراخ قضیب کودکان چکانند فوق را
سودمند بود و جگر وی چون بی سوراخ دندان نمند در دستان
کودانند و چون بگویند و بی موضع سهام نمند بیرون آورد ساسا
سالیوس ساسا لیوس است و سالیوس نیز گویند و گفته شود
ساکل شاکل گویند و شامل نیز گویند و گفته شود ساسا بیع و

سبب این نیز گویند و آن لغام است و گفته شود ساطیون سی
فیطون نیز گویند و گفته شود سال مند را نوعی از عضلات
است و چهار بای دارد و در کان تاد بسیار بود و دنبوی
کونه بود و آن بزگر از سنام این ص بود و کردن وی باریکتر و لون
وی ابلق بود آن سیاه و زرد و گویند چون در آتش اندازند شود
و اکثر سبب آن سیاه بود و گویند چون سنگ بی روی زنده کار
گویند و از جمله سموم قتاله است مانند ذراخ و علامات کسی
که آن خورده باشد در معدة اش سخت بود و درم شکم و گاهی از
احتباس اول و درم زبان و ذایل شدن عقل و لون اندام
سیاه گردد مانند باد بجان و منفعت وی در باب حاد حیوان
گفته شد سنان البقر چون بسوزد و بگویند و بیاشامند نافع
بود جهت خون شکم رفتن سبستان فحاطه و مخیطا و سبستان
و اطباء الکلیه و بعضی بی دیق خوانند و بهترین آن بگری که تازه
و فی به بود و صمغی بود و طبیعت آن معتدل بود و گویند سی
بود و گویند کم و تنی بود نافع بود جهت سی فیه که از گوی و خشکی

بود سینه را

بود سینه را و حلق را نیم کرد اند و شکم بی اند و شکنکی بنشانند
و سهل سودا بود و منفی بدن بود و مقوی آن و اعجاز از احاط
بد پاک کند و در داد و پی سهل نیگو بود فعل وی تنهائی کم را که سبب
خون با صفر بود و آنچه از بلغم شور بود سودا دهد و مقدار مستعمل
از وی سی عدد بود ولیکن غذا اندکی دهد و مؤلف بلغم بود و گویند
مضر بود بچکر و مصحح وی آب عناب بود سیج صاحب جامع
گویند سنگیت سیاه بیاق که از هندوستان آرند و صاحب
منهاج گویند آن چیزی نیست بلکه سنگیت سیاه بیاق که از
هندوستان آرند و صاحب مؤلف گویند دو نوع است یکی
از در بند قفایق و آن ابست که بر و آیام بخور می گردد و سیج می شود
بتا شیر هوا و یکی از جیلان او رتدان کالی بود بهترین آن
در بندی است و بیارسی شبه گویند و شب رنگ گویند
بشیران و شوق گویند و طبیعت آن سرد و خشک بود و شی
یف در خواص آورد است که هر که آن یا خود دارد از چشم بد
ایمن باشد و اگر از جهت درد سی از سی بیاض و نیز درد سی ذایل

کند و مجربست و ارسطاطالیس گوید کسانی که من با
 و در چشم ایشان ضعیفی بود مانند خیالی یا مانند یکی
 بام یا همچون ابی چیزی بی برای ایشان آید و خیرگی کند
 ایستاده از وی بازند و بی بر نظر خود دارند و منظور
 نظر خود گردانند آن زحمت زایل کند و از تیر و ل آید
 این باشد و هر که مهره از وی یا خود دارد از علت آنش
 ایمن بود و میل آن در چشم کشیدن روشنایی بیفزاید
 و قوت باصره بدید سبب الارض شمع الحن است
 و کنی بینی البئر نیز گویند و آن پی سیاوشان است و گفته
 شد سبک زری است و گفته شد سبب الشعرا گویند
 اقیمنون است و گفته شد سبب الطیاسمین است و گفته
 شود سبب سوس خلال مامون گویند و آن ادخی است و گفته
 شد سبب کرم و خشک بود مقوی معدنی بود و رسد
 جگر یکشاید ببتلی که در وی است و مضم طعام بکند

وخاصیت

وخاصیت قطع بلغم لزج غلیظ از معدنه بکند و رسد بکنا
 ی و بادها بکشد و مصروع را نافع بود و مضی بود و مجروح
 ری منی ارج و تب آورد سد سی بلغت اهل مدینه خلا
 ل است و گفته شد سد و س نیل است و گفته شد
 سد بسیار سی کنار را گویند و آن دو نوع است یک نوع
 خار دارد و یک نوع نه آنچه خار دارد آنی اصال گویند و آنچه خار
 ندارد غیری خوانند و در سبق گفته شود و بهتر آن
 بود که ورق آن پهن و ستر بود و طبیعت آن گرم و خشک
 است دخان وی بغایت قابض بود و صاحب منهاج
 گوید صمغ وی خبیذ را زایل کند و موی را سرخ کند و
 ملین ورم بود و محلل و اسهال گویند و درم از وی مقوی
 امعا بود و مضرب بود بصر و مصحح آن کثیر بود و نیم خوانند
 و سیغاین نیز گویند و آن بستانی و بتری و جبلی بود و
 بهترین آن بستانی بود سبز تنی بوی بود که نیک درخت
 انجیر رسته باشد و طبیعت آنچه تر بود گرم و خشک بود

دودیم و خشک بود در سیم و طبیعت بی در دجه چهارم
و گویند در سیم و بستانی مقطع و محلل اخلاط غلیظ لایح
بود و بهن زایل کند و ثایل و چول بخالین و یوسیر و بیاز
قطع کند و محلل خناریر بود چون بی ان ضما دکنند و فالج
و عرق اناء و درد مفاصل را خورده و ضما دکی دن نافع
بود و جهت صداع منی من با سوبق ضما دکی دن سودمند
بود و برسی که ضما دکی دن بی بینی جهت رعا ف به بند و خو
ردن و ورق وی تنها یا با الجیر خشک و کبودکان دفع سوم
فتاله بکند و موافق ضد هر جانوران بود و چون با شبت خشک
به نزن و بیاشامند مفص را ساکن کند و چون استعمال چنا
خج دکی رفت در دفع سوم و درد پهلو و درد سینه و دشواری
نفس و سرفه و ورم کم که عارض شود در شش و عرق اناء
درد مفاصل را نافع بود و چون بازیت به نیند و بدان حفته
کنند نفع معای که انی قولون گویند و درد رجم که از احتقان یو
چون بازیت بجوشانند و بیاشامند کم را بکشد و چون با
نمک

بافتن و در دجه
چهارم و در سیم
و در دجه پنجم
و در دجه ششم
و در دجه هفتم
و در دجه هشتم
و در دجه نهم
و در دجه دهم

نمک بود و غیر نمک و شنایسی چشم زیاده کند و در چشم
کشیدن بمین سیل و چون استعمال کنند بسر و رو
غن کل صداع را سودمند بود و چون سحر کنند بر سنی
دند خن باز دارد و چون با نظرون بهن سقید ابدان
بشوند صحت یابد و بالجیر بر استسقاء الحی ضما دکنند
سودمند بود و چون ضما دکنند با ورق غار نافع بود
جهت ورم کم که در اناتین عارض شود و چون با شبت
و غسل بر قوبانند سودمند بود و عصاره وی چون بی کو
انار کم کنند و در گوش چکانند درد گوش را نافع بود و
چون با آب را زیاده و غسل بیامیزند و در چشم کشند
ضعف چشم را نیکو بود و اگر باسی که واسفیداج و روشن
کل بر جمره و نمده و ریشهای تر که درسی بود بمالند نیکو بود
و شریف گوید فالج و رعشه و تشنج را نافع بود چه هر روز
یکدم از وی بیاشامند یا ضما دکنند جهت کئی بدکی عرق
بارتیل و سکه دیوانه را بغایت سودمند بود و وی نافع

ووی نافع زهر بود و در وفس کوبید متع آبستی کند و طری
کوبید تخم وی چون بکوبند و یکدرم یاد و درم بیاشامند
بعد با سکنجبین بغایت نافع بود جهت فراق که از یلد و سر
دی درد سی و معد بغایت نافع بود و کابوس را سودمند بود
و چون بیاشامند قوی تر ریحی را سودمند بود و چون ریخته
بریت و برشته تکه کنند عسر البول را نافع بود و اسحاق
بن عمران گوید چون سحق کنند بغایت پوست سداب جلی
را و طلا کنند بر موضع داء الثعلب نهند موی بر و یاند و پنج
نیکوتر ازین نبود و اگر آب و ورق بستانی باندرون بینی کود
کان طلا کنند جهت صیء بچکان که انی ام الصبیان خوانند
و سداب منی را خشک کنند و مقطع شربت باده بود و مفر
بود بچشم بسیار خوردن وی مصدع و مؤلذ شقیقه بود
و مصدع ان انیسون بود و مقدار استعمال بستانی سه درم
بود بزرگان را و کودکان را از قیراطی تاد و قیراط و کوبند
بدل بستانی لغنا و فوئج پی پی بود و کوبند سیسنبیری
چون

چون بکوبند و بر عضوی ضماد کنند و رمی کم حادث شود
و از خوردن وی عی قتی و التهابی سخت پیدا شود و در
وای وی بقی کنند و آنچه در مد و ای د فلی گفته شد سو
سی میخ نیز کوبند و آن قطف است و گفته شود سی ماه
اصفهای اشد است و گفته شد سرب ابار است و گفته
شد سیخ جیدار و وکیلدار و و حمان و سفیر و کله
کوبند و بیونانی بطارس کوبند و بلفظی دیگر مافیلجون و آن
نرماده بود و بقوت مرد و مانند یکدیگر بود و بهترین آن بود
که سیاه و بنی رک بود و چون بشکنند اندرون وی فستی
بود و طبیعت وی گرم و خشک بود درد ویم گرم کرد و دانه
و گرمهای دیگر بکشد و بیرون آورد و جالینوس گوید چهار
مثقال از وی با ماء العسل بیاشامد حب القرع بکشد و بجه
میده بیرون آورد و زنده بکشد و چون بر جی احتمای نمی
نهند خشک گرداند سیش اسیش است و گفته شد بغا
یت و دیقورید و س کوبید چهار درم از وی چون باشی

ببیاشامند حب القز را بیرون آورد و اولی آن بود که پیش
از آن بشیر خشک بخورد و اگر به دردم باشراب ببیاشامند
کم در آن بیرون آورد و در دوفس گوید ریش کمی ده و مثا
نه را نافع بود و عرق المسار و نفوس و در د مفاصل را
سود مند بود و چون با غل ببیاشامند و صاحب منها
ج گوید شی بیتی از وی در دم بود و این مقدار بااد و پها
که قانات دود بود خلط کنند عمل کنند و الا نکنند و
گویند مضمی بود بکیده و مصحح وی شیخ ارمنی و گویند
بدل وی تخم شیم بود و گویند مصحح وی شاهیلوط
است و شکر سفید سبکی که کا و خشاء السیف است و
گفته شد سیاه خلال است و گفته شد سیاه و به
سحابه نکشت و گفته شد سیطان نهی و بهترین چیزی چنگ
نهی آن بود که بزرگ بود و در آبهای شیرین بود طبیعت
وی سود و تر بود ملول را سود مند بود خصوصاً بیشتر خنی
و چون هضم شود غذا بسیار دهد و خاکسروی شقاق با
بهانه

که سبب آن از سر ما بود سود دهد و کلف و بهق زایل کند و بگز
بد کی سکد بوانه باسی که استعمال کردن در غایت کمال سود
مند بود و اگر با جنطیانا و کند یک جز و و جنطیانا یک جز و پنج
و خاکسروی ده جز و اگر با غل استعمال کنند همین عمل
کند و بگز بد کی عقر ب و رتیل اخوردن و ضهاد کی دن سود
هد و محلل او را مخصیه بود چون چون بی روی نمند و خا
کسروی شقاق مقعد را نافع بود و سوطانات چون خام
بگویند و سحق کنند و با شیر خنی ببیاشامند کی بد کی جانور
را سود دهند و چون به پزند و بخرند و میق آن ببیاشا
مند قی حشش را سود مند بود و چون بگویند با باد رو
ج و نژد یک عقر ب بی پی ند عقر بمیرد و شی یف گوید
اگر ببیاشامند بشراب سفید عسر البول را نافع باشد
و سنگ بی نراند و سنگ بر نراند و بیرون آورد و
چون به پزند باران یا بچ و کوفس و صافی کنند و آب
آن ببیاشامند مقدر سی درم بول و حیض بی اند و اگر

و اگر بچنان خام سحق کنند و بآب بشویند و غرغره کنند
بدان مقدار سکی چه حناق و وجع لوزتین را سود دهد
و ساکن گرداند و اگر چشم وی بیاورند بی کسی که تب غب
داشته باشد شفا یابد و بصری گوید گوشت سیطان
نهی و میقان باه را زیاده کند و ملسول را سود دهد و گو
نید بلعشیش شعیب بنی ز سود مند بود جهت ابتداء
که از خشکی سینه و شش بود و شیخ الیئیس گوید در شنجاری
مضم شود و غذای بسیار دهد و مصلح وی آن بود که با ملس
به بنی ز و خشکی آن بوزن آن صد ف بود و این زهر گوید
به بنی ز سی طات بشت و ملسوع بمروق آن غرغره کنند صحت
یابد و اگر پای سیطان بیاورند از درخت میوه دار میوه آن
مجموع ببینقت بوی عسل و اگر بسوزانند و طلا کنند بر روی
بتانی که سیطان داشته باشد شفا یابد و مؤلف
گوید صفت غل وی چنان است که با میهای وی بشوید
زرد و شکم وی بشکافند و بجاک تر چرب رزد و نمک کش
ند

بند

بند بعد از آن به بنی ز با ماش یا جو ملسول را سود دهد و
صفت سوختن وی چنان است که دیکی مین سیخ بر سی
آتش نهند و سی طانات زنده در و نهند و آتش را فرو
زانند تا سوخته گردد و مانند خاکستر و باید که در تابی
بود بعد از طلوع شعیب بنی ز بود چون افتاب در آسد بود
و از قریشی ده شب گذشته بود سیخ می و بر شیان اری
ست و گفته شد سیطان بحری نوعی از خنجر چنگ دریا
بی بحری بود و همه اعطاسی وی و محرق وی الطف
محرقات بود و صفت سوختن وی آمنت که در کوزه تو
کنند در کل حکمت گیرند یکشنبه روز در تنور نهند و بر
رند و آن سی و خشک بود در سیم و سوخته وی چون
سحق کنند و بدان سنون سازند دندان را جلا دهد
و کاف و نمش زایل کند و ریشهای چشم زایل کند
و نشف رطوبات از طبقات وی بکند و تقویت
طبقات و عضلات و اعصاب چشم بکند و روشنی

بسیفزاید و در کلهها مستعمل کنند جهت جوی بچشم و ناخن
 ان و نوعی از سیطانات هست در دریا یی جیس که چون
 از بحر بیرون می آورند و هوا بوی می رسد صلیبی
 کورده مانند سنگ سلطان هندی سی و دوتی بود و گویند
 ملول خشک را نافع بود و باده را زیاده کند و سیطان
 بیشتر از بی خوی چنگ خوانند سیرشم مایه عز التمسک و
 گفته شود سی حیوس شیطرح است و گفته شود
 سیاج القطرب و سیاج القطی بل نیز گویند و صاحب
 منهج گوید ان خیم است و ان نباتیست نزدیک
 بنی و ناء مستعمل از وی تخم وی و بهترین ان تخم بود و طبیعت
 ان گرم بود در اول و خشکست در دوم و قابض بود و وسط
 قطع خزل رفتن بکند و ریش روده را سود دهد چون
 بدان احنقان کنند و صاحب جامع گوید سیاج القطب
 القطرب بیروح است الو قادست و شجره الضمیر
 گویند و همو گوید شجره سلیمان بن داود علیه السلام
 و گویند

و گویند شجره ذوالقرنین الملك الاسکندر راست و اقوال دیگر
 بسیار آورد است و خود نیز گفته است که ان افنیوس است
 که ان حد قی گویند و قول راضی آورده است که ان نباتیست
 که یونانی او لیماخیس گویند و دیگر گفته است که انی ایونانی
 الحیة النیس گویند و قول عافقی آورده است که ان نباتیست
 که در میان کتان روید فقام وی مانند کل سرخ است و
 اصل وی مانند جونی بود و قولی شریف آورده است
 که نباتیست که در شب مانند شعله آتش نماید چون تاری
 بود و چون خشک شود فعل وی باطل گردد و قولی دیگر
 آورده است که بیج سی و در خانه نهاده باشد شخصی در آنجا
 خواب بود چون بیدار شود مانند نوری پیدا بود و چون بر
 خواست بیج نسی و را دید و تانی بود چنان بود و چون خشک
 شد فعلش باطل شد و فی الجمله اقوال مختلف بسیار و
 رد اند و تحقیق نگرده اند که چیست و صاحب منهج
 مطلقا گفته است که ان خیم است و صفت در باب

بالکفه شود ان شاء الله تعالی سی و در طبع وی حدی و حوا
رتی بود و طبیعت وی معتدل بود در گرمی و خشک
بود درد ویم و کوبید سی و است و ورق وی قابض بود و
محلل خون را به بند و قطع کند چون بکوبند و باسی که بیا
میزند موی را سیاه کند و چون ضماد کنند یا با سو بپزند
بی جرم و غده و ورمهای گرم که در چشم بود نافع بود و چون
با موم و زیت شبنم بپا میزند و بی مقعد نمند موی
و می بود و طبخ وی باسی که درد دندان را سود دهد
و خاکستر وی چون بی سوختگی آتش افشانند و
بمجموع ریثه های تنی را سود مند بود و ورق وی و حوا
وی و جوز وی چون دو دکنند پشه بگریزد و ورق
او بی قفس طلا کی دن سود دهد و منفعت جوز وی
در جیم کفته شد و از آن علك وی در عین کفته شود
و بدل وی نیم وزن وی پوست انار بود و بوزن آن
انتر و ت سیخ سی و جیلی غر غراست و آن در عین کفته
شود

شود سیخ سیخ نیز کوبند و آن اسفید لاج سوخته بود
و قوت وی تنی دیک است بشاد نه بلك بقوت تنی از وی
بود و طبیعت آن سی و خشک و قابض بود چون
با پی یا آب لسان الحمل حفته کنند قیحه امعا را سود
دهد و اگر با زیت بجوشانند تا چون می هم شود کوبند در
جی احتیاجی و باند و پاک کرد اند از گوشت می ده و غر
باز دارد و در می هم جهت سوختگی آتش استعمال کی دن
نافع بود سیالیوس سبثا کی کوبند و ساالیوس و سیالیوس
لیوس هم خوانند و ظرد یلون نیز کوبند و آن الجدان رو
است و کاشم رومی بینی کوبند و مانند الجدان رومی است
لیکن دراز تنی از وی بود اند کی بغایت سفید بود آنچه
رومی بود بهتر بود و ورق آن کوچک بود و بیخ آن خوش
می بود و صمغ آن حلیث طیب بود و تخم آنی اکاشم خوانند
و سیالیوس هم کوبند و طبیعت آن گرم و خشک بود
درد ویم محلل و ملطف بود و درد های ی اند رونی را سا

کن کند و بلغم بسته بکند زانند و گویند چون چهار پایان بیاش
نتایج ایشان زیاده شود و چون باشی آب بیاشامند منع
ضریسی بکنند در سفر با و در پیش راسود دهد و مضموم
را بغایت مفید بود و مقدار استعمال بکدرم بود و ربور
ضیق النفس را و سعال مزمن را نافع بود خاصه تخم وی و
بیخ وی چون با عل بسی شدند و لعق کنند و وی معده را
نیکو بود و مفضل را نافع بود و سده بکشد و زایدان آن
کند و نیم حیوانات را قانع بود و در ریاخ خاصی را و حالین را
سود دهد و گویند بدل وی خمدل سفید است و گویند
انجمن طیب مثل آن بود و بسیار از وی استعمال کردن
مضعف جگر بود و مصلح وی عصا زرشک بود
سسطیمون زوقی است و گفته شد سسطیمون
بلان است و گفته شود سسطیمون گویند کند شک
و موی کوب نوعی از کندش است و آنرا اذریو گویند
و گفته شد در الف و اکی از آب بیخ وی دو قطره در بینی

چکاتند

چکاتند درد دندان را سود مند بود و چون با جاویش و بیخ کبر
بیاشامند سنگ مثانه بی زانند و ببول بیرون آورد و درم
سبز بکشد و چون زن بخود بی کید بول بیاند و بچه بکشد
محکم و چون با سونق و سی که ضهاد کنند بی جوی ریش شده تا
فع بود و وی محکم عطسه و چون سحر کنند با عل بیامیزند
و سعط کنند فضول بلغمی را از سی بکش تابیدن و طبیعت و
ی کرم و خشک بودن ذی یک بد رجه چهارم و بغایت معطر
بود و در سفید کردن کتان و صوف بغایت نیکو بود و بفارسی
انرا کلیم شوی و توصیف شوی خوانند در صفت عطش
نیز گفته شد و بیشتر از انرا جویک اشتان خوانند و بدل
ان در الف گفته شد سطرطیوس نباتیت آبی که و
بی اینج نباتیت و بر روی آب پید بود و ورق وی مابند و
رق باد زنیویه است که چکش از نعناع بی رکت و طبیعت و
ی سیدی و تی بود و چون بیاشامند خوبی که از کوه آید به بند
و چون با سرکه ضهاد کنند منع و درم از جوی احتما بکنند و هر

ووردهای صفراوی را نافع بود سطرک سطرک سطرک نیکو
 وان زرنیاد است و گفته شد سطرک هرنیاتی که بر روی ز
 مین کتی ده بود انی اسطرک کونید همچون حیثا و امثال ان
 سطرک اصطرک و اسطرک نینی کونید و گفته شد سطر
 یون فی سطر یون کونید بسیار سی بر این خوانند وان کیا
 نیست طبیعت ان گرم و تر بود و ورم شود بکذا زانند چون
 بگویند چون بگویند و بر این نهند و بی کونید عرق خمد کنند
 سود دهد سطر خنثی نبالتست که در کوبها و سنگها
 نها و زمینهای خشن روید مانند فی سیون بود در از نیا
 از وی و ورق وی کو حکمت از ورق فی سیون بود و بسیار
 بود و خوش بوی و قضان وی بسیار بود و اصل وی بلی بود
 و قضان وی سفید و قضان و ورق فی سیون زرد بود
 و طبیعت وی گرم بود در سیم بول و حیض بی اند و حجه فاسد
 کند و شیم بی و ن آورد و متی سود ابال کند و بالخیلیا
 و جمیع نضهای سوداوی را سود دهد و مقوی قلب بود

فصلی

بمغای زایل کند و کونید کی سک دیوانه را سود دهد و چون
 در زیت بموشانند درد دندان را نافع بود و در اندلس
 بقاده خوانند سطرک سطرک است و گفته شد بعد
 انواع است بهترین کوفی بود فی به خوش بوی سیاه بستانی
 بعد زان نندی الی سفید بود و باید که چون سیاهی از
 وی بجزاشند سفید فی به بود و در شیران یکنوع است
 که انی اسعد می خوانند در میان ریک و کل زرد و در میا
 ن رودخانه های بود و ان نوع الی چه کو حکم بود اما بغایت
 اندرون وی سفید بود و خوش بوی و ان نوع به انندی
 بود که اندرون وی سفید نبود و اسعد را بلی کی تله
 فی خوانند و فی فی ان هم اسعد است و طبیعت ان گرم
 است در اول و خشک در دوم سخن و جففت بود بی الله
 بکنی و در وی قبضی بود لون را نیکو گرداند و بوی دهن خوش
 کند و چون سحر کرده استعمال کنند آله را زایل کند و ریشها
 ی که مشکلی بود عجایب سود دهد و ریش معد و شک کرده

برین اند و بول و حیض براند و کند بستی و دهن و قلاع و استی
خاء لسه را بغایت نافع بود و دندان را سود دهد و اعصاب
رافقه دهد و قطع فی بکند خوردن و ضما دگی دن و چون
بازفت بیامیزند دانه ها که بی سی کوردگان بود سود دهد و مندا
مستعمل از وی یکدم بود و اقوه مهله بود که مهای دواز
و حب القری پیرون آورد و چون باشی آب به پیون
مقدار ده درم از آن شوی آب بیاشامند و وی مضی بود بپوش
و حلق و مصلح وی آن بود که بافتد و با صندل بیامیزند و
اسحاق گویند مضی بود بشش و مصلح وی آنست که بود
و سعد گویند فنی سوزنده خون بود و بسیار خوردن وی
جدام آورد و نوعی از سعد هندی هست که بی نجیل ما
ند و چون نجایت بی رنگ زعفران بود و چون بی پوست لطف
خ کنند در زمان موی بترد سبغ سیخ است گفته شد
سبغین و سبغین نیز گویند و آن سبکین است و گفته شود
سفرجل به پاری ای گویند و به خوانند و بیونانی فرد دنیا

سیلا

سیلا خوانند و بهترین وی زرد رسیده و بهترین وی بزرگ
رسیده بود و طبیعت وی سی دی بود در اخضر و رجه اول
و گویند در اخضر و نیم و گویند در سیم و شین وی سی دی
تر بود و گویند معتدل بود در کمی سی دی و ترش قار
بض تی بود و شین بول براند و ترش مقوی و قابض
بود و کل وی هم چشیدن و سفرجل منع سیلان فضول
احشا بکند و عصا ره وی نافع بود جهت اشتها
نفس و ربو و منع نفس دم بکند و فی و خمار را نافع
بود و تشنگی بپاشد و مقوی معده بود و آب وی قاضی
از جرم وی بود در تقویت معده و بول براند و آنچه بعد
بعل بخته باشند ادرار در وی زیادت تی بود و ذو
سنگار یا را سودمند بود و خون رفتن باز دارد و نافع
بود جهت حی قته بول چون عصا ره وی در سوراخ
قضیب چکانند و اگر بی سی طعام خوردند شکم بر اند بپوش
عصر و اگر بسیار خورده باشد طعام هضم نشد پیون

آورد و اگر پیش از طعام بود شکم به بند و بطبیع وی حقیقه
 کردن شقاق مقعد و رحم را سود دهد و بوییدن
 وی مقوی دل و دماغ بود و قطع غشیان و غی بکند
 و اگر بسیار بخورند در داء عصاب و قولنج و مغص تولد
 کند و آنچه نارسیده بود دشوار هضم بود و مصحح وی طبع
 العسل بود سفند اسفند خردل بود و سفید است و گفته
 شد سفار یکوس نوعی از پیاز بی است و طبیعت آن
 گرم است و خشک و سهل بود و خام و پخته خورند سقند
 یونان کون بی است و گفته شود سقن بسیار سیلان
 گویند و آن عمل رطب بود و بعضی ویس گویند و گفته شود
 سقن لوقند ریون اسقن لوقند ریون گویند و گفته شد در
 الف صفت آن اما منفعت وی اینست گفته شود بیونانی
 اسقلیل گویند و سقلینون خوانند و ایمنو نیز گویند و قطعا
 ربقام خوانند و مؤلف گوید بشیر از وی زکی دار و خوانند و
 نبات صحرایی بود مشابه بر کنیزه البی و طبیعت آن گرم است
 در اول

در اول و خشک است در دریم و گویند معتدل است در گرمی
 و خشکی و وی لطیف و محلل بود عظیم جهت سیرز نافع بود
 چون بسکر به پزند یا سکنجبین و چهل روز پیای بیاشامند
 فوق و بی قانی سود دهد و چون سحق کنند و با شیب بیا
 شامند تقطیر البول را اینی سود دهد و سنگ کرده و شام
 نه را بی نازند و مقدار استعمال از وی دو درم بود و دیسقورید
 و س گویند نیان و فالج و لقوه و سواس سود او وی و صیغ را
 نافع بود و قوس گویند صلابت سیرز و غلظت خون را سود
 مند بود بار و غن بنفشه سعوط کردن فالج و لقوه و سکنه را
 نافع بود چون از خود بیاورند منع آبستی کند اگر با سیرز الی
 بود نیکو شوی بود و وی مضی بود بدل و معده و مصحح وی مصطکی
 بود و مضی بود بمشانه و مصحح وی عمل بود و بدل وی رو
 زن کمادر پیوس است و گویند بوزن آن پوست سیم کوفت و نیم
 وزن تخم کرفس مقوی یا محموده گویند و آن عصانه کباب است
 از شیوعات و برک آن ببلدات و در رازی وی سه کن یا چهار کن بود

و شاخه‌های بسیار از یک پیچ بود و کل وی سفید بود و بهتر
 بن آن بود که صافی و سبک و متخلل بود و بلون ابریشم بود
 و چون در دست بمالند خرد شود و سفید بود و
 در آب زود حل شود و چون حل شود مانند شیر
 بود آن انطاکی بود و آنچه سیاه بود یا زرد که سخت بود
 بر سی انکشتان خرد نشود و آن نوع بد بود و تادریما
 سیب و به مشوی نکند شاید خرد و استعمال کنند و
 مؤلف گوید مشوی کردن آن چنان است که در کپسک کشا
 بند و میان به یاسیب خالی کنند و در میان آن نهند
 و سوان باز بجای نهند و بجوبی محکم کنند و در میان
 خمیر کنند و در تنوری که آتش آهسته بود نهند و رها
 کنند تا پخته شود بعد از آن بیرون آورند و استعمال
 کنند و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم و گوشت
 در دوی و حرارت وی زیاده از بیوست بود و بی‌ص
 و بهش و کلف طلا کردن نافع بود و حیاحات را نیکو
 بود.

و در پیه خشک
 بکشد

بود چون با عمل بر آن طلا کنند و جهت درد سی که
 شده باسی که و روغن طلا کنند نافع بود و سقمونیاسم
 صفر بود و شیبتی از وی از تسوجی تاد و دانگ بود
 به حسب مزاج و هوا و بادویه از تسوجی تاد و انکی بود و بی
 کنی یک کی عقیق طلا کردن و خوردن سود دهد و وی مضرب
 به احشا و معده و جگر و دل و کوب و غشیان و تشنگی آورد و
 اشتهای طعام ببرد و مصحح وی آن بود که با کثیرا و انلیسون و دو
 قوون فاسه و روغن بادام شیرین ممزوج کنند بوزن آن و
 چون بیاشامند از وی مقدار بسیار و آن یکدرم بود و اول
 اسبک بکند بعد از آن کوب و غشیان آورد و عرق سی و اسها
 با فراط آورد باشد که بکشد و اگر زن بخورد بی کبر بکشد و
 دو درم از وی کشند و شریف گویند یک جتی و از وی باد و جنود
 تریب با شیر تان بیاشامند بناشاکم بنزک و خدی بیرون
 آورد و مجربست اصل نبات وی چون باسی که به بنزند و نیکو
 بند و بار دجوضاد کنند و بی عرق النساء نافع بود و رو

طوبت و بیخ وی چون به پشم پاره زن بخود بی گردی بکشد
و چون با عمل و زیت بیابند و بی حیاحت بیند آید
سود دهد و چون باسی که به پیوند و بی حیوب ریش شد
بماند سود دهد و بیخ وی بی بی ص طلا گدن عظیم نافع بود
و مداوای کسی که سقمونیای بسیار خورده باشد بدو غ
و سویق تفاح و رب سفرجل و رب سماق و رب ریبا
س کنند و صاحب منهای گوید بدل وی خویع بود و گویند
سوزن آن و مؤلف گوید هیچ ادویه عمل وی نکند و بدل وی
نبود در سه سال چند آنکه امتحان کنند و قوه سقمونیا
تاسی سال باقی بود شقاقل اشقاقل است و گفته شد
سقود یون ثوم بی بود وانی اسقورد یون گویند و گفته
شد و شقرد یون نیز گویند و گفته شود و طبیعت آن
گرم و خشک بود در چهارم ملطف و مفتوح بود جوی اضمای
عظیم خبیث با صلاح آورد و فتح عضله را نیکو بود و با
تی نفعت آن در شین گفته شود سقنقور و رل مای

است

است و سقنقور نیز گویند و گویند از نسل تماح است
و آن چنانست و نهنگ بی لب رود نیل خایه می نهد و
چم می آورد هر چه در آفتاب می افتد نهنگ میشود و آن
در ریگ می ماند سقنقور بود و وی هم در آب و هم در خشک
تواند زیست از نی و ماده نیز متولد شود و صاحب
مع گوید که فتن وی بیشتر در دجله زیستان بود در شده
سی ما از آب بیرون و رویه بیابان نهد و صیاد بدو
رسد و صید کند و این قول خاصه صامع است و تموی
نقل از صاحب جامع میکند که سقنقور در رمل کنار
نیل یابند بیشتر در صعيد در رمل و در آب نیل می
رود و بدان سبب و رل مای خوانند و رل از بهی
ان خوانند که مانند و رل است و مای از بهی ان خوانند
که در آب می رود و فنی میان سقنقور و رل آنست که
سقنقور در نیل و نری دیکان بود و رل در بیابانها و سو
و رل بهی بود و سی سقنقور باریک و کشید و رل و رل

زرد بود که بسرخ می و تیرگی زند و پوست وی خشن بود
 و رنگ سقنقور ابلق بود از زرد سیاه و سفید و سبز
 و پوست وی املس بود و محمد بن احمد السمیمی در کتاب
 می شد گوید که نری سقنقور در قاضی داشته باشد
 و ماده آن دو فنج و مؤلف گوید یک سقنقور دیدم و
 قضیب وی دو شاخ اما بن آن یکی بود و نری آن دو خیمه
 دارد مثل خیمه خروس بمقدار آن بود و هم در موضع
 آن بود که از آن خروس و ماده وی بالای بدست بیضه
 در رمل دفن کند و جرات افتاب تمام شود و چیمه بر
 آید و غذای وی در آب ماهی بود و در سیاهان عضله
 و غیر آن و صاحب جامع گوید که از اهل صغیر شنیدم
 که در بعضی کتب خواص یافتیم که چون سقنقور به صی
 رس عضوی از آن صیاد کنی طلب آب کی د آب نیافت
 شاشید و در بول خود غلطید صیاد پیش از وی در
 آب رفت یا در بول خود غلطید سقنقور در حال تنفا

افتاد و

افتد و بمیش و صیاد سالم ماند و این از خواص عجیب است
 و اختیار وی و اجود وی نری بود در وقت بهار صید کرده
 باشند و در موسم بهار ایشان و بهترین اعضای وی تا
 ف و گوید می گردان و کیده و بن دشب و بنیه آن بود و گوشت
 که نشانه بود هم نیک بود و نمک وی بهترین آن بود که از حوالی
 ناف می گیرند که قوه ناف و کیده و بنیه با وی بود و نمک
 مولدی وی باید که سیاهی بود که بسرخ می مایل بود و بی هم
 چسبیده بود و آنچه سفید و نری آن بود نمک مکرر بود و سقنقور
 چون تازه بود گرم و تری بود در دیم و چون نمک سوده کنند و
 خشک کرده به جراحی حیات و نری زیاده شود و رطوبه
 وی کمتر و صاحب منهاج گوید کم بود در دوم و خشک بود
 در اول و موافق کانی که مناج ایشان سید و تری بود و کانی
 که مناج ایشان کم و خشک بود و موافق نبود بلکه مضی
 بود و اگر تنها مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در
 کبات مستعمل کنند فعل وی اقوی بود از آنچه در می کبات

استعمال کنند شنبی از گوشت وی یک مثقال تا سه مثقال
بود بحسب نیاز هر کسی که استعمال کند و سن وی و شمی
وی و وقت استعمال تا در هر کدام فصل بود و اولی آن
که اگر تنها استعمال خواهد کرد سحق کند و با شنبی آب کهن
صافی یا با ماء العسل یا چغندر جوش یا نقیع زیت شیرین
یا سی زرد تخم می غجوان نیم پیشت کند و بیاشا شد
و هم چنین نمک وی در اطعمه یا بی از یک درم تا دو درم بود بحسب
نیاز آن کسی که استعمال می کند و اگر برسی زرده نیم پیشته کنند
تنها یا با تخم جوی سوده بوزن آن این شغل را بقایت مفید
بود و سقنقور سودمند بود جهت میضهای عصبانی سرد و
کسی را که در جماعت ضعیفی و تقصیری بود و منی بیفراید و قوه
شهرت بدین خاصه کردن وی و گویند چون بکدرم با شراب بیا
شامند از حوالی کرده وی شهرت با چیشینی بر انگیزد که ساکن نشود
مگر چون می خورد س با عسل و تخم کاهو با آب بیاشامند ساکن
گردد و بدل وی چالیسی س کوپد خصیة الثعلب است بخورد

خود و

خود و مؤلف گوید اولی آن بود که بدل وی در معالجه سن و تن
کبب بوزن آن خصیة الثعلب است و بوزن آن قصب کاو
جوان خشک سوده و نیم وزن آن تخم کذر کنند سکر پیاری
شکر گویند و در نهج مراد از سکر بلوچ است و بهترین وی
النت که سپید و شفاف بود و از طرف بند و رستان آورده
و چنین وانی افتد خام خوانند و طبیعت آن گرم است در آخر
درجه باد را اول دویم و سست در میانه اول و چون کهن گردد
میل بخشکی داشته باشد و وی ملین بود و نافع بود بمعدة و
جلایبی که در وی است و حلائی دیک بعمل بود و شکر سلمانی
تلین در وی بیشتر بود و عمل قصب تلین در وی بیشتر بود
که در عمل خل و تلین وی کمتر از تلین عمل قصب بود و شکی
مصلح ریاحی بود که حادث شود در امعاء و بطن و محل طبیعت
بود و مقوی معدة و جگر بود و مفتوح سده جگر و مقدار شربت از
وی ده درم باشد و اگر بار و غن بادام شیرین بیاشامند منع قوی
یکند و کهن وی سودمند بود جهت بلغمی که در معدة بود الا تشنگی

اول

آورد و خوبی در روی آینه متولد شود و صفر بر آن کیزد و مصلح روی
 رمان می بود و شریف گوید چون بار و غن کا و یا کوسفند بیاشا
 مند در دناف و اندرون را سود دهد و زنائی که زاییده باشند
 پاک گرداند از مواد بجز تبست و باب گوم اشامیدن و ادمان آنکو
 دن سوافی از ایل کند و او از بک شاید و ننی را سود دهد و سینه
 و شش را نیکو بود و ننی که داند و خشونت مثانه را زایل کند و او
 زبک شاید و ننی را سود دهد و سینه و شش را نیکو بود و ننی
 که داند و خشونت مثانه را زایل کند و او از بک شاید و موافق بود
 محرو و رومی و در ابا اعتدال که دارد و محتاج مصلح نبود و
 بک شاید و کرده را نافع بود و اگر بخور کنند قطع زکام بکند و
 سودمند بود جهت جویب جفوف چشم چون به پاره شکلی
 حل کنند تا خون آلود شود اگر احتیاج بود دکی بارنگ
 کنند و اگر درد روی چشم کنند سفیدی را قوی
 ببرد و چون به پزند و کف از وی بگیرند تشنگی
 بنشانند و اولی آن بود که کسی که در طبیعت لیستی
 داشته

داشته باشد و هیچ امعا از بسیار خوردن وی جذر
 کند و گویند بدل وی آب الوی سیاه است و گویند
 مصلح آن به است و طباشیر و بدل آن موی خواسانی
 سکر العشر صاحب منهاج گوید ضمیمه است که از در
 خت عشر پیر و ن می آید در موضع کل وی که خشک
 گردد و جمع میشود آنی اسکر العشر خوانند و همو گوید
 طلبست که بی درخت عشر می افتد در خواسانی و جمع
 میشود و همچون تی نجبین یا بافتد بی خاری مانند پاره
 نمک و دندی حلاوی بود و ننی دیک بعفوصتی و سفید
 بود و آنچه حجازی بود میل بسیاری داشت باشد و مو
 لف گوید بهیمن بی خار مانند مکی بزرگ که اشیانه
 می سازد و آن گوم را بشیرازی خلیک تیغال خوانند و
 شبانه را تیغال خوانند و طبیعت وی معتدل است
 و میل بحار است داشته باشد و ننی دیک بمزاج شکلی

بود و وی لطیف تی از وی بود و در وی رطوبتی بود
و طبع نریح دارد و چون در چشم کشند سفیدی که در
چشم بود زایل کند و روشنی زیاده کند و شلیف
کوید سه روز متواتر از وی بیاشامند هر روز ده دم
درم باب نیم گرم بود و دشخواری نفس را سودمند
بود و مجیب است و بالین لغاح چون بیاشامند
استقرار انافاع بود و معطش نبود مانند انواع شکای
بهیلا که حلاوت وی اندکست و وی معده و جگر و کبد
ده و مثانه را نیکو بود سکینج صمغ نباتیت که بشکل
مانند قشای بود و صاحب مهناج کوید نیکوترین وی
ان بود که بیرون وی سفیدی زیند و اندرون وی
بسیخی و تنگی بود و زود در آب حل شود
و بهترین اصفایانی بود و صاحب جامع کوید نیکوتر
ین وی ان بود که صافی بود بیرون وی سیخ بود و
اندرون وی سفید و رایح وی متوسط بود میانه

رایح حلیث

رایح حلیث و قنه و حنیف بود و طبیعت وی گرم و خشک
بود در سیم محل و ملطف بود فالج را نافع بود چون بیا
شامند یا در حقنه کنند و اوجاع بواسیر را سود دهد چون
تنه بیا شامند و سنگ کی ده بکدر از اند و سیدی که در معده
بود و رحم و امعاء را نافع بود و حیض و بول بی اند و بجم
بکشد و سرال آب زرد بود و خشک رطوبات معده
بکند و بر کزندی عرق طلا کی دن سود دهد و ایحی
سقوط کنند صمغ را سود دهد و ایحی اصفایانی بود باده
را زیادت کند و جگر را نیکو بود و شیخ الی ثلثین کوید
سکینج محل صداع بارد و ریجی بود و استسقا و بقص
را سود دهد خردن و طلا کی دن باسی چون بکدر ازند
و بیخنازی و صلابت مفاصل و رتبه بکدر ازند
و ضما کی دن جذب سل و شوک بکند و گرم کرد و آن
و گرمای دیگر بکشد و چون بیاشامند و کویند نفیسی را که
سبب ان از سردی بود سود و بر در مفاصل سودمند بود و سینه

پاک گرداند بقوت و سهل بلغم لایح و بطوبات غلیظه که
در اندرون بود سود دهد و تاریکی چشم و غلظت احقان را تا
فع بود و وی فاضلترین داروهای بود که جهت دفع نفی و
آب استعمال کنند و چون درسی که بکند زنده و شعیرم
که بی مثله می آید بمالند زایل کند و شی بیستی از وی یکدم
تا یک شغال بود و نشاید که بغیر از سی و متیاج با میضها
می سود استعمال کنند و طبیعت سی و متیاج را سود دهد
و محروم می آید را بغایت مضر بود و اگر باشد آب بیاشا
مند گزیدگی جانوران و زهرهای کشنده را نافع بود و گوشت
مضی بود بمشانه و مصلح وی اشق بود و صاحب تقویم
گوید معده و امعاء را بد بود و مصلح آن مصطکی و انیسون
بود و بدل وی قنه سفید بود و گویند نیم وزن آن جا
و شی و گویند بدل آن مقل و صیر و اشق و جاشق
از هر یک ربع وزن آن و صاحب منهاج آورده است
که نوعی از قنه متخیل می شود بسکینج سک اصل

وی

وی صینی بود و آن عصاه آمده بود و نوعی دیگر میگوید
بود از عقص و بلیج مانند را مک نیکیب کنند و بهتر
بن وی آن بود که بوی نیکیب بود و خوشبوی و طبیعت
وی گرم و خشک بود در رد ویم قابض بود و مقوی احشا
منع قی بکند که از رطوبات بود و شکم به بندد چون
بی شکم ضما د کنند و قوه اعصاب اندر وی بدید و باه
را زیادت کند و تده بکشد و در مفاصل را نیکیبید
و در د اعصاب را و متع تی ف دم بکند و درد دل را سود
بد و مقدار نیم درم مستعمل بود و بوسیدن وی سدد گرم
را صداع آورد و مصلح وی کافور بود مک المسک
میگوید بود از مازو و فایر و فلیحه و بیاسه و ضدل
مقاصی وی و سنبل الطیب و عمل در میکیات گفته
شود صنعت آن سبکینج حجر الغاغیطوس است و غا
غاطیس هم گویند گفته شد سکی رغلا و سغی رغلا
نیز گویند و معنی او بویانی کشیل لا رجل بود و آن

وان بسفای است و گفته شد کنبویه سنکبو
 به است و سنجبویه نیز گویند و آن بذر سیتان
 خوانند و حبّ النقدیم گویند و گفته شد مکی صفة
 ان سلق دو نوع است یک نوع را بسیار سی هم سلق گو
 یند و مشهور است و آنی اسود خوانند و یک نوع
 دیگر بسیار سی چقدر خوانند و بهتر است آن شش
 بود و طبیعت آن گرم و خشک است در اول و گو
 یند می کب القوی بود و گویند بی است در اول و
 در وی قوه بولم قیه بود و ملطف و محلل و مفتح
 بود در سیاه قبضی بود در سفید جلا و تحلیل و کف
 و داء الثعلب و خیار و ثالیل و نافع بود و چون باب
 وی و فی طلا کنند و ورق وی بخند و خنک است
 را نافع بود و بی قوی با عمل طلا کی دن نافع بود و آل سی
 باب وی بمالند پیش بکش و اگر آب وی در موم
 روغن کنند و بی و ام زنند ساکن کنند و روغن بی را
 بکشند

کند و بی داء الثعلب طلا کی دن موی بی و باند و قویج را سود با
 سی و توایل و رسته را سود دهد و قطع بلغم بکند و
 آب بیخ وی اگر در بینی مصری و چکانند و ادمان کنند
 اگر سبب آن انجم شدن اخلاط لنج در دماغ بود بغا
 یث نافع بود و زایل کند و آورده اند که چون آب و
 ورق وی بی خربتی ند بعد از دو ساعت سی که کی در
 و اگر بی سی که ریزند بعد از چهار ساعت خمر کی در دو
 اگر آب وی باد و به مهمل بیاشامند بلغم بی و ن
 آورد و اصحاب نفرس و مفاصل را سود دهند
 و چون در ده درم آب وی نیم درم غار بقول حل
 کشد خلطهای غلیظ لنج بیرون آورد و وی مح
 ق دم بود و مؤلد نفخ و کموس وی بد بود و مصلح
 وی سی که بود و خمدل و اصل وی معده را بد بود و
 مغاثی و مصلح آن رت غوره باشی آب اتیج بود سلق
 جایی سلق بی است و بیخ آنی احلیمون خوانند

وان جلناشت بیارسی ازادر و خوانند و سلمت
 نیز گویند و طبیعت آن گرم و تنی بود بی نقرس و مقا
 صل ضما د کردن عظیم نافع بود و جهت سیوف بلغمی
 بانبات سفوف سازند بغایت مجرب بود و ص
 صفت وی در باب حاد رحماص بی کفته شد
 سلق الماء جار النهر است و کفته شد سلق بی بی
 سلق جبلی است و آن نوعی از حماص است و کفته شد
 در حاسلت بیارسی جو بی پنه گویند و بیونانی طی
 غیس و آن مانند کندی بود بی پوست و در صفت
 شعیر کفته شود سلیخه فیا خوانند پوست در
 حتی است که انی اسلیخه خوانند و سلیخه بی بد آن
 سبب گویند و آن انواع است نیکوترین وی الیست که
 سیخ بود و سببی در طعم وی اندک تلخی بود و عفو
 صنی تمام چون بهشکنند مانند ریوند تلخی بود و قصه
 شش و بی دراز بود و سوراخ وی تنگ و مانند قو

پیچیده

پیچیده بود و آنچه سیاه بود بد باشد و آنچه رقیق
 بود گسلا بود که بغلیط سلیخه فی و شدند و صفت
 آن در کاف کفته شود و گویند نوعی از سلیخه هست
 که ملحق بود بد رحمتی و آن نیکو بود و طبیعت سلیخه
 گرم و خشک است در درجه سیم محلل ریاح غلیظ
 بود و مقوی اعضا و حیض بستر بکشد و بول براند
 و اگر بادار و بای چشم خلط کنند نیز بی چشم زیاده
 کند و درد سینه و پهلوها که تولد کند از اخلاط لرج
 یا از ریاحی غلیظ سودمند بود و مسهل نفث دم
 بود و شرب وی جهت معده و جگر سود دهد و چون
 دود کنند بدان رحم را پاک گردانند از رطوبات فا
 سد عفن و بوی آن نیکو گرداند و چون با عمل سیا
 مینند بی طوبیت لبنی که بی روی باشد بیند
 ند زایل کند و گزیدگی افعیه را نافع بود و چون سیا
 شامند مجموع و درمهای گرم که عارض شود در اندرون

و در دگروده را بغایت سودمند بود و سده بکتاب بدو چیه
زند و سیده بنید از دو بشیم بیرون آورد و مقدار
ستعل از وی تا یکدرم بود و گویند مضر است با معاو
مصلح وی کثیر بود و چیه بن ماسویه گویند بد آن نیم
وزن آن دار چینی بود سلیط زیت است و کفته
شد سیلیم شلیم است و کفته شود سیلیم الحیم پوست
مار بود و نیکوترین آن پوست مار نی بود که لون آن سفید
بود و ارسا سیوس گویند و خشک بود و بغایت
محفف بود اگر کبشی آب به پیزند و در گوش چکانند در
گوش را عظیم سودمند بود و اگر بدان مضمضه کنند
درد دندان را نافع بود و در دار و با و رحم خلط کردن
سود دهد خاصه چون خشک کنند و سحق کنند
و بعل یا شراب در چشم کشند تیزی چشم زیاده
کند و اگر در سی که خوب استند و به پیزند و بدان مضمضه
کنند درد دندان را عظیم سودمند و اگر با و در گوش

پترو

بدان مضمضه کنند همین عمل کنند و اگر بسوزانند و بر
داء الثعلب لطوخ کنند موی بی و باند و اگر مقدار یکدرم
از وی بآب خنیا کبش کنند و بمالند و بخورند تا لیل
تا ایل کنند و اگر مقدار یکدرم پاره پاره کنند و بادو
درم آرد جو بیشتند و در زیر آتش دفن کنند تا
بخنه کی دد و بخرد صاحب بواسیر دهند خواه ظاهری
و خواه باطنی بغایت سودمند بود و اگر در زیت اند
زند و چند روز در آفتاب گرم بپاویزند سودمند
جهت غلط اجفان را و رمض و رجهای که در جفون
پیدا شود کل کردن و اگر در زیت بپزند و اگر در زیت
بپزند و از آن موم روغنی سازند نافع بود جهت
شقاق لبان و مقعد و چون در آتش بخور کنند
مار بکیرند از آن موضع و چون بی و رک زن حامله
بتند آسان بیاید یا چه در شکم وی سیده بیرون
آرد و بخربیت و چون در زیت بجوشانند و در گوش

چکانند درد کوش که از سردی باشد وریش ان و ماده
 که از وی روانه بود سود دهد سلوی سیمانی است
 و گفته شود سلوی جوی خوانند و ان مایه است در
 نیل مصر و صفت ان هم در باب سمک گفته شود
 سلفات بیارسی سنگ پشت کونید و بیشتر از
 لاک پشت خون سنگ پشت در بایسی چون بیاشا
 متد بشراب و بنیر یا به حتی کوش و کون سودمند بود
 جهت کنی بدکی جانوران و کسی که صفد و خورده و هر تن
 که خورده باشد و زهر سنگ پشت چون در بینی
 مصر و چکانند نافع بود و جهت ریشهای بد که عارض
 درد بان کودکان که انی قلاع خوانند زایل کند و بیضه
 وی سیوفه بچکان را نافع بود و سنگ پشت در بایسی
 را الکی بسوزانند تا سفید کی دد و باروغن کاو سحوق
 کنند و بر چیزی طلا کنند و بر سیطان ریش شده
 نهند چنگ ان پاک کند و گوشت بی و پاند و دیگو
 عود نکند

آجای

عود نکند و مجموع ریشهای کهن و سوختگی آتش زایل
 کند و شریف گوید سنگ پشت سه نوعست بحری و نهی
 و بی و چون سنگ پشت بحری را بکشند و هر چه در
 شکم او بود بیرون آورند و بر آب بسوزانند و خاکستر ان
 با اندکی فلفل بیاورند و با غسل بپوشند و معلول با باد
 و شبانگاه مقدار ملعقه بدهند و ملعقه از معجون چها
 مثقال باشد و از ادویه دو درم و نیم سودمند بود در بوا
 و لهث را و چون خون سنگ پشت بحری با رد جو و عمل
 بپوشند و مانند فلفل حبها سازند و مصر و از ان هر
 روز بناشتا و هر شبانگاه بخورد عجایب نافع بود و چون
 خون سنگ پشت در دست و پای بمالند درد مقامل
 و نفرس را سود دارد خاصه چون پیای بمالند و چون
 پیسه وی در تشنج و کنیز بمالند سود دارد و چون گوشه
 وی چون بخورند همین عمل کند و چون با چند بیدستر
 حقه کنند تشنج را بغایت کمال مفید بود و چون سندر

پشت در بایستی بسوزانند و خاکستر آن با سفید حتم
می طلا کنند بر شقاق خاصه شقاق با پها شفا بخشد
و زایل کند و گویند چون سوخته وی بود یکی که جوشا
بود نهند از جوش ساکن شود و گویند چون بیاوین
ند بی سی مصرع صیغ وی ساکن شود و صاحب
فلاحه گوید اگر در موضع تلرک بسیار بار دوزیان دهد
بگیرند سنگ پشت را و از کوبه بنی بدارند و دستها
و پاهای وی در هوا بکند و همچنان رها کنند دیگر
تلرک در آن موضع نیارد و این زهر گوید زهر وی چون
خشک کنند و بعد که دودند بد باشد سحر کنند
و در چشم کنند سودمند بود جهت نترول آب و ما
سی چوبه گوید سودمند بود جهت سفیدی چشم و
نترول آب و گویند چون بپزند بآب و کود کان را که فتق
بود در آن نشیند سودمند بود سلسله نیون دختی
است که بالای وی سه کی از زمین بمده باشد و کل

سیخ

سیخ دارد بعد از آن تا دانه کند مقل رکشیری و آن بنا
ت و حب وی جهت کنی یک کی مار و مجموع کنی ند کان زهر
دار سودمند بود و چون بپاشانند سینه و حلق را از
خشونت پاک کند و او از رانیکو بود و سلاحه بول بی کو
هی است که بهنگام تهیه بی سنگ کیده باشند و سنگ پناه
شده باشد مانند قیر بود تنک و در او به استعمال کنند
که جذام را سود دهد سلمه شوی که قبطیه است و گفته
شود سماق تمتم است و طمطم گویند و عرب بهما
قالت باغبین خوانند و نیکوترین وی تان سیخ بود
و طبیعت آن سیخ و خشک بود در دوم و خشک بود
در اول و در سیم و بغایت قابض بود و منع تی فم
بکنند ناجدی که بعضی گویند که اگر از خود بپاویزند
عین عمل کند و قوه ورق وی قابض بود باشند اقا قیا
و طبیح ورق وی موی را سیاه گرداند و بدان حقنه
کردن قیحه معار را سود دهد و خوردن و در آن نشستن

منبر و اگر در گوش چکانند چو یک که از گوش روانه بود به بند
و در قخشک وی چون آب به پزند تا بقوام عالی
مانند حوض بود در عمل و فعل و غریزی که هم چنین
کنند همین سبیل بود و موافق بود چون در طعام اندا
زند جهت کسی که اسهال مزمن و قوی و امعاء آشفته شد
چون آب ضماد منع قوی و حرم و ورم از خف سی کشند
و چون بلع بیامیزند خشونت اجفانی نافع بود و قطع
سیلان رطوبات سفید از رحم بکند و بواسیر را از ابل کند
چون با فحم چوب بلوط سحق کرده بی بواسیر نهند و نفع
وی چون به پزند تا غلیظ شود فعل وی نیکوتر بود از فعل
غریز و قطع و صمغ وی چون بی سوراخ دندان نهند در دس
کن کند و چون به پزند و آب وی بی وی ریزند تورم نکند
و دازی گوید چون سماق بشیاب قابض بیاشامند
قطع اسهال و تری دم از رحم بکند و کثر بول را نافع
بود و بعضی گویند که به بند در صوفی رنگ سیخ و

بی کسی

بی کسی که خون از وی روانه بود از هر موضعی که بود بیا
و پزند قطع خون بکند و این ماستویه گوید اشتها
طعام باز دید کند بخصی که دارد و طبیعت به
بند و بفعوضی که دارد و اسهال صفراوی که مزمن
شده باشد سود دهد چون بخزند یا بدان صبع کشند
و اگر با گوشت دراج یا میغ به پزند شکم سخت دارد
و اگر به معده و شکم ضماد کنند همین سبیل و چون
بیان کنند شکم زیاده تی به بند و چون در کلاب
خوب باشند و از آن کلاب در چشم کشند سود
مند بود که اینی در ابتدا و در چشم که از گری می بود
یا ماده و حدقه را قوی دهد و سولق وی شکم
به بند و معده را سود دهد و بیجان صفرا و الهام
لانی و اسحاق بت عمران گوید که در چشم کشند
از نقیص وی سلاق و سوزش چشم و خارش آن را
بل کنند و اگر کسی که فی دایم کند و هیچ در معده

وی قرار نگیرد از طعام و نه از شراب سماق و لیون چون بگو
 بند جیش و باب سید بیاشامندی باز دارد و سماع دبا
 غ معده بود و مقوی آن و تشنگی بنشانند و غشیان صفرا
 وی ساکن کند و سحر اسودد و دزد و سنا ریا را بداند
 حقنه کی دن و سیلان رحم و بواسیر با بغایت نافع بود
 و شریف گوید الی به بنی نده درم در هفتاد درم آب تاقه
 وی باب دهد بعد از آن خوی و پاک در آن آب فی و بریزد
 و بر چشمی که جوی بود واکله و سلاق و نکمید کنند آنها
 نافع بود و مجرب و چون ^{تحت} العضو محرق و سحر یا
 الحدرید اما باید شدن بکیرند تنها باب سید قطع
 سیلان خون آن هر موضعی که باشد بکنند و اگر در چشم
 محدود بچکانند چون سحر شده باشد این باشند
 از آنکه آید در چشم وی بیاید و چو لکمی سماق با کلاب مضفه
 قلاع را زایل کند و ورق وی هم چنین چون ضماد کنند
 بی شکم بچکان طبیعت ایشان به بندد و چون ورق وی

به نرند

به نرند و عصا و وی بکیرند چنانچه غلیظ بود قوه اعضا
 بدید و در منع ماده از چشمها بغایت کمال سودمند بود
 و چون حل کنند در آب لسان الحمل و طلا کنند بر ریشها
 ی بلبید هر چه بود خشک گرداند و چون ضماد کنند بی نافع
 و بن قضیب سودمند بود و سلسل البول که سبب آن
 استرخا بود و سماق مفرد بکسر سید و مصحح آن مصطکی
 بود سمسق مسغیت و در اذان الفار گفته شود و
 صفت آن سمین جوی گوشت نیکوترین آن بود که از
 حیوان مکمل و طبیعت آن گرم و تر بود شکم بی اندو
 زود هضم شود و باه و از یاده کند و غذای بد دهد بلغمی
 مطفی طعام و زود مستحیل شود بد خانی و میاری
 اولی آن بود که اندک خوردند بقدر آنکه لذتی دهد و مصحح
 وی لیمونیک بود و زنجبیل و راسن محلل سمسق
 بسیار سی کجند گویند به تر است وی آن بود که تازه و بزرگ
 ک حب بود و جیم وی اقوی بود و از روغن وی طبیعت

کم است در میان درجه اول و ثانی است در آخیان و کونین در دم
ملین بود و محلل خوبی که بسته بود و اشی کبودی که از ضعیفی حادث
شود و نافع بود جهت شقاق پایها و خوشبختی که در بدن پرا
شود و بی اعصاب ضما دکن محلل غلظ ان بود و بی و در نهان
و سوختگی آتش ضما دکن سود دهد و نفیع سمسم حیض
بی اندوچم بیندازد و چون مقشر کرده بیان کنند غذای صا
ح بدید و فربهای آورد چون هضم شود در معده فیهی آورد
نیکو و صا و لغوی و بی میضهای سینه و شش و سی فی
نافع بود و خوبی که از وی متولد شود و توسط بود در نگی
و بدی و وی مسکن جوفی و لدغی بود که در معده عارض شود
از خلطی غلیظ یا از شیب شواب یا از داری و کم و وی متی
را بیفزاید و باده را زیادت کند و گنیدگی مار را سود دهد
و اگر باند رکنان بخورند قوه بیهی باده را زیاده کند و
مقدار ماخوذ از وی پنج درم بود و معده را بد بود و بوی دهان
بد کند و بی صنی معده بود و غشایان و تشنگی آورد و متولد

خلطی

خلطی غلیظ باشد و بطی الهضم اولی ان بود که بیان کند
بیان کردنی سبک و با عمل بخورند و جالینوس گوید بدل
وی در غلیظ خاصه بزرگن ان بود و اگر و بی انچنان خام
بخورند و قدی ابکا در قیق بی سی ان بیاشامند زود بگذ
رد و اگر بطبیع ورق وی موی آبش نیند نم که اندود راز
کند سمور نمون سمونیون نیز گویند و ان کی فس بی
است و صفت انواع کی فس در کاف گفته شود سمقین
سمسق است و گفته شد سمسق بی جیام سنگ است
و گفته شد سما قیل سماق است و گفته شد سمنه
در حاکفته شد صفت حب ان سم الحمار دقلی و
و گفته شد سم الفار اهل عراق تیاب الها لک خوا
نند و اهل اندلس زرنج الفار گویند و ان شک است
و گفته شود سم الها لسمک ما نیز هرج است و گفته شود
سمن بیارسی روغن کا و گو سفند خوانند و فعل وی مانند
زرد بود و در انضاج و ارخا و تلین اقوی بود از وی و طبیعه

و تری

وی گویم بود در اول و حیات وی بیشتر بود از زبد و خو
زی گوید روغن کاو منع سم افعی بکند و رها نکند که بدل
رسد و رازی گوید شخصی را در بادیه افعی بگریزد و
روغن کاو که من بیاشامید هیچ ضرری بوی نمی رسد
و روغن چند آنکه زیادت نمی کهن می گردد و حیات
وی زیاده گردد و قوه جلاء وی حکم تی و شیخ الی یس
گوید منضج و محلل بود و بیشتر فعل وی در بدنهای تنگی
میان بود نه تنی اجزای محکم و منضج و رمهای بود خاصه
ورم بن گوش و خاصه از آن کودکان و زنان و سینه را
نرم گرداند و حیات وی زیاده گردد و قوه جلاء وی
منضج و ضوی که در وی باشد که خاصه باشکری و بادام تلخ
ویم شکم به بندد ویم می اند و وی تی یا ق زهرهای بود که خود
باشند و شریف گویند چون باب خاک تر حقه کنند
حی را و قیحه امعا را نافع بود و چون بی جنب نهند و بی
دیان حیاحتی که خواهند سیان یا زیم نیاید منع گوشت

رستن

99

رستن بکند و سیان حیاحت فی الخ کی دانی و چون حنا
بر روغن کاو که من بسی شدند و بر جیب کهن طلا کنند زایل کند
و چون بیاشامند از وی مقدار ده درم باینج درم شکر پول
بر اند در حال و این بحر است و چون بفرزجه بخورد بی کدریش
رحم را سودمند بود و چون بی مقدار مالند بواسیر را
سودمند بود و چون خلط کنند ده درم از وی باشد
درم آب انار و وسطار یا رافع بود بغایت و چون بی
چشم طلا کنند صلایت آن زایل کنند و چون بازیت
بیامیزند و طلا کنند بی اجفانی که جیب داشته باشد
سودمند بود و چون در چشم کشند یاب غلب الغلب
نافع بود جهت ضیای چشم و ورم آن و درد گوشها را
سودمند بود و چون بناشتا لعوق کنند سی فم خشک
را تی گرداند و نافع بود و اولی آن بود که کسی که علته
باطنی داشته باشد اجتناب نماید از وی و چون
روغن بر وی طلا کنند هفت شب و بر آن خفیند

روی را پاک گردانند و حسن و بی زیادت کنند و جلا سی نمائند
بدین وزن همین عمل کنند در طلای روی سیمون
سمنه است و گفته شد و هر تنی کبیری که بدن را فریاد کند
انرا سمنه خوانند ثمن و کاشیر خوانند و آن ورد
الابيض است بسیار سی کل سفید گویند و در صفت
ورد گفته شود سماروغ فطر است و گفته شود سمد
بپارسی مای خوانند و بعضی بقیاس بعضی کم بود
نیم کوب و مار مای منی بیفزاید و پیله که ده نیز و نیکوتر
بن مای صغری بود که پوست و بی رقیق بود و قلوبس
وی کوچک بود و متوسط بود در خردی و بتری و فی بی
ولاغری و سهیو نداشته باشد و لذیذ بود و قاصدا
ضلترین انواع آن شیوط بود و بانی پس بی شیوط
در فیاط در دجله بعد ادبیار بود و قاضلترین جا
یکاه ایشان جایگاهی بود که سنگ رینه بود یا رمل و ابهار
روان شیرین و اگر بحری بود افضل آن بود که در لجه بود

وافضل

وافضل آن بود که در لجه بود و افضل آنچه خورند جهت بی
طیب با سفید باج بعد از آن شوی بی طبق و آنچه بی آتش
بیان کرده باشند سبکتر بود بی معده از آنچه بی روغن بود
بان کنند و آنچه در آرد ملوث کرده باشند و بی روغن
بیان بد بود و تشنگی آورد و دی از معده بگذرد و
طبیعت آن مای سید و تنی بود درد و هم باه از یاده کند
خاصه بازی و بدنی را که عرق کند فی به کند و بی قوی
نافع بود جهت زهر پایی که خورده باشند و کزیدگی
نیز و چون دوام کنند بدان کزیدگی مار شاخ دار و سگ
دیوانه سودمند بود و جی بی که انرا سلور خوانند و آن
در تبیل مصر بود و وی قصوص و ریش نه بود و طول
املس بود و سی وی بد رازی مایل بود و دهن وی کشید
بود مانند خیطومی و دیقورینوس کو بی و بی اسلورین
خوانند و چون تازه بود غذا و دهن و شکم بی اند و چون
فک سوده کنند غذا اندک دهن و قصبه شش پاک کند

و در لجه بود و بی روغن بود و بی آتش
و در لجه بود و بی روغن بود و بی آتش
و در لجه بود و بی روغن بود و بی آتش

شش پاک کند و او از صافی کند و اگر گوشت نمک و روی
 کوفته ضماد کنند از بیرون بی سلی انی بیرون آورد از غن
 گوشت و طبخ نمک و روی چون در آن نشینند در اول
 علت قیحه انعار موافق بود سبب جذب مواد که
 بظاهر بدن آورد و چون بدن حقیقه کنند عرق ان
 زایل کند و اگر بچنان که گفته شد ضماد کنند بی فضول
 و زجاج از بدن بیرون آورند بقوت جاذبه و خوردن
 وی مؤثر بلغم غلیظ لیمو بود و چون تازه بخورند غذایی
 فاسد بود و اگر ادمان خوردن وی کنند بی صل آورد سبب
 بسیاری رطوبتی و لینی و جستی که در وی بود مگر آنکه نمک
 کنند و بسی که خورند بقوه نمک قطع فضول وی بکنند
 و پاک گردانند و انواع ماهی مؤثر بلغم لیمو ماهی باشند
 و منی خبی اعصاب و موافق نبود الا بمعدده کمی و شکر
 آورد و مصالح آن مثلث بود با عمل بسیار که عمل وی
 کم کنند و لطیف و زود بیرون آورد و جالینوس
 گوید

گوید دشخوار ری دشخوار هضم شود و دشخوار خون
 از وی متولد شود و چون متولد شود علو از لینی و جاه
 بود و بلغمهای غلیظ بدن از وی حاصل شود و از آن بلغم
 میضهای غلیظ متولد شود و ماهی که سی شده باشد
 و در موضع نمناک نهاده باشند از خوردن وی همان
 عارض شود که از خوردن فطر و ماهی آنچه نمک سوده بود
 نیکوترین آن بود که کهن نباشد و نریذیک بود که نمک
 کیده باشند و اولی آن بود که آب بجوشانند و بعد از آن
 در آن اندازند و به پزند و طبیعت ماهی شور گرم و خشک
 بود و سی وی نافع جهت ورم ملازه و شقاق معده و سی
 ماهی شور که آنی اسما ریسی گویند چون بسوزانند و بی
 کنیید کی سکه یوانه و بی کنیید کی عقیق نمک سود دهد
 و گوشت وی چون بخورند تمین خاصیت دهد و ماهی شور
 بلغم بکند زانند و بهی سیه آورد و تشنگی بیشتر از ماهی
 تازه آورد و مصالح وی آن بود که بسی که و صغری و کمی و یا معل

کرده باشند و بعد از آن حلو و روغن خورند و سود می
چفتاید که ماهی خورد و معده بلغنی یا مضر بود بغایت
و ادمان خوردن آن میضه های بند در اعصاب و دماغ
پیدا کند و اولی آن بود که اگر ادمان خوردن وی کنند
بر روغن کدکان و روغن زیت بیان کنند و غفل خورد
کوفته بی آن افشانند و بخورد و بعد از آن رنجبیل بویا
و شویب حنفی حکم و آب خورد چند آنکه تواند و اگر اتفاق
ق آب افتد تمدد در معده پیدا کند و قی آورد و شکم بر آن
بود که آب خورد الا مکرر روزی که عزم قی کردن داشته باشد
و اگر بخورد اتفاق قی نیفتد بعد از آن داروی مسهل بسیار
مند تا از معده و بدن بیرون آید و الا گنج زجاج از وی متولد
شود بسیار و آن سبب قی لجز سخت و فالج و سکته گردد و مصلح
وی عمل بود که از عقب وی بخورند بلغم را بی و آید و تغیر در
مزاج آن پیدا کند و سی که نیز موافق بود در اصلاح و سبک ملوح
مقود نیکوترین آن بود که تر و فنی به بود و وی آنک سود کنند و در

سی که نهند

بلغم

و در سی که نهند و کشتن خشک اضافه کنند و طبیعت
آن سرد و خشک بود اشتهای غذا پیدا آورد و تشنگی
کثیر از غلبه و کند از تازه بیان کرده و وی بد بود و عرق
آن سوداوی مزاج و مصلح وی آنج می یابد و سبک
مکمل نیکوترین آن که بهار یابد و آن اش سی که است و اولی
آن بود که بسر که بخورشانند یا شراب و کمر فوس و زعفران بعد
از آن ماهی را شویب کنند و در آن اندازند و به پزند چند آنکه عمل
مهر شود و لذت وی باقی بود و باید که بعد از آن صید
کرده باشند زمانی را بکشد چند متغیر شود و تباه
گردد و طبیعت آن سود بود و معتدل بود در رطوبت
جگر کرم را نافع بود و بی قان و تنه های صفر او و
باصی و مضی بود و مصلح وی فالوذج بود سبک صید
و در شام سبک التی که خوانند و شویب کوبید
وی در چشم بود نزدیک بمدینه صید آن زمین شام
و وی مانند وزلی کوچک بود و در زمان بهار

صید کنند و در هیچ فصل دیگر نتوانند کید آلهه‌ها را که وقت
 بیجان ایشان باشد و بسیار حیوانات ایشان و نیکوتر
 بنی بود و مادام که زنده باشد فیوق کیدنی و ماده و چون
 می‌دوختک شد علامت وی پنهان شد و چون صید
 کردند نمک سود کنند و خشک کنند و چون استعمال
 کنند نیم درم از وی سحق کنند و بی شراب سفید
 کنند و بیاشامند و اگر در طعام کنند شاید و بخند
 و شهوة جماعت بیانکزد و نعوظ بی‌ودی آورد و بعضی
 گویند فیوق میان نی و ماده آن بود که نیانی اسی کوچک و بدن
 دراز بود و این جمیع گوید در کتاب ارشاد نیکوتری آن بود
 که بعد از شتصیف شهر سیاط صید کنند و نیان مهیج
 باده بود می‌دانی او ماده آن مهیج باده بود زنان را و بی‌سبب
 نیم برشته کنند و بخورند سمانی شریف گوید می‌غسیت
 که از دریا خیزد و بی‌افشیل می‌خوانند بدان سبب
 که چون او از رعد بشنود بمیرد و زهره وی چون لغو
 کنند

کنند صی را سود دهد و خون وی چون در گوش چکانند رد
 گوش را بیل کند و چون بخورند و ادمان اکل وی کنند دل
 سخت نمی‌کند و گویند این خاصیت در دل وی است
 و بس و این زهر در خواص گوید سی‌کین وی مطلق بسی‌کین
 کنجشک مانند بشکل نه متراج و در مزاج میان کبک و می‌غ
 و وی یجوا غریغ کوچک نیک بود و لطیف بی‌از وی و
 میل بکرمی داشته باشد و کیموس نیکودهد و خوش
 طعام بود نافع بود جهت نزد رستان و ناقه‌ها و گوش
 وی خشک بی‌بی‌اند و بول بی‌اند و صاحب مزاج
 گوید نیکوتری آن بود که مخالیف وی نمی‌بود و طبیعت
 وی گرم و خشک بود مفاصل سی در اسود دهد و شیخ
 الی‌تیس گوید خوردن گوشت وی باشد که تمدد و شیخ
 بیدار کند چون خنوق خورده باشد بیک رجوع
 وی این قوه هست و ظن آن بود که ضرب‌وق خورده بود
 بمشاکستی که میان ایشان است و مصحح وی آن بود

که بسی که و کشین بزنند و بیشتر از بی و بی از و متی خوانند سمو
جانور است که در تنگستان بسیار بود و کمی و خشک با
شد و سخت و بی زباده از همه حیوانی سبعی بود و پوست
زود تغییر پذیرد از بهی انک دباعه وی نه چنان که همه پستانها
بود و صاحب سهاج گوید وی و دلق نئی یک یک بیکر باشند
سختن و محفف بود و پوشیدن وی پیران و سدی
می اچان را سودمند بود و غیر وی گویند پوشیدن سوز
سینه و کمی ده را نیکو بود سنا و مکی بدل وی سادج
بود سنا و مکی نیکوترین آن حجازی بود که یک وی بطی
یقہ یک مورد بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در
اول مهل میوه صفر و میوه سود او بلغم بود و عوض در
مفاصل که حادث شود از اخلاط میوه صفر و بلغم سود
بود و شنبی بی از وی در مطبوخ از چهار درم تا هفت درم
بود و الی گرفته وی مستعمل کنند تا سه درم شاید و دیقور
ینوس گوید سودمند بود پیمان سود او مهمل بود مهمل

محکم

محکم و قوه بدن بدید و اسحاق گوید از قول فولس که وی سود
مند بود جهت و سواس سود او بی و شقاق که درد سته پید
شود و تشنج عضله را نافع بود و داء الثعلب و داء الحبه و
شیش که در بدن پیدا شود و صداع که پس را نافع بود و جگر
و حکم و شنبی ها و صی را سودمند بود و شنبی فک گوید چون
بازیت اتفاق بینند و از آن بیاشامند درد پشت و ورکن
را سودمند بود و خلط خام بیرون آورد و گویند مصلح بنفشه
است و اسحاق گوید مضر است بمشانه و مصلح بلیله زرد بود
و در مطبوخ صالح تی بود که مد قوق و ورق وی چون یا
حتا بیامینند موی سیاه کند و ورق مستعمل بود
سنگدان در قوائض گفته شود سنبل صاحب جامع گو
ید سه نوع است هندی و روسی و حبلی و سنبل الطیب هندی بود
و سنبل العضا فیروز کوه و روسی را نار دین اقلیطی گویند
و در نون گفته شود و نیکوترین آن سوری بود تازه سبک خو
شبوئی همچون سعد و اشقر بود و خوشه وی کوچک بود و محفف

زبان بود و بوی خوش وی درد بان درنگ کند چون بخایند
 وان از کوهی خیزد که از آن طرف سوریاست و از طرف
 بکرینند و آنچه بندی بودانی اغیظیطس خوانند و این اسم
 مستق از اسم نهی بحری است که بجانب کوه غیظیطس می رود
 و نزدیک آن روید و وی در قوه ضعیف تر از سوری بود
 بسبب رطوبتی که در موضع رستن وی است و خوشه وی
 درازتر و بزرگتر بود جالینوس گوید سنبل الطیب کم
 بود در اول و خشک بود درد ویم و کوبند در سیم و وی
 مفتح و محلل بود و اولی آن بود که چون استعمال خواهند کرد
 در بیخ وی مانند کل حزری بود آن خاک وی بکینند و آن
 خاک جهت دست شستن نیکی بود و خوشبوی و بعد
 ازین سنبل استعمال کنند و زرد روی منع عرق بکنند و وی
 جگر را نافع بود و فم معده را چون بیا شامند و چون از سیرین
 ضما دکنند و محلل او رام بود و مقوی دماغ و اگر در کله ها کنند
 موی آبی و یاند و نافع بود جهت خفقان و چون باب سدی بیا

شامند

شامند و چون از سر غشیان را ساکن و بول بیاند و شکم
 به بندد و چون فرزچه از وی بازند وزن بخود بکیرد
 قطع نشف بکنند و رطوباتی که روانه بود از ریش ها و خند
 کدی اند و چون به پزند باب وزن تکمید کنند و در آب ان نشیند
 ورم کمی که حادث شده باشد درد رحم زایل کند و سینه
 و شش را پاک کند و بی قانی نافع بود و سده جگر
 و معده بکشد و قوه هضم وید و بدید و مسخن ایشان
 بود و همه اعطاء لون را نیکی کند و اند و ضیق النفس را زایل
 کند و استسقاء طی را بغایت سود دهد و ممسک طبیعت
 بود و قوی بلغمی باز دارد و محلل ریاحی بود که متولد شود در
 معده و مقوی فعل قوه ماسکه بود در سیرین معده بدن
 مجموع و سده که در سیرین بکشد و بوی دهن خوش کند و
 درد سیرین را سود دهد و مقلد را خود از وی بکیرد و بود
 و کوبند مضرب بود بکرده و مصلح وی کثیر بود و جالینوس
 گوید بدلان از خمر خوشبوی بود بوزن آن و کوبند بدلان

ساج بود سنبلیله ی صاحب منہاج کوید بدستی که
 ان دار ششوعان است و خلافت سنبلیله ی سنبلیله
 الطیب است و گفته شد دار ششوعان هم گفته شد ردال
 سنبلیله کون است و گفته شود سنبلیله الکلب صلاه
 حب جامع کوید ثمر شجر درد آراست که معروف است با
 العصاب فیرو سو کرده است درد آراستی اسفیدلاست
 و بعضی شجر البوق السنته العصاب فیرو در حسیست که پیاری
 انی ایتواخوانند و سنبلیله الکلب بهاروی است و غن
 سندروس جهت بواسیر یک دفع بواسیر یسوی الله
 انعالی علی عالیقدر باید رسل ماشافی یا شفی سندروس
 صمغی زرد است مانند کمر بالکن سست تازوی بود و
 دروی اندکی تلخی بود و طبیعت وی صاحب منہاج کوید
 گرم و خشک بود درد ویم و دروی قبضی بود و صاحب منہا
 ج کواز قول این ماستویه که گرم و خشک بود در اول خونریز به بند
 و بواسیر اسود دهد چون بیاشامند و قطع فظول بلفم

از نعد

از نعد و امعا بکند و کمرها و حب القرع را بکند و بود
 بود جهت استرخاء عصب که حادث شود از افراط سبوت
 و رطوبت و امتلا و اگر روغن وی در ناصور بمالند خشک
 کیواند و دخان وی همین عمل کند خاصه در جوی احتیای که
 در اسفل بود و نی که رانافع بود و اگر خورده کی ده بی جیاحت
 افتانند خشک کی داند و چون بیامزند یا روغن کل
 چند آنکه غلیظ شود شقاق منی من که در گوشت دست
 پای پیداشده باشد بمالند بغایت نافع بود و حه
 خفقان و وسواس و ربوا که از تی ی بود و سیر
 و اسهال منی من را عظیم نافع بود و چون با ماء العسل
 بیاشامند حریق و بول بیاند و چون در چشم چکا
 نند جلایی تمام بد بدن عجیب و چون بیاشامند
 خون از هر موضع که باشد به بندند و دود و خان و نی
 و زکام را بغایت سودمند بود و جهت درد دندان
 بغایت نافع بود و معتدل تی از وی نبود در این باب

و مانند که با بود در قوه در ر بودن گاه و در وی قوتی بود
 که بدن را بقایت لاغر کنند چون هر روز از وی قدری
 با سکنجین بیاشامند سنگ زخم حجامت است و
 گفته شد سند و قس سیخست و گفته شد سخن
 ز جعفر است و گفته شد سباج ارسطوطالیسکی
 بد طبع مجروری سی دی بود در دوعم و خشک بود در سیم و معدن
 وی در جی ای در پاء چین بود و در وی جلاسی عجیب
 و چون با تش بسوزانند و سحق کنند و بر ریشهای و
 شیر پاء عفن که در از کشیده باشد و کهن شده باشد
 بر کنند زایل کنند و سودمند بود جهت استرخاء لسته
 نقاشان در جلاء نکلین با و خواهمی ماست عمل کنند سنج
 کرمی وی کمتر از سمور بود و گویند بقیاس وی سدی تی از
 وی بود و پوشیدن وی محروم می آید را و جوان نی انیکو بود
 و کسی که شرب دایم کند سندن یا درخت بلوط است
 نزدیک اهل شام بی خلاف سندن یا الارض فی اسیر
 است

است گفته شود سندن یا ان عود هندی است و طبیعت
 وی گرم خشک است در سیم نقرس را سود دهد چون
 بیاشامند و بی ان ضما د کنند تور فی و دی انچه
 ی بود گرم و خشک بود بقایت مسخن بود و قایم مقام
 فی و تغلب بود و شی یف گوید چون وی اہم چنان بود
 ند در دیک بکل کی فته تا همچون خاک تر گردد و با سر که بیامیزند
 و طلا کنند پیسه مرغ بی شقاق که در میان انگشتان دست
 پای بود زود زایل کند و غافقی گوید گوشت او گرم و سی
 بود و سودمند بود جهت درد بواسیر و مسخن کرده بود
 و درد پشت را نافع بود سکنجین سکنجین است
 و گفته شد سوبجان در مصر عتکه خوانند و در عراق لعبت
 بی بی و بیونانی فلیقن و بعضی بلبوسا و بعضی ایتما
 رون گویند و بترین وی مصی ی بود که اندرون و بیرون
 وی سفید بود در شکستن صلب بود و انچه سرخ و سیاه
 باشد بد بود و حبش الی الحسن گوید طبیعت وی گرم

است در اول درجه سیم و خشک است در اول درجه دوم
و بعضی گویند خشک است در سیم و گویند سید است درد
ورم و در وی قوی بود که مهل بلغم باشد و خاصیتی که
در وی است تسکین درد مفاصل و تقرس و حذر در بدن
می کند و نافع بود جهت جوی احشای کهن و بی تقرس ضمه
کردن درد ساکن کند در زمان و اگر بسیار ضمه کنند از
وی ورم را صلب گردانند و وی تیاق جمیع مفاصل بود و
قمی گویند ویرا خاصیتی عجیب است در بواسیر باطل چون
سحق کنند و نیم درم از وی با برغن کوسقند کهن بپزند
و به پلنبه پاره بخورد بی کبر در مقعد دوشب نافع بود و
محتاج شب سیم نبود و درد مفاصل الطوخ کردن یا نه
بعضی آنها درد ساکن گردانند و منصوری گویند منی بپزند
ید و محلول گویند سورنجان سفید باه را زباده و صابون
منهاج گویند خاصه باز جلیل و فو تیج و مکون و مقل را بخورد
از وی نیم مثقال بود و شیخ الی تکیس گویند چون جهت

مفاصل

مفاصل خورند ان بود که با کمون و فلفل بیامیزند و این
ابی صلب گویند مهل بلغم خام بود و سودمند بود
جهت درد مفاصل و تقرس و ماده که در ایشان بود
بی اند و پاک گردانند و شیبتی تمام از وی یک مثقال بود یا
قند و اندکی زعفران و چون با ادویه بیامیزند نیم مثقال
ن تا یک درم بود و اسحاق گویند مضر بود یا رتبه و معده
ضعیف را بد بود و مصحح وی کثیر بود یا قند و زعفران
و آنچه سیاه و سیخ بود بغایت مضر بود و اگر با ادویه
مهل بیامیزند ادویه مهل را در معده به بند وانی
عظیم پیدا کند و آن هر دو نوع شاید که استعمال کنند
که در ایشان سمیت هست و بدل سورنجان سفید
بوزن آن تیج بود و دودانک وزن آن اقیمون و
ده یک آن خسی بوق سفید و گویند درد مفاصل بدل
ان بوزن آن ورق حنا بود و نیم وزن آن اقیمون و
ده یک آن سوفطیون خسی الغلب است و گفته شد

نیم مثقال
در مفاصل
و تقرس
و حذر در بدن
می کند

سوری نوعی از داج است و گفته شد سوس منک خوا
 نند بسیار سی کوبند و جالینوس کوبد متفعت در پنج و
 ی است و عصا که آن گفته شود در عین و اصل آن گفته
 شد در الف و طبیعت آن که سوس است کمی خشک است
 و کوبند معتدل است و کوبند سی د است و صاحب منها
 ج کوبد درد جگر نافع بود و مقدار ما خود از وی یک
 مثقال بود و کوبند مضر بود به سرن و مصلح وی ورق
 کل سیخ بود و جهت بوی بغل و عرق آن و بوی پای نیکو
 بود چون استعمال کنند همچنان تازه سوس چهار نوع
 است یکی سفید وانی اذاد خوانند و یکی ازرق وانی اکو
 کوبند و یکی صحرایی وانی الوان رنگ بود از ازرق و زرد
 وانی اسما کون خوانند و بیج ویرایی سیاک کوبند و یکی
 بود وانی خطایی خوانند و قد شاح وی بغایت
 بلند بود و سوس بی و بستانی بود نیکوترین آن اسما
 ن کون بود و طبیعت آن گرم است در اول و معتدل است
 در خشکی

در خشکی در وی تحلیل و تلطیفی بود و کوبند معتدل است
 و کوبند سوس سفید بستانی گرم و خشک است در سیم
 و کوبند در اول و کوبند معتدل است و سوس بی و بی
 و خشکی زیاده بود و جلای دهد و کلف و نمش را سود
 پس و چون روی را بدان بشویند پاک گرداند و جوب
 ریش شده را سود دهد و بستانی فاضلترین ادویه
 بود که جهت سوختگی آب گرم استعمال کنند و درد سرن و
 کوبند کی جانوران را نافع بود خاصه عقرب و بوبیدن
 وی محلل فضلها می دماغ بود و بیج و می مهل زرد اب
 چون بای و محل بیاشامند شی بی از و یک مثقال بود
 و بوبیدن وی مضر بود بدرد که کمی می بود و مصلح وی
 کافور بود و شیخ الی یلیس کوبد سوس از اد طبع وی تنی
 دیکست بنی عفران و حکم وی تنی دیکست بحکم آن لیکن
 در کمی و خشکی کثر از آن بود و از ادویه های قلبی بود
 و بیخ دهه وی بود سواد القضاة عفض است و گفته

شود سواد الهند نوعی از سیلج است وانی سیلج السو
 د خوانند و از ادویه های یاق بود و صفت آن در سیلج
 گفته شود سولان شیخ الیئیس گوید وایی رومی
 است کمی و خشک بود تا چهارم و چون یک حبیب
 سلق سعو ط کنند لقوه را نافع بود سواد الهند
 صاحب جامع گوید کشت بر کشت است و گفته شود
 سودات موغیست که بیارسی دار بی گویند و بیشتر از
 دار تمک و طبیعت آن کمی و خشکست باده را زیادت
 کند و مضی بود بد هاء و در گوشت و ی حدی بود از نه
 آنکه حشرات می خورد و بوی بد دارد و وی بد بود خا
 صه چون لاغز بود سوح نوعی از کف دریاست و
 در موضعها که سنگ بود نمی دیک دریا متولد شود
 و در قوه مانند نمک بود و مانند زهره الملم و لطیفست
 از نمک بود بسیار ملطف و محلل بود سوبق الشعیر
 بیارسی پوست جو گویند و نیکوترین آن بود که معتدل
 بیان شود

بیان کرده شود و خاله آن اندکی بود و وی سردی از
 پوست کندم بود بسیار شکم به بند و چون باب آنا
 ر بسی شدند یا سفوف کنند هم چنان تری معده را خشک
 می داند و قی صفر وی را باز دارد و درد سی را سود دهد
 و غشیان ساکن کند و قوه معده بدد و کمی از وی حو
 با عصیده الحسوا شامیدن سازند یا قدری شیخی
 و غذای اطفال از آن کنند بدن ایشان فیه کنند و
 وی مؤلذ نفیع بود و مصلح وی قند بود سوبق الحنطه
 نیکوترین آن بود که معتدل بیان کرده باشند و طبیعت
 وی کمی خشک است در اول و گویند نیم است و چون
 نقیع وی کنند طبیعت می دد و چون بیاشامند
 حیات بلند ثاند و تطیب حاصل کنند و دی از معده
 بگذرد و کثیر النفع بود اولی آن بود که باب کمی بشوند
 و قند اضافه وی کنند سوبق النبق بیارسی است
 کنار گویند معده را سود دهد و شکم به بند دسوبق التفاح

فی و غشیان که از صفرا بود ساکن کند و معده را قوی
 کند و شکم به بندد و تشنگی بپاشد سوپق القرع طبع
 طعم دارد و سیوف را نافع بود و درد سینه را که از کمی
 بود سود دهد سوپق المی آن سی و خشک بود و
 مکن صفر بود و معده را نافع بود و طبیعت سخت
 دارد و اشتهای طعام باز دید کند سوپق الخرنوب
 الغبیر طبیعت به بندد سینه بسیار سی و کل کوبند و
 تمام نیز خوانند و قاعا و تمام الملک و طبیعت آن گرم
 و خشک است در سیم و وی حشیش میان تغنا و
 بادرنوب و بوی تیز دارد و تخم وی نیز سخی بود و
 مرد و لطیف و محلل باشند فواق و مغص را نافع بود
 و تخم وی چون بیاشامند باشیاب تقطیر البول و سنگ
 مثانه و کیده را سود دهد و مغص و فواق را ساکن کند
 و ورق وی چون بی سی و پیشانی ضما دکنند و در سورا
 سود مند بود و بی کزید کی زینور ضما دکنند سود دهد

و چون

و چون باشیاب بیاشامند فی و غشیان ساکن کند و باقی
 منفعتهای آن در باب نون گفته شود در صفت تمام
 و بدل وی در تحلیل و تلطیف باد روج بود سیاه دارد
 فاشر شین است و گفته شود سیاب بلغت وادی فر
 ی خلل است و گفته شد و کونین بلج است سیارون
 صاحب منہاج آورده است و رازی نیز در حاروی چنین
 گفته است که سیارون خشک چوب ثونی است و
 در وی میاری و قبضی بود طبیعت آن گرم و خشک است
 درد ویم و در وی تحلیلی بود و طبیعت وی معده را سود
 دهد و بول بیاند و صاحب جامع گوید که از سخن
 دیقورید و س و جالینوس روشن میشود که سیار
 سیارون قلفا س است و همو گوید روشن نیست
 حبسیت و جای بحث است سیار صاحب منہاج
 گوید حب القفل است و گفته شد سیرک اراقوا
 ست و گفته شد سیاصیا است و گفته شود سیرو

در انواع سی و نه نافع بود چنان که سی که در انواع آن مصی است
و آب وی حیض براند و طبیح خشک وی چون باند
ری قند بیاشامند نافع بود جهت بهای صفراوی
و شکم براند شاخه بنجر نوعی از انجیر است و نیکوترین انجیرها
انجیر است بسیار سی انجیر و زیری گویند و در تاد در صفت
نیم گفته شد شاخه بنجر دیقوریدوس اخصیص خوا
نده است و جالینوس ویرا قالینوس خوانده است و انی ابو
نانی قالینوس خوانند و معنی دخانی بود و حین در کتاب
خود انی اب قسم خوانند و وی کمان بی بود و وی الی نبی
الحام خوانند و بقله الملک گویند بیشتر از شاه نیم گویند
و در نیاور اتش خوانند و نیکوترین وی آن بود که سبز تا
زه بود و بطعم تلخ بود و ورق آن نیکوتر از قضبان آن بود
و طبیعت آن معتدل بود در حرارت و خشک بود در
درد ویم و گویند سید و خشک است در سیم و گویند سید است
در اول خانی صافی کند بیاشامند جوی و حکم را بغایه

سودده

سودده و بن دندان سخت کند و مقوی معده بود و دایغ
ان سده جگر را بکشد و بول بی اندوختن محی و طبع
نیم دارد و چون آب تی وی هم چنان بیاشامند خلطهای
سوخه و جوی و حکم که سبب آن از خون عفن باشد و
صفراوی سوخته و بلغم عفن بود همه را نافع بود و این خوا
صیت در آب تی وی بود و از وی شیبی از ده درم تا نیم
رطل بغداد بود با قند بی آنکه بچوشاند و شیبی از خشک
وی در طبیح از چهار درم تا ده درم و از جیم وی گرفته و
بیمه تنها از سه درم بود و تخم وی اقوی بود از وی در
فعل و اکو بوزن آن هلیله زرد اضافه کنند شاید و اکو
بسی که به و به پی و رند فی راسا کن کنند و غشیان را بکند
که سبب آن بلغم بود و معده و امعاء از فضول محبت
پاک کند و شیبی کوبید اکو خشیش وی در آب خویا
نند بعد از آن سی و ریش بدلان بپوشند شیبی پاک کند
و بکشد و چون به عصا بهی شدند و در حمام در اعطایا

جرب و حكه زایل کند و چون باب طبع وی مضمضه کنند
 بن دندان سخت کند و حیات دیان و زبان زایل کند
 و چون باب تانه وی باب تمهیدی بمالند و بیاشامند
 جرب و حكه زایل کند و قوه معده بدید و سده جگر
 بکشد و رازی گوید بدل وی در جوب و حیات که نیم
 وزن آن سناء مکی و چهار دانگ وزن آن هلیله زرد بود و
 گویند مضراست به سیرن و مصحح وی هلیله زرد بود شنا
 بلوط قطل خوانند و آن شیرین تر از بلوط بود و قام
 ضلش و خشکی وی کمتر بود و نیکوترین آن بود که رسیده
 و تر بود و طبیعت آن معتدل بود در گرمی و سردی و خشک
 بود در اول و گویند در دوم و گویند در وی حیات بود و
 گویند گرم است در اول و گویند سرد است در دوم و غذا
 بیشتر از حبوب دهن و در وی جلائی دهن و سموم را نافع
 بود و تر خردا و اسهال را که از رطوبات معده بود سود دهد و مثانه
 را نیکو بود و پاک گرداند از اخلاط بد و وی منفع بود و چون بجوشند

در آب

در آب بجوشانند نفع آن کمتر شود و طعم آن لذیذ تر شود ابو
 حریح گوید فریبی آورد و مجرب است در شهر ما اما بطی الهضم
 بود و غذای وی نه محمود بود ادبی و خوراک را نافع بود و
 مصحح وی قند بود و گویند بدل وی بلوط بود و گویند خور
 نوب شاه چینی گویند عصاره کپا هست چینی و گو
 یند و گویند به تحقیق حناء انجاست چون سحق کنند و بسی
 که بسپارند و لوح سازند طبیعت وی سرد و تر بود و
 صداع و ورشهای گرم را سود دهد طلاکدن شاهسفر هم حق
 کی مانی است و گویند نیکوترین آن سعتری بود وانی شاهسفر
 هم کی مانی گویند و ریحان خوانند و طبیعت آن گرم بود در
 اول و خشک بود در دوم و گویند سرد است محلل و فضلاء
 دماغ بود و چون آب سرد بی وی ریزند و بسپارند و ریاح
 را نافع بود و در ورق وی قبضی لطیف بود و سده دماغ
 بکشد و دماغ سرد را از بخار ممتلی کی داند و قلاع را بغایت
 سود دهد و مقوی اعصاب و سینه و شش را از بلغم لجم

پاک گردانند و بید آء الفیل طلا کردن نافع بود و چون با آب
سید بر کنند و بسوین خواب آورد و گویند مصالح وی
نیلوفر بود و ماسر جوهر گویند سودمند بود جهت حیات
و سوختگی و صدمه و خواب آورد شادخ بیارسی شادانه
و بعضی حجرالدّم خوانند و آن انواع است عدسی و جاورسی
و بندی نیکوترین آن عدسی بود که از عدس پهن تر بود بغایت
سیخ بود چنانکه بیای با بل بود مانند کلنجری و چون
بشکنند آن روغن سیخ بود و زود شکن باشد و آنچه
کوچکتر باشد و کمی تر چون در آب بمالند سیخی وی تا
بل گردد و سفید شود و صلیب بود مانند سنگان دو
نوع بد بود و آنرا شادانه می خوانند و شادانه خشتی شادانه
سیخت و نقشه های آن و شادانه بندی جری صلیب است
یک رنگ و شادانه چون شسته باشند کم است اول و خشک
است درد ویم و آنچه شسته باشند و شستن وی
چنان بود که بتانند شادانه خوب و بگویند و بغایت
سحق کنند

سحق کنند و با آب در کاسه دیگر کنند و آب از سیوی بپزند
در کاسه دیگر و آنچه با آب روانه شده باشد نگاه دارد و بگوید
با آب سیوی ریزند و از سر کاسه دیگر بگذرانند و چندان
مکرر کنند که آنچه شادانه بود با آب روانه گردد و در یکجا
نند بعد از آن آن آبها بنهند تا شادانه در ته آب نشیند
آب سیوی و خشک گردانند در وی قبضی سخت بود و
تجفیفی و چون بر گوشت زیاده افتانند بگذرانند و
در شهاب چشم بغایت سود دهد خاصه چون با سقید
تخم مرغ بود و خشتونیت اجفان و ورم کیم آن بغایت تا
فع بودیم با سقید تخم مرغ که حلیم در وی بچته باشد و چون
بایشتر زان خلط کنند و در چشم کشند اشک را که روانه
بود و سوزش آنرا سود دارد چون طلا کنند و چون
با خمیر شامند عسل الیول و پیلان طمٹ و خنوج
منی را نافع بود و منع گوشت زیادت بکند و ریشها و خنوج
ن را قطع کنند و بپزند و صوت چشم نگاه دارد و چون با آب

انارین بیاشامند نفت دم را نافع بود و چون شافیه سازند
و با اقا قیابیا میزنند و در چشم کشند رنجهای چشم و جوی
انرا نافع بود و وی مضر بود معد و احشا و مصح و وی عصا
به زرشک و بدلان نیم وزن آن روی سوخته بود و چهار
دانگ توتیا و شاپور کوبید بدل حجر مقناطیس است و کو
یتد مقناطیس بسوزند شاید پنج بود در عمل شایبانک شا
بایخ دغا بانک نینر کوبید و شاه بانک و سیانج هم کوبید و آن بشفیج
الکلاب است بعربی قسوة الکلاب کوبید و صاحب جا
مع کوبید بی توفاست و همو کوبید شجر ابراهیم است و همو کوبید
از قول غافقی کوبید نوعی از قیصوم است و از قول صاحب
جاری کوبید حیت شبیم بی است و مؤلف کوبید این همه
قوال خلافت است آنچه محققست بشفیج الکلاب است بشیر
زی انرا تسکین خوانند و کمی و خشک است در دیم صی
راسود دهد و قطع آب رفتن از دهن بکند خاصه از دهن کو
دکان و محلل ریا شکر بود و رحمة او قائم مقام می زنجوش

بود شامل

کوچک

بود شامل و شایل نیز خوانند و آن دوا ی هندی است مانند
کاه خشک کوبید و قیت خشن بی کوه مانند بفاع و بقدر ما
نند با فدا ی بود و مؤلف کوبید قول اول صحیح است که آن فا
نند کاه خشک بود و از بند و ستان و بیگستان نیز آرند و
بشیرازی انرا روشنگ خوانند و نمیمی کوبید طبیعت وی
کم خشک بود در اخی در چه سیم مهل کیموسات غلیظ بود
و فالج و لقوه و داء الصرع و ارتعاش و تشک مفاصل و علته
دماغ که از رطوبت غلیظ بود نافع بود و کوبید مهل کیموس است
محتی قه بود و شیبی از وی نیم درم بود تا وزن آن نبات باب
کرم بیاشامند شایب رومی فلفل سفید است و گفته شود
شاد انی شاید پنج است کوبید و گفته شود شبیم نباتیت
که در بستانهای روید و کنار جویها و صحرای و مؤلف کوبید بشیر
زی و بی اکاونتومک و کاو نیطوسک کوبید بدان سبب که چون
کاو و بی بخورد بمیرد و کوسفند و هر چند بخورد هیچ مضرت
بوی نیسد و بهترین وی سبک بود که لون ساق آن بسی خنی

بابل بود و بدنی این انواع آن پارسی بود و صاحب منهای کوم
 یکم است در اول درجه دوم و خشکست در اخیسم
 و چنان این الحین گوید که مست در درجه سیم و خشک
 اخی درجه دوم و وی از جمله بتو عالست و لبن وی کوم و خشکست
 در چهارم و صاحب منهای کوم لبن وی قلع دندان می کنند
 و در دو باید که شیم اصلاح ناکیده استعمال نکنند و اصلاح
 وی چنان کنند که بتانند شیر تازه و شیم ناکوفته هم چنان
 ن در آن خوب است یک شبانه روز و زیاده رها نکنند و
 در آن یک شبانه روز دو نوبت یا سه نوبت شیم را تازه
 کنند که مصلح وی بود بعد از آن در سایه خشک کنند و قدری
 ناکوفته بپا میزند باد و پها مصل که ملائم وی بود مانند انیسون
 و رازبان و مکونی گویانی و تربید و هلیله پس اگر درین ادویهها
 در معنی قبض بود بد رستی که بی خلافت صده شیم بود
 از بهی آنکه درین ادویهها منهای صایح است در تقیع طبایع
 و بعد از آن خلاف آنکه در شیم است از بهی آنکه ملطف

اندر ریحما
 وحده

وحده آن را زایل کند و اگر در معالجه قوی لیس که سبب آن ریحما می
 غلیظ بود و بلفغم مستعمل کنند و خلط کنند با مغل و سبک
 و اشق و سی کین که ک حب سازند و اگر در معالجه او رام شده
 و آب زرد و بلفغم و سودا مستعمل کنند چون از شیرینی و ن
 آورند و خشک کنند در آب کاسنی و آب رازیانه و آب
 عنب الثعلب صافی کرده خوب است شبانه روز بعد از آن
 خشک کنند و قیص سازند یا اندکی غلک بندی و
 صی و تری بد و هلیله بعد از آن دوایی نیکو بود و لبن وی
 شاید که قطعا بپاشا مند البته هیچ نیکی در وی نبود
 و کشنده بود و مقدار شیمی از اصلاح گیده شرح باد
 و پها سی که کفنه شد از دو آنکی تا دو دانگی بحسب قوه
 و صاحب جامع گوید ما بیت شیمی از وی دانگی بود
 فی الجمله مقی بود خاصه بمنزله های کوم و مضرب بود بمغده
 و جگر و باه و منی و عروق سفلی منفری که داند و لبن
 وی دودرم کنند بود و معالجه وی بمسکه و روغن

کاو کنند و مؤلف گوید اگر لیس وی بر قویاوتی و خشک طلا
کنند البته زایل کند و بکرات امتحان کرده شد و لیس
بمجموع بتوعات این خاصیت دارد و بدل وی باز برون
است شربت بشیرانی شود گویند بهترین آن بستر
نازه بود و کل وی شکفته بود سخونه وی میان درجه
دوم تا سیم بود و جفاقه وی میان اول و دوم بود
و اسحاق گوید که کم و خشکست در دوم و وی منضج
اخلاط سی دی بود و مسکن اوجاع و چون تی بود حصار است
وی کسر بود و رطوبتی که در وی بود انصاج وی سخت
تی بود و چون خشک بود تحلیل وی زیاده بود و شربت
منضج و زمره های بود و اگر در زیت بپزند آن روغن محو
محلل و میکن و جمع بود و منضج و زمی که تصفیه نیابد
و خواب آورد و چون شربت بسوزانند که کم و خشک
بود در سیم و خاکستر آن ریشها که حادث شود
در سفلی ذکر و ریشهای که من را چون بدان افتادند

نیکو بود

نیکو بود و اگر بی واسیر که رسته باشد ضما دکنند سود دهد
و مقدار ماخوذ از شربت پنجم درم بود بلغم لنج که در معده بود
و درد سینه و شش را نافع بود و فواق استلاپی و مفصل
نافع بود و شیر را بی اند و عصاره وی درد گوش صفراوی را
سود دهد و رطوبتی که در وی بود خشک گرداند و طبیح و
ی باعل بلغم و صفرا را پاک کند و چون سحق کنند و با
عسل بپزند تا منعقد شود و بر معده بمالند شکم این
ن براند و طبیح وی درد پشت و بادها را نافع بود و لیکن
منجر سر بود و محر و بر موافق نبود و اگر بخند بود بجزند
بعد از آن سکین بین ساده بیاشامند اگر محرومی بود
و طبیح وی درد کیده و مثانه چون از سده بود ریاحی غلیظ
را نافع بود و سنگ مثانه بی براند و ادهان خوردن وی
مضعف چشم بود و مضر بود بمعد و کیده و مثانه و مصلح
وی لیمو بود و گویند مصلح وی عسل بود و صاحب نفوس
یم گوید مصلح دآچینی بود یا قی نفل و بدل وی تخم وی

است شب انواع است وانی از اچ بلور خوانند از کوه فرجیکد
و بفسرد مانند جی اچ از کوه های یمن خیزد لون وی سفید
بود که بنی زرد و قابض بود در وی حموضه بود نیکو تپن
انواع است و انواع آن به یمانی مشهور است و دیقوریدوس
گوید انواع است بسیار است اما آنچه مستعمل است در معالیه
طبی سه نوع است مشفق یمانی بود و طبیعت وی خشک
بود درد ورم و سید بود و کونید کم و خشک بود در سیم و
کونید کمی وی درد دم بود چون یا ادا تپه یا در دسی که نافع
بود جهت تنیف دم از هر موضعی که بود و چون باسی که وعل
مضمضه کنند دندان متحرک را حکم کی داند و چون باعل یا
مینند قلاع را زایل کند و اگر باعصبی الداعی بیامیزند بهنود
سود پس سیلان ماده که از گوش آید نافع بود و چون با ورق
انگور با ماء العسل جویب ریش شده را طلا کنند مواحق
بود و چون با آب بیامیزند جهت حکم و بویص ناحق و دا
حسن و شفاق که از سر تا بود سود دهد و چون بکمر از وی

بایک جنی

بایک جنی و نمک بیامیزند سود مند بود جهت ریشها
بد که منشن شده باشد در اعطا و چون با آب زنت بی
سی مالیند بوسه زایل کند و چون با آب بمالند شیش بکشد
و سوختگی آتش را سود دهد و بی ورم های بلغی نطوخ کردن
نافع بود و در شیب بغل مالیدن کند بغل زایل کند و چون
انگلی از وی به پشم پاره بفهم رحم نهد پیش از آنکه جماع کنند نیکو
بود جهت قطع خون و منع آب ستنی کند و بچه بیرون آورد
و جهت ورم لته و لهات و تعان و نفم و وجع ادرین و وجع
قته ها و انشین بغایت نافع بود و رانی گوید در خواص
وی که در آب تیرم اندازند را ورق و صافی کند در اند
ک زمانی زود و کونید چون شب در شیب جامه خوا
ب کسی نهند که در خواب یا ناک میکند نکند و
خوردن وی مضر بود تلجیدی که کشنده بود و
سوفه سخت پیدا کند و باشد که بل انجامد و در
وای وی بشیر تانه و قند و مکه کنند و بدل وی

نمک طلح بود و نمک سیاه بوزن آن شب الاساکنه و شب
العصفر شب القلی است و در قاف گفته شود شب طبای
ت عصبی الداعی است و گفته شود شب قه خان یو
رکست و گفته شد شبوط نوعی از ماهی و در دجله بغداد
و فرات بسیار بود و زهره وی در دار و پای چشم
استعمال کنند و منفعت وی در باب بین در صفت
سمک گفته شد شباب درخت ماهودانه است گفته شد
شجره خیمه افاد درخت است و گفته شد شجره الله
اهل یندی است بسیار سی دیو دار و خوانند و گویند صو
بی یندی است در دال گفته شد شجره البق در دار است
و گفته شد شجره آله شجره الله است گفته شد شجره الحیا
درخت سی و است و گفته شد در بین و این اسم بدان
نهاده اند که جایگاه مار است شجره باره لبلابیت و
گفته شود شجره رستم زراوند طویل است و گفته شد
شجره موسی غلیق الکلب است و گفته شود شجره الد
التین

التین لوف الکبیر است و گفته شود شجره الخطاطیف عرو
الصفرا است و گفته شود شجره الطحال میمیت الجدی است
و او نباتیست بی درد رحمتی که نذیک او بود پیچید شود و آن
نوعی از خاشاک است و گفته شود شجره الصفادع کبکج است
و گفته شود شجره الدم سجار است و گفته شود شجره ابی
بیم غافقی گوید بنیکشت است و بعضی گویند شاهینج
است و صاحب الفلاحه گوید درخت بیم است که آن مغیلان
است شجره الکف اصابع الصفر است و گفته شد شجره
البهق قنابیری است و گفته شود شجره ابی مالک در دمشق
بون القاف خوانند و آن نباتیست که در موضعهای غنا
ک و در میان نهی پای و در جانه پاک کردن پیچ آن مانند صا
بون است و مؤلف گوید آن نوعی از کلیم شوی است و
صفت آن کلیم شوی در باب الف در اصل المعی طنبیثا گفته
گفته شد و پیچ آن سهل می سودا بود و اسهال بی فوق را
سودمند بود جهت مجموع زحمتهای الجذام شجره الدت در

خت زعفران است و باقی اقوال دیگر که گفته اند همه خلاف است
شجره الدیق درخت سپستان است شجره التیس طریون
است و گفته شود شجره البی اغیث طباق است گفته شود
شجره میم صاحب جامع اقوال مخالف یکدیگر بسیار آورده
است و محقق نگذیده و صاحب منهاج محقق گفته که ان بخور
میم است و آن سه نوع بود یک نوع بومی دهد و نوع بیومی دهد
و بینج آن عطری است گفته شد صفت آن در بخور میم
شجره الفار دهمست و طبیعت آن گرم و خشک بود در
سیم و منفعت آن در غار گفته شود شجره صاحب منهاج
گوید بهترین وی کوچک بود و گوشت وی گرم و خشک بود و
دشخوار رخم شود بصلبیتی دارد و غذای بد بود و خونی
کم و خشک از وی متولد شود و بار و غن بسیار مضرة
گفته اند و صاحب جامع از قول راضی گوید گوشت
وی تنی بود و کمیوس وی بخور بود و زود هضم شود و
فی طبیس روحانی گوید بدست که فاضلترین غذای ا

اصحاب

اصحاب بالبحر لیا بود و بیارسی وی در خوانند و از موفان
خوش اواز بود شحم نیکی تنی پیه ان بود که از حیوان فی پیه
مستعمل گیرند و طبیعت آن گرم و تر بود و مختلف بود بسبب
سبب حیوانی که از وی حاصل شود و رطوبت وی
کثر از سیمین بود از می آنکه چون بکد از نزد وی از وی
بسته شود و گوشت خشکست و دمنده بود جهت خشن
نت حلق لیکن می خشی و معنی و مدخن بود و دفع مضرة
وی بلیمو نیمک و زنجبیل و زاک مجمل کنند شحم البطم
کم تنی از پیه می غ بود و بغایت لطیف چون بموم رو
غن سازند و بی روی بمالند روی را پاک کند و جلا
دهد شحم الدجاج گرمی وی کثر از پیه می غ بود و بغایت
لطیف چون بموم روغن سازند و بی روی مالند روی
را پاک کنند پیه بط و پیه خروس میانه بود و پیه می غ خشن
نت زبان و درد چشم را نافع بود شحم الاوز و اء الغلیب را
سود دهد و شقاق لب و روی را نافع بود شحم الارض

صاحب منهاج گوید قطن است و گفته شود و صاحب
جامع گوید خیط اطمین است و مؤلف گوید خیط اطمین را امعاء
الارض خوانند و آن گفته شود شحم الفیل کم بود و چون
در خود مالند گزند کان بکسر نهند شحم الایل بغایت کم و شحم
راسود دارد و چون لطوح کنند گزند کان بکسر نهند شحم
الاسد کم تری شحمها بود و در طبوب و ی کمتر بود و خشکی
وی زیادت و بقوت تری بود جهت تحلیل او را م غلیظ صلب
شحم الحمار نافع بود جهت اثی بای که در پوست بود و سوزنی
آتش شحم الحمار الوشی بار و غن قسط در دشت داسود
هد که از یاد بود شحم المعنی قابض تری شحمها بود و شحم نیس
تحلیل در وی زیادت بود نافع بود جهت لدغ امعاء و ریش
ان و شحم عین بقوت تری بود از شحم خنزیر از بهر آنکه زود
بسته شود و حفته گردان بدان سیم معایبی و تنخی را تا
فع بود شحم الخنزیر نیکوترین آن بود که از خنزیر نر و جوان
کسرند و در طبوب و ی زیاده از مجموع شحمها بود و فعل وی
نزدیک

نزدیک بنیت بود لیکن تلین و نضج در وی زیادت بود
و گویان آن کمتر از گوی شحم بز و میش بود نافع بود جهت و
رنها و قیحه امعاء ساکن گرداند و نافع بود جهت گزند کی جانو
ران و مقدار ماخود از وی تاسه درم بود و او بی آن بود که عوض
وی پسته بن کنند که قایم مقام وی بود درین زخمها و وی حلی
و گویند بدل شحم الکلب الماء بود شحم البقر کم و خشک
تری از پسته میش و بز بود و متوسط بود میان پسته شتر
بز و بدل وی گویند پسته بط بود و شحم العجل گوی وی
کمتر از شحم معنی بود شحم الذئب لطیف بود بداء الثعلب
راسود دهد و شقاق را که از سر ما بود نافع بود جهت صلی
و و ثی و عقد مفاصل منین و برص راسود مند بود و شوی
یف گوید پسته وی چون در پوست انار کم کنند و با هم چند
زیت بیامیزند بعد از آن بیای و طلا کنند موی را بر و بیاورد
و چون بنام صور مالند نایل کند و اگر پسته وی بنحو کنند
و بر مفاصل مقعد طلا کنند سود مند بود و چون در افتا

در عصب غلیظ مانند مالیدنی نیم تا اعضاء و بی المحورد
 و اعصاب لطیف که اند و در غایت تلین بود و بدل وی
 شحم الکلب بود و این زهر کوید چون بود آء الثعلب مانند
 موی بر و باید و چون در چشم کشند بعد از آنکه موی زیاد
 بر کشیده باشند دیگر نی وید و چون گذاخته کنند و در
 کودک مانند زهر آفتها این باشد و حیرتی عظیم بود و
 بر شحم السمک البحرینی تیزی چشم را زیادت کند و تری
 ل آب را سود دهد و با عمل کشیدن شحم الافعی کم و تیزی
 بود و بیشتر اطباء متفق اند بدانکه منع نی و ل آب میگذرانیم
 و علی ابن عیسی کوید منع موی زیاده که در چشم بود بکند و
 قتی که بکشد و بدان مانند و اسحاق کوید مقدار دو دانگ
 از وی زهر را و کوید کیم بار سود دهد و مضر بود بدل و منع
 مضرت وی بصل الفارمی کند شحم قاوندی قاوند
 کوید و در قاف گفته شود شحم الثعلب درد گوش را سلا
 کن کند چون در روغن سوسن بکند از زهر به پلنه پاره در گو

ش نهند

ش نهند و درد دندان را سود دهد و کوید چون بکند زرد
 و بی تفرس مانند زایل کند و اگر طلا کنند بی خاری یا چوبی و
 در گوشه خانه رها کنند بر آفت بی وی جمع شوند و بی عوث
 بیمار سی کبک را خوانند شحم القماح جالینوس کوید
 بیه وی چون بر گوشت کندی وی نهند در ساعت درد را زایل
 کند شحم الخنظل چون از خنظل آورند بعد از سه ماه قوق
 وی ضعیف شود و منفعت وی در صفت خنظل گفته
 شود شحم المیج خطمی بی است گفته شد شنیار و شنی
 قلی است و گفته شود در قاف شری فی سیون است
 و گفته شود شنی شجر خنظل است و در صفت خنظل
 گفته شد شنی بین درخت قطران است و آن از جنس
 شجر صنوبر است و ثمر وی مانند ثمر سی بود لیکن کوچکتر
 بود و وی خازناک بود و آن دو نوع است دراز و کوتاه و
 در پوست وی قبضی بود و طبیعت وی گرم و خشک بود
 نندی یک بدرجه سیم و چون در وی لبی که به پی نذویدان

مضمضه کنند در دندان راسا کن کنند و ثمرویی سی و سه سود
 مند بود و جگر او و تقطیر البول را نافع بود و شکر با بیرون
 آورد و بول بی اندک فلفل استعمال کردن و بی شکم به بدن دوش
 وی چون با شراب بیاشامند کسی را که از آب بحر می خورده
 باشد سود دهد و چون با شکر ابل بیامیزند و بدان بدن را
 مسح کنند هیچ گزیده نمی دیک وی نکرده و نمره وی معده لایق
 بود لداع بود و در سرد آورد و بچه بیندازد و اصلاح وی بعضا
 به لسان الحمل و جلاب کنند شقاقل اشتقاقل است و
 گفته شد شنبندان فاسرستین است و گفته شود
 شتره فاست و گفته شود شتریه نوعی از صغیر است
 و ورق آن دراز بود و بستانی بود و شیرین یان آنرا موزه
 خوانند و در صفت صغیر منفعت آن گفته شود
 شعور الصغالیه زعفران است و گفته شد شعور الجن
 و شعور الحیات و شعور الارض و شعور الجبار و شعور الفول
 و لحیه الحمار و ساق الاسود و سنانقه و صفای الجن
 و شعور الحنا

و شعور الحنا زیر و کوبه البئر این جمله اسمی سی و شانزده
 و کسرانیان و میراکی سو خوانند و بزبان پرا ز کبیر بری خوانند
 شعور یقشا صغیر است و گفته شود شعور وی خنذر
 و سر است و گفته شد شعور نوعی از وی پوست بود و اب
 و انی اسلت خوانند بسیار سی جو برینه کوبند و فعل وی نزد
 دیکست بفعل جو با پوست و نیکوترین جوان بود که تازه
 و سفید و بزرگ دانه و فربه بود و طبیعت وی سرد و خشک
 و خشک بود در اول و کوبند در دویم و خشکی وی بیشتر
 از باقلای بیشتر بود باندک چیزی اما در همه خصلتها با
 تند وی بود چون از بیرون استعمال و چون جو بخته خورد
 فاضلت از باقلا بود و در وی تحلیل و جلاب بود و غذای وی
 کمتر از غذای کدوم بود و بر کلف گرم گرم کرده طلا کنند و
 دهد و بر جرب ریش شده با سرکه گرم کرده نافع بود و با سو
 و بر نفوس گرم کرده طلا کردن خوب بود و منع سیلان
 فضول از مفاصل بکند و آرد وی با پوست خشن اش

واکيل الملك ضما د کردن بر ذات الجنب نافع بود و بالآخر
چون به بزند تبهایی بلغمی را نافع بود و چون می وضو کنند
در آتش گرم کنند و بر وجهی که از حرارت بود تکمیل کنند
سناکن گردانند و اگر بر ورمهای گرم عین عمل کنند بکدانا
ند و وی باد انگیز بود و مغض آورد و از بهران و بر
بجوشانند و گویند مضر بود بمشانه و مصلح وی انیسون
بود و آرد وی چون با اچسبی نی ند و بر ورم بلغمی و ورمهای
گرم نهند بکدانا و چون باز آلتیج و زفت و سیکن کپوتر
بیامیزند و بر ورمهای صلب نهند تضج دهد و چون
زفت و سی و موم و بول کودکان که محتمل شده باشند و زیت
بیامیزند و بر خنار نهند تضج دهد و چون با عصاه
سرو بسر کنند مانند گاهو و تورک و آب رو با تریک و ضما
کنند بر چشم و ورم کرده و ورمی که گرم بود سناکن کنند و هم
چنین طلا گردن بر سیم و ورمهای گرم چون جرم و فلفونی
و امثال آن سناکن گردانند و هم چنین تنه یا با ادویه که موا
فق بود

فق بود استعمال کنند قلاع زایل کنند شعر جالینوس گوید
موی را اگر بسوزانند در قوت مانند چشم سوخته بود یعنی کم
و خشک بود در سیم و اگر موی آدمی تر کنند بسی که و بر کز
بدکی سک دیوانه ضما د کنند درد در ساعت زایل کند و
گویند سحوق کرده بسر که تر کنند و ضما د کنند بر آن و اگر بشو
ب حنف و زیت تر کنند و بر جراحیهای سینه منبتع
تورم آن بکنند و اگر بدان دخان کنند خنای و هم و سیلان
انرا سود دهد و موی سوخته چون سحوق کنند با عل
و بر قلاع که عارض شود در دهان کودکان بمالند بغایت
کال نافع بود و چون سحوق کنند با عل و بر جراحیهای
که در سینه پیدا شود افشانند نافع بود خاصه بازیت و
اگر سحوق کنند با کندر و بر جراحیهای که در سینه پیدا
شود افشانند نافع بود خاصه بازیت و اگر سحوق کنند
با عل و بر جراحیهای نهند زایل کند و چون سحوق کنند
موی سوخته با مسک و اسنک و بر چشمی که جنب و حله سخت

داشته باشند طلا کنند ساکن گرداند و چون بار و غن کل
بیامیزند و در گوش چکانند درد دندان را ساکن کند و
اگر طلا کنند بر سوختگی آتش سودمند بود و این زهر گوید
اگر بیامیزند موی طفل پیش از آنکه صلب شود بر کسی
که نفوس داشته باشد یا عقرب گزیده باشد نافع بود
و درد سناکن گرداند و اگر موی آدمی بخور کنند بچیزی زرد
گرداند و آب مقطر وی چون بر داء الثعلب مالند موی
بروید و صفت سوختن وی چنان بود که دیکه نور
کنند و طبقتی بر میان نهند که سوراخ در میان آن بود بعد
از آن بر سی آتش نهند تا بسوزاند ~~در بار شعله~~ ^{در بار شعله} ~~الجن~~
است و کفنه شد شفع ^{نمر} الاصف و انی اقشاه الکبر خوا
نند و در ثا کفنه شد ^{شقیق} ~~بر~~ ^{می غنیت} ویرا تمام خوانند
و به پاریسی بو تیمار و صاحب منهاج گوید بهترین وی کوچک
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و خشکی وی بقوت
بود مغلوج را سودمند بود و بیخوابی آورد و مصلح وی سوس

و کشیز

و کشیز بود و ن شاید اگر از یک سال کن شده باشد که خورند
بغایت مضر بود و اولی آن بود که بعد از کشتن یک روز را بکند
بعد از آن بخورند و رازی گوید پسران را و نافع همان را نیکو بود و از
سطوا گوید خاصیتی قوی دارد در قوه ماسکه و درین باب از
کیل بالغ نمی بود و این زهر گوید گوشت یمام حفظ را زیادت
کند و ذین بینی کند و قوت حواس بدید شفتین بحری جانوری
در یابی است بشکل خفاش و بلون هم مانند وی و دنبوی
مانند دنب موش بود و درین او خاری بود مانند نیش و بدان
بکند و در دست پیداشود از گزیدگی وی صاحب جامع گوید
در مدینه مالقه از بلاد اندلس ویرا ابق خوانند و شیف
گوید الی زنی یا می دی بول کند سوزش تمام و درد سخت پیدا
شود مادام که خار وی در آنجا باشد فی آن گیرد و مهر اریس
می گوید چون به تمند در شیب جامه خواب کسی که خفته
باشد مادام که آن نهاده باشد بخواب نمی رود تا آن بی نگیرد و اگر
دفن کنند درین درختی بارور نشود و خشک گردد و اگر

در موی و در آن موی و در آن موی و در آن موی

دفن کنند در خانه قومی تفرقه کردند آن قوم واکي سوزانند
 و سحر کنند و آن خاک بی دوس افشانند از یکدیگر بگریزند
 شوند و دشمن یکدیگر شوند و بعضی انی احویت الشی خوانند
 شقایق النعمان شعر خوانند و بیونانی اراموی خوانند
 و بی بود و بستانی بود و کل وی بزرگ بود به پارسی لاله
 گویند و نوعی دیگر است از شقایق که انی اذریون خوانند
 و گفته شد و طبیعت هر دو صاحب منهای گوید کمی و خشک
 بود در دویم و وی محل و منجم باشد و جلابی و جذبی در
 وی بود واکي کل شقایق با پوست جوزی بیامیزند موی را بغا
 بت سیاه می داند و خضاب بی نکو بود واکي در شیشه کنند
 و در شیب و بالای وی یک مثقال روی کوحه بنهند
 و در سرکین تحویل روز دفن کنند چون بیرون آورند در
 ساعت موی را خضاب کنند تنها بغایت سیاه می داند
 و عصاره وی سفیدی چشم زایل کند خاصه از چشم کودکان
 و چون کلهای مرکب با وی می با کنند قوه چشم بدید
 و شیف

اول گویند

و شیف گوید چون آب وی در چشم کشند حدقه را سیاه
 می داند و منع نمی داند آب در ابتدا بکند و تیزی وی زیاد کند
 و قوه دهد واکي یک رطل شقایق و نیم رطل پوست کی دکان بی در شیشه
 کنند و دفن کنند در سرکین کم دو هفته و موی را سیاه می داند
 و چون طرفی ابکینه بر کنند و در شیب آن چهار درم روی کوحه
 بنهند و در بالای آن هم چنین و سی آن بکینند و در سرکین دفن
 کنند سه هفته بعد از آن بیرون آورند ای سیاه غلیظ باشد موی
 را بوی شانه کنند سیاه می داند بغایت واکي دست زنان بدان
 رنگ کنند خضابی نیکو عجایب بود و این رضوان گوید ختم
 وی چند روز بگذرد بآب سی و بیاشامند از برص شفا
 یابند باذن الله تعالی و گوید بکرات جزی به کمی محمی بود
 و دیقوریدوس گوید چون عجمان بگویند و آب آن بکینند
 و بدان سحوط کنند بی سر را تنقیه کند و چون بخایند قطع
 بلغم کند و چون به پزند با شراب و بر ورم چشم ضمد کنند
 زایل کند و آثار قرحه که در روی بود پاک می داند و ریشهای چرم

بدان خضاب کند

پاک کرد اند و چون زن بخود بی گیرد حیض بی اند و چون و برق
و قضیان وی با حشیش جو به پیزند و بخورند شیمی بر اند و شفا
بق نافع بود جهت نمش و جرب ریش شد و قویا شفا قل
اشفا قل و ششفا قل نیز گویند و گفته شد منفعت بعضی از آن
در باب الف و اینها نیز گفته شود و منفعت آن منصوصی گوید
مرباه وی قوی کم بود و بخن معده و جگر بود منی را زیاده کند بسیار
چون ادمان آن کنند و این واقد گوید کم و تن بود در اول و رطوبت
وی بیشتر از حواریت بود هیچ جماع بود و باده را زیاده کند و نفی
آورد خاصه منی با بعل و جالینوس گوید کم و تنی بود در کم
شیر بیفزاید و قوه باده بدید و حیض فنی و د آورد و مقوی
اعضای بارد بود و دیقوریدوس در ابتداء استقانا
فع بود و مقوی امعا بود و منی بیفزاید و قوه باده بدید
و فولس و ارنیاسیوس گوید مقوی صلب بود و ذکر و
منی بیفزاید و لذت زیاده کند و چه فنی و د آورد و احشانا الی
هم را نافع بود و کنیزین سک دیوانه و کنیز کی سباع و کنیز کی

جانوران

جانوران را که زهرایشان سی بود سود دهد و مقدار ما خود از
وی بکدرم بود و شیخ الهی ثلیس گوید طن من آگست که سقونه
وی لطیف بود و سقونه وی قوه در روح زیاده کند و را
زی گوید بدل آن بوزن آن بوزید آن بود و گویند بدل آن را
رحمنی و تخم کذر بود و بسیار خوردن وی مضر بود بشش و
مصلح آن پی سیاوشان بابنات بود که جلاب سازند شش
شقایق است و گفته شد شقایق بلواب و سقونه گویند
بپارسی کاسکینه گویند و بیشتر از کاسه شکنک گویند کم بود
و در وی زهومی قوی بود اما محلل ریاح غلیظ بود که در امعا
باشد خوردن وی و وی دهم بود شقر دیون اشقر دیون خوا
ندوان اشقر دیون است و گفته شد منفعت بعضی در باب
الف و تمامی اینها گفته شود و آن نوم بی بود و حافظ ال
جساد و حافظ الموی خوانند و بغایت کم بود و بول بی اند
و چون تنی بود بگویند و چون خشک بود به پیزند بشیاب
و بیاشامند کنیز کی جانوران و ادویه کشنده را نافع

بود و سینه را از کیموس غلیظ پاک کند و مقدار دود درم باماء
 العل بیا شامند فی حماع و عسر البول و لدغ معدة و انافع
 بود و چون با حویف و عسل و راتنج بیا میزند چون خشک
 بود و لعوق کنند سیوف منی را نافع بود و چون با سی که بیا
 میزند و بی موضع نفرس نهند درد ساکن کند و اگر بیاب خفا
 کنند بی تن و چون زن بخود بی گیرد حیض بی اند شکر پنج
 شکو پنج نیز گویند و آن خشکست گفته شد شکای صاحب
 منهاج گوید حشیش در قوت مانند باد آور و نیکوترین و بی
 سبز بود و گویند زرد و طبیعت وی گرم و خشکست دریم
 و گویند گرمست در اول و خشکست دریم و گویند گرمست
 در اول و خشکست در دوم محل لطیف بود بغایت و گو
 یند چون در شب جاحواب کودکان نهند سودمند بود
 جهت آب رفتن دهن ایشان و بی فالج طلا کردن و سقوط
 کردن و با شواب اشامیدن نافع بود و رطوبت معدة
 و باد که در رحم بود سود دهد و مقدار استعمال دود درم بود و جا

لینوس

لینوس گوید سودمند بود جهت تنی سود او مقوی بدن بود و
 معده و امعاء را پاک کند انداز فضل هائی بر و جدام را نافع بود و بی
 و بهق را نافع بود چون با افسنتن روی و عسل بیا شامند
 مسمن بود و صاحب تقویم گوید استعمال از وی پنج درم بود و
 گویند مضرب و بشش و مصحح وی صغ عربی بود نافع بود جهت
 جهت ورم ملازه و ورم مقعد و بیج وی قطع سیلان رطو
 بیت منی من از رحم و خون رفتن از سینه و مجموع سیلان
 رطوبات از بدن بکند و شیخ الی ثلبس گوید سودمند بود
 جهت تنهائی که من خاصه صبیان را و مؤلف گوید بشتی
 زری خار ملک خوانند و وی نبات گویند بود در زمین
 سنگستان بود و جهت تب ربع و تب سی و با جلاب خوردن
 بغایت نافع بود شکنب کیوش است و گفته شود در کافشک
 کثوف است و گفته شد شکب تواب الهالک خوانند اهل عراق
 و اهل مغرب ربیع الفار گویند و بعربی سم الفار و بشرازی برک
 موش کانی خوانند و صاحب منهاج گوید دود در است که از خوا

سان می آورند و آن دود نقره است که در خراسان در معدن
نقره حاصل می شود و مؤلف گوید آنچه محقق است از طرف حدیث
می آورند از کولیکوت و می گویند و فی کالی و کسیران زرنج سفید
خوانند و وی ستم قابل است و معالجه کسی که آن خدی باشد هم
چنان کنند که معالجه کسی که زینق خدی باشد و مشکل خلاص
یابند از بیماری آنکه بغایت مهمل است و اگر در میان خمیر کنند یا در
چیزی دیگر و در میان خانه به نهند تا موش بخورد و هر موش
که بخورد مددش کرد و در ببرد و هر موش که بوی آن موش می ده بشنود
بمیرد چنانچه از آن خانه موش پاک میزند و این نجی است و شیخ
بنی گویند و آن لغت است بسیار سی شلغم گویند بی و بستانی بود
طبیعت وی گرم است و در دیم و تی است در اول غذا بسیار
دهد و مؤلف مدعی باشد و سینه را نرم کند و اند و باه را بی انگیزاند
و بول بی اند و سهل نبود و اشتیای طعام بیاورد و چون به سو
بود و خردل مقوی معده بود و آب وی حص را سودمند
بود و آن زحمتی بود که بیشتر از بی رطوبت گویند و در وی غلظ

و نفخ بود

و نفخ بود و محکی شهوة جماع بود و چون بخند و نفخ در خود
یابند بعد از آن جوارشی تناول کنند مفید افتد مثل
اسحاق بن عمران گویند در رندان سفر جال پند می خوا
شد و آن ثمری مدور بود زردالو و قوه وی مانند زنجبیل
بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و تی بود در اول ملطف
کیموس غلیظ بود و صلابت اعصاب را نافع بود و شیخ
الوئیس گویند طعم وی تلخ بود و تیز و قابض باد را بشکند
و در وی تخلیلی عجیب بود و اعصاب را نافع بود و عرق
الناونقرس و نیادوق گویند نافع بود در ریاحی را عارض
شود در رحم زنان و بچه را نگاه دارد در رحم و چون با
عسل بناشتا استعمال کنند معده را پاک کند و اند و قوه
امعابد بد و نشف رطوبات و مقدار مستعمل تا یکدرم بود
و گویند مضر بود بشش و مصلح وی عل بود و صاحب ثقیف
گویند صداع آورد و مصلح آن خنثی اش سیاه و شکر بود و صلا
حب منہاج سر و گویند که گفته اند خوردن وی همان عارض

شود در رحم زنان که از زینب مقبول و حق بی طرف صاحب
جامع است که از شک ناشل سهو کرد است شمع بیاری
موم خوانند و دیقورید و س کوید نیکوترین وی سیخ رنگ
بود خوشبوی که بوی اصل از وی آید ولی خلط بود و طبیعت
وی معتدل بود و کونید گرم بود و ملین اعصاب بود و خشک
ریشها را و خشونت سینه را نافع بود طلا کی دن و یارو
غن بنفشه لعق کی دن و منع شیرستن زنان بکند چون
ده حب هر یک بمقدار جاورسی از وی بیاشامند و همین
مقدار چون در حساسی از جاورس و بیخ کنند و بخورند قیحه
امعرا نافع بود بغایت و شریف گوید جذب سموم بکند و
وجی احتها که از پیکان زهر دار بود طلا کی دن نافع بود چون
باروغن رسن باروغن ریشی بر روی طلا کنند لون را صا
صافی و نیکو کی داند و کلف به بی و متضیع و ضلها بود و
استشاق راجحه وی در زمان و با نافع بود و خوردن وی هر
شهرت عام را ضعیف کی داند شمشل می زنجوش است

وصفت

وصفت آن در اذان الفار گفته شد شمار از یانج است
نزدیک اهل مصر و شام و گفته شد شمشل نقش است
و گفته شد شمشل شو شمیر کونید و آن قاقله صغار بود و
گفته شود شمام دستنویه است و گفته شد شجار بیا
رسی شکار کونید و آن ابوخل است و گفته شد در الفد
و انقلیا شینر کونید و ورق وی چون با شراب بیاشامند
شکم به بندد و ورق وی بوق کاهو مانند اما خشن بود و
آن کاهو زبان قلع است و در کونیهاسی و سیر وید خاصه در کندی
شنبید له تودریست و گفته شد شنبید صاحبجا
مع گوید از قول تمیمی شنبید ففاح سورنجان است و صاب
منهاج گوید ورق سورنجان است و گفته قول وی آصم است
که آن ففاح سورنجان است و نیکوترین آن سفید تازه بود
و طبیعت آن گرم و خشک بود بویدن وی صناع سیر
سود بد و باد بای غلیظ که درد باغ بود بشکند و سده دماغ
و بینی بکشد و چون اول باران باشد که هنوز آفتاب

مانند

جدی نیفته باشد بشکنند و بهار نارنج شکفته شود و به شکل
و بقدر بویکی نیز داشته باشد و شیرازیان انی اکل راه رو خوانند
از بهی آنکه بیشتر در سی راه روید شیخ نوعی از حلی و نالمت بپا
رسی یکجک خوانند و بیشتر از ی قصبک کونند و آن کو چک بود
و بزنگ بود و صاحب جامع کوید ستی و بزنگ و پیمیده بود
و لون ظاهر آن زرد بود و باطن آن سفید و عطاران شیراز
انی اطوتیا اکر خوانند و آن ودع است و در و او گفته شود
و بهترین شیخ تانه سفید امس بود و چون بسوزانند در در آرویا
چشم مستعمل کنند و صفت سوختن وی چنان بود که شیخ را
در کل گیرند کلی که سر کین در وی سی شسته باشند و در تنوری
نهنگ که آتش تافته بود تا بسوزد و علامت سوخته وی آنست
که سفید گشته بود و اکی سفید نگشته باشد یکی در کل گیرند
و در آتش بر دیار کوزه کواری کنند و در کل گیرند و بی آتش بر
تا تمام سوخته کی دد و سفید شود بعد از آن باب سحق کنند

و بشویند

132

و بشویند و خشک کنند دیگر به سحق کنند و مستعمل کنند
و طبیعت آن سرد و خشک بود و کونند تی بود و منفعت
وی آنست که سپید می که در چشم بود زایل کند و نشف
رطوبات از چشم بکند و آب رفتن باز دارد و جلا سی
تمام بد بد و اکی سوخته در چشم کشند جلا زیاد دهد و
اکی سوخته در چشم کشند نشف رطوبات بیشتر کند
و خفیف در وی زیاده بود و اکی بعد از سوختن غل کرده
باشند نشف بی لدغ کند و سنول کردن دندان را
جلا دهد و مسکن و جعها و کم بود مقدار نیم درم اما
مضر بود بشش و مصمم وی عمل بود و بدل آن ودع
شفا دشجرا است و گفته شد شنان فی ایون
است و گفته شود شونینی شنیر است و حیة السوء
کونند بسیار سی شونینز کونند و سیاه دانه خوانند و نکو
ترین آن فی به بود و طبیعت آن گرم و خشک بود و دیم
قطع بلفم بکند و جلا بد بد و محلل ریح بود و نفخ و رسیا

بلغی کهن شده و ورشهای صلب چون بگویند و با کمین کردن کان
که بالغ نشده باشند بسر شدند و ضما د کنند و چون بگویند
و آب تی کنند و بی ناف ضما د کنند کیم دراز بیرون آورد و اگر
بآب حنظل تی بآب بسی شست یا جوشانیده بی ناف طلا کنند
حب القرع بیرون آورد محکم و اگر در آب درمنه بسی شدند
و طلا کنند کیمها مجموع بیرون آورد و چون سحق کنند بی یا
کویه و در صیغه بندند و دایم بوبیند ز گام سرد را نافع بود و
اگر سحق کنند و با قدری روغن حبثه الحضر یا میزنگ
و سه قطره در گوش چکانند نافع بود جهت سودی و بادوی و تده
که در گوش بود و اگر بیان کنند و بگویند و در زیت پخت خو
یسانند و از آن سه قطره یا چهار قطره در بینی چکانند زکامی
که عطسه بسیار آورد سودمند بود و اگر بوزانند و باروغن
سوسن یا روغن حنا که موم در آن کداخته باشند بیافزند
و بی سیکل طلا کنند موی بر ویانند و روغن وی چون سعط
کنند فالج و لقوه را نافع بود و چون بگویند و به بینند و هر روز

مقدار دوم

مقدار دوم بآب کیم بیاشامند تب ربع را نافع و اگر با سکه
بی برص و بهق طلا کنند سودمند بود و اگر با غسل و آب کیم بی
شامند سنگ کیده و مثانه را بی نراند و چون با غسل دروغن
کاویسی شدند سودمند بود جهت درد رحم و درد کیه و دردی
که نفسار بود در زمان امکان چون نفاس و درد ان سلا
کن کنند و چون سحق کنند ببول و بر ریشهای سی دهند و
بدان ادمان کنند ریش را پاک گردانند و موی بی ویانند و چون
در کلهها کنند در ابتداء ننی فول آب بکشند یا بدان سعط کنند
منع ان بکنند و قلع نایل و خیلان و بهق و بیض و جوی ریش
شده یکند و بر ریش پیشانی طلا لای دن درد سی که از سودی
بود سود دهد و سه مصفات بکشد و چون یکشب
در سی که خوب استیده و با ملاد سحق کنند و بدان سعط
کنند درد سی کین و لقوه را نافع و اگر ایل کنند و اگر ادمان خوردن
وی کنند چند روز ببول و شیر و حیض برانند و چون بانظر
بیاشامند عسر النفس را نافع بود و چون مقدار دوم از وی

بآب بیاشامند گنبدی که بطبله را سود دهد و چون در خانه دود
کنند گنبدگان بکوبند و نجاصت تنبهای او سوداوی را زایل
کنند و حب القرع بکشد از بس و ن طلا گویند و چون روغن
وی سعو ط کنند سود مند بود فاج و کنی از قطع می و سودی
بکنند که اگر جمع شود از آن اخراج حاصل شود و چون سحر کنند
با خون افعی یا خون پیستوک و طلا کنند بر سفیدی که بر اعطا
ظاهر باشد تون آن بگرداند و چون بی بان کنند با ش آهسته و بکوبند
و بکلاب بکشند و طلا کنند بر ریشی که در ساق پیدل شود و
بعد از آن که ریش بسی که شسته باشند زایل کند و بحال صحت آورد
و چون ضماد کنند در مفاصل را سود دهد و چون بخورد حیض
بر اند محکم و بچه موده و زنده بی و ن آورد و میم بید از دوش
یف کوبد چون هفت دانه از وی در شیشه نان خوبانند بکاء
و سعو ط کنند در بینی کسی که بی قان داشته باشد چشم هاش
زرد شده باشد بغایت نافع بود و زود بحال صحت آورد و ز
یل کند بشده تفتیح سله و کوبند مضی بود بکرده و مصحح وی کتبوا

بود

بلغی

بود و بدل وی صمغ عربی یا صمغ زیتون بود و کوبند بسیار خود
از وی کشته بود و نوعی از وی هست که خناق و غشیان آورد
و اولی آن بود که فی کتد و شیر بیاشامند و مداوای وی بمداوای
کسی که کندش خورده باشد شود و رشید رقی ط است
و گفته شود شواصی نوعی از بیخ اسف است و آنی امسک الجن
خواستند و طبیبعت وی کرم و خشک است در حقن هاشین کتد
سود مند بود جهت عرق النساء و اوجاع مفاصل سی و از بهی آنکه
مسهل اخلاط غلیظ لنج بود شو خط خوشه از زن است
شو بلا بیخ اسف است و گفته شد شوع درخت بان است
و صفت بان و حب آن گفته شد شو شمیر خیر بو است
و یل بو و بال بو نیز کوبند و آن فاقله صغلا است و گفته شد
شوک الدراجین مشط الداعی است و بیونانی دینا قوس
کوبند و گفته شد شوک الدمن عکوبست و گفته شود شو
العک اشخیص است و گفته شود شو که عربیم شکا عا است
و گفته شد شعله شو که قبطیه قری است و گفته شود شوک شها

بینوت است و گفته شود شوک منته حنین کوید طباق است
 و گفته شود و طباق خار ناک نیست که انی اشوک خوانند شوکه
 بیضا باد آور دست و گفته شد شوکه مصریه شوکه قبطیه
 است و گفته شد شوکه ران حقطوط کویند و بیونانی قوتیون
 و میقونیون نیز کویند و ان طحماست و کویند تخم بیج رومی
 است و دیقورید و س است کوید ساق ان مانند ساق راز
 یانه بود و ورق ان مانند ورق خیار ده و کل وی سفید بود
 و تخم وی مانند انیسون رومی بود اما سفید تر بود و روض
 کوید ورق ان مانند ورق بیج و روح زردی بغایت بود و بیج
 ان بغایت باریک بود و تخم ان مانند ناخواه بود بشکل
 بطعم و لعاب داشته باشد و مؤلف کوید ان بیج کویتی است
 بسیاری در رس کویند و بهترین ان بیجی بود که از ولایت تفت
 خیزد و انی ادورس تفتی خوانند و تخم ان شوکه ان است و طبیعت
 ان سرد و خشک است در سیم تا چهارم و گشاده بود و اگر عصا
 ره وی بکینند پیش از آنکه تخم وی خشک شود و در انساب نهند

تا منعقد

تا منعقد کرد و در بسیار منفعت داشته باشد در اطلیه و در شانها
 جهت در چشم استعمال کنند نافع و چون ضما د کنند بیج روم و غله
 ساکن کی داند اگر نبات وی بچنان با ورق بکوبند و بر ان نشین ضما د کنند جهت
 کشتی احتلام نافع بود و چون ضما د کنند بیج صیب سستی در وی پیدا شود
 و چون برستان دختران بکمی ضما د کنند رها نکند که بزرگ کی دد و اگر برستان
 شیر در ضما د کنند قطع شیر بکند و اگر بر موضع زبانه یا موضعی که سوزی بود
 طلا کنند منع بوی رستن بکند و اگر بر خصیه کودکان ضما د کنند رها نکند
 تا بزرگ شود و اگر کسی بخورد علامت وی ان بود که عقل از وی زایل شود
 و چشم وی تاریک شود تا حدی که هیچ نه بیند و فواق آورد و اعضای وی
 سرد شود و در اخی کار تشنج اعصاب آورد و خناق از تنگی که در
 قصبه شش و حنجره پیدا کی دد بسبب ریا ح و مفرت وی بیشتر
 بدل رس تا جندی که بکشد و مداوی ان بقی بعد از ان بشو
 صی ف کنند و فلفل بس شیر خوی یا افسنتین و فلفل و چند
 بیدستر و سداب با شیب و قی دانا و میوه و فلفل و تخم الحی
 با شیب و ورق غار و انجدان و حلیث دیار و غن و مداوی

وی بفریون نیز کنند و اگر ختم وی اندکی در شتاب کنند بغایت منوم
 بود و بدل آن دو وزن آن بذرا بنج است ^{سوق} سبج است و گفته
 شد شوغار زاج سفید است و گفته شد شود اینق سودا نیا
 است و گفته شد و غذا اندک بهد و کیوس وی کدر بود شهادت
 بذرا لقب است و آن بوی بود و بستانی بود و در قاف گفته شد
 شیطرح عضاب خوانند بزبان بوی و بیونانی لید یون خوا
 سند و آن انواع است بهترین آن صاحب منهاج گوید مندی بود یا
 بحری و مؤلف گوید چند اندک آن که شده شد بهر از پارسی نیست
 کدر خطه آبله میزند در اطلیسه و هندی آبله فی زندی پس حقوق
 شده که حده وی زیاده از هندی است و این نوع نیکوتری است
 بد و وجه یکی آنکه تا تو بود دویم آنکه مقشر بود فی الجمله طبیعه
 آن کوم و خشک است در آخری درجه دویم و جالینوس گوید
 کوم بود در درجه چهارم و شیخ الی ثیس گوید بوی من سفید
 برص و جویب و تقیر باس که طلا کی دن بغایت نافع بود و چون
 بیاشامند در مفاصل یا سودد بهد و بر سر طلا کی دن بکد از اند و ورق

وی

و حی چون نیک بگویند و با پیخ راسن بر عرق ان اضماد کنند
 دوانک و نیم نیم سامعی را بکنند نافع بود و بر سر نهادن سو
 مند بود و بر جرب ریش شده مالیدن بغایت مفید بود و
 چون از خود بیاویند در دندان ساکن کند و مؤلف گوید
 که از خواص وی آنست که اگر کسی را درد دندان کی د شیطرح
 را در کف دست مخالف کنند و بی قیاب روی نهند در دندان
 ساکن کند و این بحر نیست و جهت قویا باسی که کهن طلا کی دن بغا
 یت نافع بود و بحر نیست و جهت قویا باسی که کهن طلا کی دن
 بغایت نافع بود و بحر نیست و مقدار استعمال از وی شش بی
 یک مشغال بود و گویند مضی است شش و مصلح آن مصطکی
 بود و بدل آن فوه و گویند بدل آن سبج کی است شیخ بیارسی
 در نیمه تی کی گویند بهترین آن ارمنی بود و آنی در نیمه تی کی و شیخ
 جبلی را اما اقبیلون خوانند و طعم آن تلخ بود و طبیعت و
 ی کوم و خشک بود در سیم و گویند کیم بود در دویم و خشک
 بود در اول محل ریا ح بود و مقطع و در وی قبضی بود و در

قبض افسنتین و چون بسوزانند و خاکستران بار و غن بادام
بر دوا الثعلب طلا کی دن نافع بود و منع آکله بکنند و عسر النفس
سود دهد و کی بها و حب لقرع را بکش و بول و حیض را بیاند
و جهت کی بد کی عرق و ریشلا و زهره سود مند بود مقدار دو
مثقال و چون بسوزانند و بریشی که کوتاه باشد یا بی موضعی
که ریش نرسیده باشد طلا کنند موی بی و یاند و وی مضرب
با عصاب و مصدع بود و معده را زبان دارد و مصدع وی بی
مس و کونید وی شیب ریباکس بود یا شیب اب (تیج و بد لانا
در قانات دود بی نک کابلی بود در علمهای دیگر غیر اینی بدل
وی کنند شیم زوان است بهترین وی ان بود که اذکن و فی به بود
و طبیعت وی کم بود در سیم و کونید در اول و کونید در دوم
دوی ملطف و محلل بود و جلا سی دهد و با کور دبی بهق طلا کی دن
سود دهد و محلل و رم خنار بی بود یا بذر کتان و باسی کین کبوتری
بی وی نمند سوراخ کند و با کندم بی قویا و ریشها ذرور کی دن نافع
بود و بخور کی دن بدان آبستی را یاری دهد خاصه چون با سونق و سر

وزعفران

وزعفران و کندر بود و چون بکوبند و بسی شند و بی عضوی نهند که سی
یا خاری در بود بیرون آورد و مسکی و مسدر بود و بیش از سی شملک
خوانند و کی در میان کندم بود ان نان مسدر بود و مسکی آورد و بدل
چند قوی بود و کی در میان کندم بود شیب خوب اند و بیاشا
مند بغایت منوم بود و مستی و خواب کی ان آورد و روغن وی
جست قویا از روغن کندم نیکوتر بود و بی صد غین مالند خوابند
معتدل آورد و رازی کوبید بدل ان فواست شیم دین الحل
الحل است بیار سی روغن کچک کونید و شیرم کونید و طبیعت
وی کم و تی بود و سود مند بود جهت شقاق و خشونت سودا
خوردن و طلا کی دن و چون مورد در وی پسند موی انگاه دارد
و قوت دهد و خوردن وی باب موی حکم دمی را و بلغمی زایل
کند و ضیق النفس را نافع بود و معتدل طبیعت بود و سیم
را نافع بود و خشونت سوداوی خوردن و طلا کی دن و چون مورد
در وی به پزند حاق و سینه را سود دهد و سهو که طبعیها زایل
کند چون در طبع کند و در وی خلطی بود و معده را بد بود و بیخی

وی بود و اگر خواهند که غلظت وی اندک شود مصحح وی آن بود که بریان کند
و بعضی گویند که سوداوی را هیچ نفع ندید شبیه العجوز اشته
است و گفته شد شیان دم الاخوين است و گفته شد شیرزق
و شیرزج نیز گویند صاحب جامع گوید سی کین خفاش است و گو
یند بول او و صاحب منهاج گوید بول خفاش است و گویند شی
اوست و مؤلف گوید آنچه محققست شیر خفاش است و شیمی
و میردمان با فواه گویند شیرزق است و طبیعت آن گرم و خشک
است بغایت گرم منفعت وی اشته که سنگ مثانه بریزاند و
ناخن و سفیدی که در چشم بود و چون در چشم کشند زایل کند شو
شیر به خفاش است و گفته شد شیر شونیز است و گفته
شد شیر حبشی فلفل سیاه است و گفته شود شیر ابلج حیوانی
در یائلیست که سی و بیست و یک ساله بود و گویند روز شنبه
البته از دریا بیرون نیاید شیان خوزی پوش در بند است
و گفته شد شیر ابلج چون در شیر خوب است طبیعت آن
سود و خشک بود در سیم و گویند گرم و تر بود و بلغم لیمو را پاک
کند

کند و قوه شهوة بدهد و قطع فی بکند و آب رفتن از دهان باز
دارد و حواریت خون را بنداند و مقدار استعمال از وی یک شفا
ل بود و گویند مفید بود بمثانه و مصحح شیرتانه و عمل بود شیر
بپارسی ریجان خوانند شیر خشی بیخی است زرد رنگ که از
هندوستان می آورند و طبیعت آن گرم و خشک بود و مهمل
می سودا بود و بلغم و خلط های غلیظ سوخته بیرون آورد
و مادی های فاسد و شیمی آن وی دانگی تا نیم درم شیر خشک بپارسی
شیر خشک خوانند و طبیعت وی گرم بود با اعتدال و فعل وی افو
ی بود از ترنجبین و بهترین وی شفاق بود که مانند صمغ بود و الله اعلم
باب الصاد صابون گرم و خشک بود
در چهارم و مقرح اعضا بود حکم و قولنج بکشد و مهمل خلط
خام بود چون از وی بخورد بی گیرند و وره ها را نضج دهد و شی
یف گوید چون در میان خرقه صوف تمند و خیز از قویا را
بدان بمالند که وجوب ریش شده را نافع بود و اگر با هم چند
حنا بیاورند و بر آن نوطا کنند درد را نوساکن کند و اگر

زانو طلا کنند در دزانو ساکن کند و اگر بر نمش طلا زود زایل کند
و جی بست و چون بجوشانند بار و غن کل و بر ریش سی و دو گان
طلا کنند بیای چند نوبت خشک گرداند و زایل کند و چون طلا
کنند بر ریش های شش و هفت روز طلا کنند بعد از آن با
بکم بشویند بچ دو ازین بهتر نشود و چون دودرم از وی
بام چندان سلیتون که آن ز جفر محی قست و هم چندان نوره
آب دیده بر ریش خضاب کنند در حمام بعد از آن که شسته
باشند پاک و نیم ساعت صبر کنند موی را سیاه کند و تغوی
تمام پیدا کند و شنیف کوید بغایت جی بست و اگر سر را بدان
بشویند در حمام شیش را بکشد و سر را پاک گرداند از سبوسه
و کونید اگر با ادویه بپوشند که جرت نمش و بهیق مناسب بود
و فعل وی زیاده گرد و چون بر او رام بلفمی دشوار را نفع دهد
یا با ادویه که کثایند او رام بود سفید صنف و سی کین کبوتر و
اصل قشاه الحمار فعل وی قوی گرداند و کونید سی را چون بدان به
شویند موی را جعد گرداند و بر سی جی احتیاط طلا کی دن یکشاید و

آب وی

آب وی اگر بخورند کثنده بود و نوزد یک بخوردن نوره بود و مداوی
وی بقی کنند با آب کم و بر و غن کینر بعد از آن آب کوشت میغ
و بر و غن با دام صابون شجره آبی مالک است و گفته شد صاب
کونید قشاه الحمار است و کونید به تحقیق نوعی از بتوعات است
صاه لون الصغیر است و گفته شد صاحبیه جزیر است
و گفته شد صباد ثمرندی است و گفته شد صیا کونید
کونید عصاه سنا است و کونید عصاه زرد رنگ است طبیعت
آن سرد است نفوس کمی را نافع بود و صبر سه نوع است اسقو
طری و بری و سیمیانی بهترین آن اسقو طری بود و سقوط طری
جی پره است نزد یک ساحل عین و آن جی پره چهل فرسنگ است
و اهل آن جی پره ی وینان اند و ساحل آن محکم و اصل ایشان از یونان
اندا سکنند را ایشان از زمین یونان بدین جی پره فرستاد جی پره
خشن صبر و زنان ایشان مجموع ساحل آن باشند تا حدی که اگر
خصمی با کسی داشته باشند اگر آن شخص حاضر بود و الا شکاوی
در ضمیر خود دارد و ند حی پری آب پیش خود نهند و آغاز سخن کنند

تا آن زمان که نقطه خون در میان قدح پیدا شود بعد از آن آن قدح بر چاک
و دل و شش گردد آن شخص در حال بمیرد و چون شکمش شکافتند
جگر بند در شکم وی نبود تا بدین حد مبالغه می کنند در ساحوی
ایشان و نیکوترین صبر سقوطی آن بود که لون آن مانند لون جگر بود
و بوی وی مانند زعفران بود و از وی بوی روغن کوسند آید و قطعا
سنگ ریزه در وی نبود و نوع عزیزی را عذبی خوانند و عینی خوانند
و وی میانه بود و سیمانی بد بود و انی صبی نیز یکی خوانند و طبیعت
صی گرم و خشک بود و گوشت در سیم و جالینوس گوشت خشکی وی در
سیم بود و کمی در اول جهت معده از نیم دوا سی سودمند تر بود و
ریشهای مشکلی که کند خاصه در زگی و دبی چون آب بکدازند
و طلا کنند و هم چنین سودمند بود جهت ورمهای سی که در دیان و
بینی بود و چشمها حادث شود فی الجمله خواص وی آنست که منع
ماده بکنند و اگر جمع شده باشد بکدازند و مسخن معده بود و دباغ
آن و باد با یش کند و مهمل صفر بود و رطوبت و بلغم از سی و مفصل
جذب کند و سده جگه یکت بد با وجود آنکه مضر بود بجز در ریش

چشم

در ریش چشم و صریب آن و درد و سوزش زایل کنند و رطوبت آن
خشک گردانند و سودمند بود جهت ابتداء نوری و آب و سی و معده
و مجموع بدن را از فضول که جمع شده باشد پاک گردانند و عروق
و اعصاب را از او ساخ پاک گردانند و فتن صافی کنند و جیش
بن الحسن گویند شاید که صبر در سر و سر و در گویا کمی مستقل
کنند الا در زمان معتدل که اگر در سی و سی و مستعمل کنند مضر
بود بمقعد و باشد که اسهال دموی آرد از بهی آنکه سیخی
عروق سی امون مقعد بود پس افواه آن بکشد و خون را
نه کمی در دو صبر عری کوب و مفصل آورد و قوه وی در طبقات
معده یک در روز باقی ماند و سقوطی ضد آن بود و چون
بیا شامند بخاری لطیف از وی متصاعد شود بر قوه
باصی و بدید بد آن سبب که چون متصاعد شود بر از وی جزو
ی لطیف بعصب اجوف رسد و از فضول پاک گردانند و رشنا
سی چشم زیاده کند و بر این سبب است که صبر در ایا رجات و معا
جین می کنند و صبر چون شسته باشد زیاده اسهال کند و چون

دوای بی بسیار نقصان مفعول کنند قوه دوای بی بیرون رود و صفت شستن وی صا
 کند و از طبیعت دوای حب جامع و حین کوید که بکری ندرجی سقوطی یک رطل و سحق
 کنند و فلفل صفیق به نیزند بعد از آن افسنتين ربع رطل و ادویه
 اباره مصطکی و حب بلبلان و سنبل و آسارون و داجینی
 و سیخ و عود بلبلان از هر یک سه درم این دارو بارادرد و رطل آب
 شین به نیزند تا به نیمه باز آید فو و گیرند و در دست بمالند و صا
 فی کنند و صبر کوفته و پیخته در باون کنند و آن آب بی آن ریزند
 و بشویند و بطریقی کنند تا آن آب از صبر صافی شود و دیگر
 بار در باون کنند و دوم بار بشویند تا آن زمان که هیچ باقی نماند الا ما
 نند خاک کی دد و بعد از آن آب از وی بیینند و صبر باقی ماند و
 پس سه درم زعفران با وی بیایزند و ریزارند و بوقت حاجت
 استعمال کنند و مقدار شینی مابین یک درم تا دو درم بود و صبر چون
 کهن شود سیاه کی در دو شسته وی زودتی از ناشسته ضعیف
 شود و گویند مهمل سودا بود و آنچه نه مفعول بود صاحب مریها
 حج کوید شینی بی از وی مفرد مابین نیم درم تا دو درم بود باب کرم

مهمل

مهمل بلغم و صفر بود و اگر با ادویه بود شینی بی از دو دانگ تا نیم
 درم و مضر بود بکرم و مقعد و مصطکی و ورق کل سیخ
 و مقل بود و منصوری کوید شینی بی از وی یکمشتال تا دو و مثقال
 بود و نوع سمی ای سیاه بد بود و صیرت نهامستعل کی دن بغایت
 مضر بود بمقعد از بهی آنکه خشکی آن در دجه سیم است چون بی آن
 بگذرد بشکافد و خشکی مضر بود بعصب و شیف کوید چون
 باب کنند یا سحق کنند و طلا کنند چند نوبت بی بویا که از مقعد
 رسته باشد بدیند از دو گویند نیکوترین معالجه این زحمت بود
 و جگر هیت و باید چون بدیند از دروغن کل در طریقی اسپیک
 یا قلعی حل کی دو باشند بمالند از پان و اگر در آب گان
 الحمل حل کنند و بر ریش بینی و گوش طلا کنند زایل کنند
 و چون بسی که حل کنند و بر جهرم و شی اطلا کنند نافع بود وید
 صبر بوزن آن خفض بود و در ضعف معده بوزن آن اند
 افسنتين بود صحنات بیارسی ناهیان گویند و طبیعت
 آن گرم و خشک بود در دویم و گویند گرم بود در اول و خشک

بود در دویم و انی از مای سازند که انی مای آشنه خوانند در گرم
سیرش از و خلطی بد از وی حاصل شود و نشف طوبیت
معه بکند و وجع درک بلغمی را نافع بود و کند دیان که از فاد
معه بود زایل کند و قطع بلغم بکند و جیب و حکه آورد و تشنگی
و صداع و مصحح وی مغز کا هو بود و صدق بهترین آن سفید
بود که در آب شین بود و طبیعت آن خشک و صدف فی و نس
و صدف فی نورنا سوخته نشاید که استعمال کنند از بهی آنکه بغا
یت صلب بود و چون بسوزانند قوه وی در غایت تخفیف
بود و اولی آن بود که بغایت سحق کنند و این باب عام است
هر چیزی که جوهری مجری بود پس چون تنها استعمال کنند
نافع بود جهت جی احتیای خبیث از بهی آنکه محقق بغیر بلغم
و چون باسی که بسی شدند و عمل باشیاب نافع بود جهت جی
حتیای متعفن خبیث و گوشت صدف بری چون سحق کنند
و طلا کنند بدن را خشک گردانند بقوت و صدف جذب سلی
و عظام بکند و مکن وجع نفرس و مفاصل بود چون ضماد کنند

و چون با

و چون باسی که سحق کنند قطع رعاف بکند و وی مکن وجع معه
بود و چون بی سبی زخماد کنند و را کند تا خود را کند بغایت نافع
بود و چون زن بخند و بی کبر و حیض بی اند و گوشت وی بر
دمند بود جهت کنی بدکی سکه دیوانه و می و حذف کوچک شکم بی اند
و بدان بخور کردن احتیاق السی صم را نافع بود و غلظت اجفان زایل کند
و چون طلا کنند بر موضع موی زیادت که در چشم بود بعد از آنکه بی کنند
باشند دیگر نروید و سوختگی آتش را سود دهد و درد دل را نافع
بود و مقدار استعمال از وی مثقال بود و از آب وی سه درم و صدف
سوخته بهی را زایل کند و ریشها را پاک کند و اسحاق کوید خوردن
وی مضرب بود بمثانه و مصحح وی عمل بود و بدل وی و دفع صدف
البواسیر نوعی از صدف است و در ساحل دریای قلم بسیار
باشد و در بحر جازینی می باشد چون در شیب خود دود کنند
بواسیر را سود دهد و بیندازد و چون بسوزانند و عمل بی کنند
قطع نایل بکند و تنخیر را سود دهد و شکل وی مانند حلزونی
رک بود الا وی طبقات داشته باشد و بوی وی کی بود و لون

وی فی فی بود که بسیار زیاده و در قلزم برکت معی و ف بود
 صد الحید زعفران الحید است و گفته شد صیغت الحید
 شجره الطیال است و گفته شد صی و شوکی المنت و گفته شد
 صی به حنظلی است که زرد خواهد شد صی ب صمغ است و
 و گفته شود صی بی بادروج است و گفته شد صی صی زنی گویند
 و آن حیوان نیست کوچک مانند ملجی کوچک که شب آواز کند
 و بیش از بی حیوان است خوانند و دیکورید و س گویند چون
 بیان کنند و بخورند در دمانه را سود دهد و جالینوس گوید
 بعد از آنکه خشک کنند کسی که قویج داشته باشد یک عدد باید
 دانه قفل بخورد و شنبلیله سه عدد از این حیوان بود یا پنج عدد یا
 هفت عدد یا مثل وی قفل در وقت پیمان در د و صعوبت
 آن زایل کند و صاحب نهج گوید چون در زیت به پیوند و در گوش
 چکانند در گوش ساکن گویند صی فان اسیر راضی فان گویند
 و نوعی از خوی مایه سیخ فی به است و آنی ام صی فان گویند و پاری
 مکثوم گویند و در تمر گفته شد صعتر بشیرانی او شان گویند

و بیونانی

و بیونانی اوربغاس و آن دو نوع است دراز و کمی و ورق و بی
 راند و گویند و در قوه مانند حاشا بود و دراز و ورق انوی بود از کور
 ورق و نیکوترین آن کوچک ورق بی بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در سیم ملطف و محلل بود در د و رگین را نافع بود و در د اندان
 که از سی دی و باد بود چون بخانند ساکن و طبیعت وی چون باشو
 بیاشامند گنبد کی جانوران را سود دهد و چون با منیج بیاشا
 مند دفع مضیت شوکی آن و افیون بکشد و چون با سکنی بین بی
 شامند دفع مضیت حسن بکشد و چون با خیار زه بخورند نیکو بود و جبهه
 کوفتگی عضد و جهت معده و جگر بغایت سودمند بود و اگر با روایا
 سعوط کنند و فضلها از بینی بیرون آورد و اگر با سی که بیاشامند مط
 مطحول را نافع بود و حبض بیاند و بول بیاند و اگر طبیعت وی بیاشا
 مند شکم بیاند و فضول میاری بیرون آورد و اگر با عسل لعق کنند
 ورم ملان و شش گرم را نافع بود و خوردن وی عشیان را بغایت
 و چون به پیوند آب وی بیاشامند گرم یکشد و حب القرع را بیرون
 آورد و آشتهای طعام باز دید کند و باد را تحلیل دهد و تاریکی چشم

و شب کوری که از رطوبت حادث شود و مقدار نیم شغال مستعمل
 و روغن وی سینه و شش را سودمند بود و اگر با سوپق بی ورمهای
 بلغمی ضماد کنند بکدر انداختن و خوردن وی هضم طعام بکنند و معده
 و امعاء از بلغم غلیظ پاک کند و غذای لطیف بکشد و سدی معده
 و جگر را سود دهد و سته بکشد و چون قصب وی با عناب پز
 ند و آب ان بیاشامند خون غلیظ را قیق بکشد و انداختن خاصیت در وی
 موجود است و اگر با انجیر خشک بخورند عرق بی انگیز اند و لون را نیکو کرد
 و نفقاح وی مهمل می شود ایود و بلغم و شش بیستی بکشد شغال با نمک و
 صفتی در رسم و قویج و مثانه را نافع بود و چون با عسل و سی که به پیورند
 و هر شب یک شغال بخورند و بعد از خفتن جهت دفع نثر آل آب بغا
 یت مفید بود و از نثر آل بمن باشد و ذین را نیکو کرد و انداختن بیایا
 شامندگی نیکو بقریب را نافع باشد و اگر ضماد کنند بر موضع کژی نیکو
 هم چنین نافع بود و اگر ضماد کنند بقولی که مضاعف چشم بود به نندرضی را
 ان زایل کند و نوعی از صفت رستنی است که انی امیکارندان ضعیف بی از
 بی یوبه در قوه و فعل در بنیز بسیار کارند و انی امی نه خوانند و صفت

مضی بود

بود بارسیه و مصالح وی سی که انگوری انگوری بود صعبین سعبین
 نیز کوبند و ان سبکین است و گفته شد صفت صاف یعنی بید
 خلافت و گفته شد صحت اهل است و ان عرعر بود و
 گفته شود صفر اغون می غسیت که انی اطمی غلورس کوبند و گفته شود
 صفر در می غسیت که کینک را صید کند و بیارسی پاشه خوانند
 و به بی بی خضار انیا کوبند و ابو عماره نیز کوبند گوشت وی کم
 و خشک بود چون به نثر و خشک کنند و سحق کنند و در دم
 از وی بیاشامند باب سی و بنا شانه روز سی و سه روز و بوی
 نافع بود و زهره وی نافع بود جهت نثر آل آب چون در چشم کشد
 قوه باصی و بیند و سی کین و بی چون در کف مالند زود زایل کند
 صاون خنی نوب نیطی گفته است و نثر وی در مصر حای
 الکلی خواستند و انا غورس نیز کوبند و صفت خنی نوب گفته
 شد و در بینوت نیز گفته شود صلصل بیارسی عک خوا
 نند و ان عقق است و گفته شود صمغ جالینوس کوبند و بوی
 صمغها کیم و خشک بود و لیکن بعضی از بعضی فاضله بود و

وصمغ را بشیرازی ارد و کوبند و بسیار سی زد کوبند صمغ عربی بهترین
 صمغها بود و نیکوترین آن بود که صافی بود و چون اندک آب باشد و
 سفید و شفاف بود و چون در آب نهند زود یکدازد و طبیعت
 آن معتدل بود و کوبند کم بود و کوبند سی و خشک بود و در وی
 قیضی بود و صفافی باعث اعتدال سیوفه کم را نافع بود و او را از اصفافی
 کند و قوه معده بدهد و اسهال صفراوی را نافع بود و مقدار بود
 مانند از وی دو مثقال بود و خشونت سینه و حلق و قصبه شش را
 نافع بود و حده ادویه نکند و اسحاق گوید مضرات بسفل و مح
 ان شایب صندل و کلاب است صمغ اللوز بهترین صمغ بادام آن بود
 که سفید باشد و از درخت جوان گیرند و طبیعت وی مایل به سردی
 بود و کوبند کم و تر بود و صمغ بادام بیشین در حلق و سیوفه و تب
 دق را نافع بود و فنی می آورد و صمغ بادام قابض و محکم بود و
 چون بیاشامند نفت الدم را نافع بود و اگر یاسی که بیامیزند
 و بر قویا که بر ظاهر پوست پیدا کرد و ماکند نایل کند و چون
 با شایب معنی و صمغ کنند و بیاشامند سیوفه کم را نافع بود و
 و سنگ

سنگ کوبده بریزند و کوبند صمغ بادام مضرب بود پس از و مصلح آن قند و
 خشکاش بود و بدل آن صمغ عربی و کثیر بود صمغ الاجاص بهترین صمغ
 اللوان بود که از درخت کهن گیرند و در وی کمی و خشکی بود و کوبند
 کم و تر بود در دوشش و سینه را نافع بود و چون با شایب بیاشا
 متد سنگ کرد و مثاده بریزند و چون با سی که بیامیزند و بر قویا که دکان
 بمالند نایل کند و جوی حتما با صلاح آورد و چون در چشم کشند و
 شنایی زیاده کند و چون در سی که حل کنند و بر ششی یا مانند خیار
 و ششی و حصص طلا کنند و سودمند بود و اسحاق گوید مضی بود پس
 و مصلح آن قند بود صمغ السماق چون در دندان گیرند درد سنا
 کن که می داند و جوی حتما را نافع بود و اگر در شیا فاکت کشند و شنایی
 زیاده کند صمغ الحی و حلیث است و گفته شد صمغ اللانیا
 نیکوترین آن بود که صافی باشد و بسیخی مایل بود در غایت حده
 بود و حواقت بود و تلخی تمام داشته باشد و مؤلف گوید انی الله
 بیشین از وی او و ک خوانند و از حد و دشبانگاه خیزد و در هیچ
 جای دیگر نبود و ملطف بود و جهت یاد دای غلیظ که در معده

و اما بآلوده سودمند بود و بلغمی که در معده بود لطیف گرداند و بکدر
زاند و در قوه مانند حلیث است و مؤلف گوید جهت درد دندان
استعمال کردن مقدار نیم درم نافع بود اگر سبب آن از تجمع بود صمغ
التراب که مست در سیم و خشک است در دویم باد یا راب کند
و در سه های صلب بکدراند و ریش رحم را نافع بود و چون بوی
افشاند و خنار نیز که در حلق و شیب بود بکدراند چون مفدا
دانگی سعو ط کنند و بدل آن بوزن دوان حلیث است صمغ
الخطمی سرد و خشک تر بود تشنگی ساکن گرداند و شکم بپزند
و نافع بود جهت متی صفراوی صمغ الجوز الرقی که بی است و
کفته شود صمغ الطرثوث اشق است و در الف کفته شد صمغ
القشاد کثیر است و کفته شود صمغ التراب البری نافعا
است و کفته شد صمغ الکثری گویند بهترین آن صمغ آنی و دان
بود که از درخت کهن گزند و طبیعت آن گرم و تر بود در درخشش
و ریشهای آنی اسودمند بود و مقدار استعمال از وی دو مثقال بود
و گویند مضر بود بپیری و مصحح آن کلارینی بود صمغ البطم عکث
است

است

است پیارسی نباست گویند و بیش از بی گذر خوانند و طبیعت آن
ان گرم بود و محلل و ملطف بود در خواص نزد یک بصطکی بود صمغ
السرکمی و خشک بود و در قوت مانند صمغ صدا ب و صمغ الصنوبر
بر بود و چون بدان سعو ط کنند رطوبات دماغ را پاک گرداند و چون
بر ریشهای سرافشانند پاکند از رایل کنند و مجموع ریشهای اعضا همین
سبیل صمغ الصنوبر را تلخیص است و گفته شد صمغ الحشیش کنگر ز خوا
خوانند و بیش از بی کنگری و آن تراب القی بود در کاف در کنگری و گفته
شود شفعات آن صمغ الزیتون احطر کث است و گفته شد و صمغ
وی از ادویه قتاله بود و چون در چشم کشند شب کوری و تاریکی چشم
زایل کند و بول و حیض براند و چون بیدندان خورده نمند درد
ساکن گرداند و جویب ریش شده را سود دهد و بچه بیندازد و بد
ل وی عصاه طلیث است و گویند بدل آن شونیزلک صمغ
البلاط صاحب منہاج گوید بیونانی کیش فدا خوانند معنی آن بیپا
رسی از سنگ ساخته و آن چنین است که از رخام و سنگ بسیارند
و صاحب منہاج گوید مرکب بود و معدنی بود از آنچه از تنی کب بود

می

بود از صبر و سی و خون سیا و نشان و علك و انزروت و صبح بری
 از هر یک جنزوی اصل می جان و زاج از هر یک نیم جزو کوفته و پیخته
 کنند و باب صبح غریب بسر شدند و بر دیواری که یک سفید کی ده با
 شدند و ریاکند ناخشک کرد و هر چند که کهن شود نیکوتر گردد
 و وی بحفف بود جراحتهای را نافع بود و منع خون رفتن و ریم
 بکند و ریشها و تی با صلاح آورد و صندل آب پیض نیکوترین آن مقام
 مقاصی بود زرد رنگ و طبیعت آن سرد بود در سیم در دسی
 و خفقان که عارض شود از تبهای حاده و سی و صفرا و جگر کم
 و دهن کم و حروری منی اجماع را بغایت نافع بود و ضعف معده
 را سود دهد و چون صلایه کنند و کلاب و اندکی کافور بپاشند
 و بر پیشانی طلا کنند در دسی که از حرارت بود سلاکن کی داند
 چون در حمام یا نوره در خود مالند بوی آن زایل کند و چون بلب
 غلب الثعلب یا یاب بی هق یا باب طلب بسی شدند و بر نفس
 کم طلا کنند سود دهد و بر ورم کم طلا کنند همین سبیل و مفرج و متو
 ی قلب بود و چون محکوک کنند اندک حلاقی در وی پیدا
 شود

شود چنانکه آرد از طینا و کی خلط کنند با آرد و جهت تقو
 بیت معده و جگر و سیدی آن سود دهد و مضر بود با و از و مصدح و
 ی جلاب نبات است و بدل آن آشفته صندل احمر سی و خشک
 بود در دیم و گویند سیدی از سفید است و گویند سفید سیدی از
 سی خست لیکن سیخ خشک تر است محلل و رام کم بود و منع
 ماده بکند و بر جرم طلا کی دن نافع بود و درد سی را عظیم مناسب
 بود و شریف گوید چون سحق کنند و بار و غن زنبق بپاشند
 و بر اعضا بمالند تب درد از وی زایل کند و متو گوید صندل سی
 خ بغایت سیدی از صندل لها بود و بدل آن فوقی است صنوبر
 بیش از ی کاج خوانند و صفت حب آن در باب حاکفته شد
 اما باقی اجزای وی گفته شود در پوست سیخ صنوبر صفرا و قبضی
 و قوی تمام بود سیخ را نافع بود چون بوی آنست مانند ضماد عظیم
 نافع بود و چون بیاشامند شکم به بندد و اگر زور کنند بر سوختگی
 آب کم بغایت نافع بود و چون بیاشامند شکم به بندد و اگر زور
 کنند بر سوختگی آب کم بغایت نافع بود و وی معتدل بود در

در صورت و کوفتگی کم است در دویم و خشکست در سیم و کوفتند
در اول و در اولی آن تر از طایفه آن بود و جوی احتیاج را نیکو گرداند
و غرضه بطبیع قشر صنوبر کردن بلغم را جذب کند و بیرون آورد
دخان وی سودمند بود جهت کسی که در مژه وی استرخاوی
بود بود و هر علتی و رطوبتی که بود زایل کند و قشر و درق وی چون
بپاشانند در درجک و در بششش را نافع بود و کوی بیستی نیست
در دخت صنوبر و آن بقوت در ارج بود و قشر و درق و صنوبر
چون نان در شیب خود دو دکنند و ششم بیرون آورد و در
ق وی چون بکوبند و ضماد کنند بی و در مایه کوم درد ساکن کند
و جوی احتیاجی تازه که خون روانه بود سود دهد و چون باسی که به
پزند و بر دندان ضماد کنند درد ساکن گرداند و چون با آب
یا ماء العسل بپاشانند مقدار یک مثقال موافق بود جهت کسی
که در جگر وی علتی بود و هم چنین پوست وی و درق وی
چون بپاشانند همین عمل کنند و جوی وی بشکند و
باز مایه کوچک کنند و باسی که پزند و طبیح وی در دهن نهد دارد

درد دندان

درد دندان زایل کند و اگر سوزانند و دکان وی بگیرند در مداد
بغایت خوب بود و اگر در داری و مایه چشم کنند مژه چشم نیکو گرداند
ند و موی بی پند و آب رفتن باز دارد و شیف کوبید و صنوبر کبار
که آن جلقونه است چون بکوبند و با عسل دبیرشند و هر مامداد
درم بخورند از افلاج خلاص یابند و جوی وی چون به پزند با
ب و اعضای کسی که زحمت کشیده باشند بدان بخورند نافع
بود و بدل آن زفت است حنفره نجف است و گفته شد صداد
دلب است و گفته شد صنوبر اسمی معنی است صمغ را که از
طرفین می آورند بلون می بود و در جوی احتیاج استعمال کند
و قطع اسهال بکند و ازین صمغ به کل حضرت هم چنان فیص می
باشد و انیلول لایل خوانند و جوی احتیاج خبیث با صلاح
آورد صوف الارض فی اسون است و گفته شود صوف
بپارسی پشم خوانند و طبیعت آن گرم و خشک بود و شکویند
بن آن نرم بود و پشم سوخته خشک بود در سیم و محقق بود و
خشن آن مانند بپشم بود بکسند و یکی آهنی یا کوباری بود کوباری

دیک سفالین را کوبند بنیان بیش از یکنوبی بود پشم را سوختن
و بشویند و نه کنند و در دیک نمند و طبقتی بر سیان نمند
که سوراخ داشته باشد تا آن زمان که سوخته کی در ریشها را نافع
و گوشت زیاده که در ریشها بود بخورد و پشم را سوخته که چمن بود
چون بازیت و سی که می کنند با شیب و هماد کنند بر چمن
چمن کن در ابتدای آن موافق بود و بر جایی که ضرب زده با
شدند یا استخوانی شکسته باشند هم چنین و چون باسی که و در
غن کل تر کنند صداع و در چشم و مجموع اعضا را نافع بود
بر آن ضماد کردن و شیخ خرقه صوف چون بر کردن رو
ننگان بندند خستگی بر ایشان کار نکند و هیچ رخت نریسد چون
پشم زده بپا کنند میان انگشتان دست و پای که شوق می ده با
شد شقاق آن زایل کند و باید که یک شبانه روز را بگذرانند
بیرون آورند دیگر باره مکرر کنند تا زود زایل کند و رازی
گوید چون بپوشند صوفی گوشت کوسفندان کی گشاید
حک در بدن انگس پیدا کی دود عمیق را طیس کوبید و سیان

خورده

پشمی

پشمی در کردن کا و بند زبون کی در و عاجی صوطه نوعی از
سلق است زرد رنگ و صفت سلق گفته شد با سب
الضاد ضال ثمر است راست بسیار سی کنار کوبند و در ریش گفته
شود صفت آن ضبعه عرجا حیوانیت مانند کی که و چون براده رو
لنگ نماید از بهی این ضبعه عرجا نام او کی ده اند بسیار سی گفتا کوبند
گوشت وی کی کم و خشک بود در دوم مانند گوشت شک چون
آدمی احتل در دست گیرد گفتا ران از وی بگریزند و چون یک
دندان وی با خود نهد آرد سبک بر دارنده آن بانگ و چون مو
سان خون وی بخورند سودمند بود چون زهره وی بگذرانند
بام چندان روغن اقحوان در ظرفی مسین کنند و سه روز بگذرانند
بعد از آن طلا کنند بر چشمی که دانه داشته باشد در هر مایه دو بار سفید
زایل کند و دانه برید و هر چند که این روغن که سن کی در نیکوتر بود و
چون زهره وی با بلیسه شیر بر روی طلا کنند کلف بیرون را
صافی گردانند و چون زهره وی تلشها در چشم کشند تیزی چشم
زیاده کند و اگر طبیب وی که باشد و بخود آب چخته باشند در آن

نشیتد جهت درد مفاصل بغایت نافع بود و نفوس را زایل کند
و باد های غلیظ ببرد و جمیع علت های مفاصل را ببرد و سود دهد و
مغز ساق وی چون بازیت انفاق بکند از اندو بر نفوس طلاق کند
بغایت نافع بود و پوست وی چون بر شکم زن حامله بندند بچه نگاه
دارد و نیندازد و اگر از جلد وی کیلی سازند و بدان کیل جهت
تخم زرع کی دهن به پیمایند از زرع از همه افتها ایمن کی دهد و اگر آن
پوست در فرصی گیرند و در آن آب بکتند و بکسی دهند که سگ
دیوانه کنیده باشد بیاشامند هیچ زحمت بوی نیسد و صاحب
منهاج گوید که صاحب مفرجه گفته است که پوست پیرامون غا
صی وی چون بسوزانند و بازیت سحق کنند و مخنت در
زیر خود رود و کند و بمالد و ابته از وی زایل شود و صاحب
جوامع الذات گوید که موسی که پیرامون دبی وی بود و خصیه
انچه نمی بود بدین نوع که گفته شد استعمال کنند این عمل کند و
اگر ضربه داده بود بکمرش و بکوبند و سحق کنند و بزیت طلا کنند
بر دبی وی که آن زحمت نداشته باشد آینه بی وی عالیه شود و این

از خواص است

و این از خواص است و گویند بقای همه حیوانات بود از بهی آنکه میگو
یند که هر حیوان هم جنس وی که بی وی بگذرد البته بر پشت وی
و در خواص حیوانات آورد است که وی سالی نمی بود و سالی ماه
و سبب الت است که در شیب دنب وی خطی باشد که باند نام نر
بین و ماده نمی سیده باشد و بشب شکافته کی دهد و وی موافق خوا
کوش بود و مخالف همه حیوانات و از عجایب خواص وی الت است
که سگ بر بالای ایستاده باشد در ماه تاب و سایه سگ بر زمین
افتاده باشد گفتار در شیب سایه سگ رود چنانچه سایه در
سایه متفرق باشد سگ خود را از بالا به شیب اندازد و گفتا
وی را بخورد و اگر زهره وی در چشم کشند که موی زیاد است و ا
شته باشد وقتی که بر کنند زهره را حل کنند دیگر نر وید و هیچ
حیوان در شب با گفتار بر نیاید ضرب عضایه است و اعضا
نیز گویند و آن نزد یک است بوزل و بیارسی و سمار گویند سگین
وی بر کلف و غش طلا کنند زایل کنند و سفیدی که در چشم بود
بهر دضیاج یکسر ضاد اسم صغ در خشیت مثل درخت پان و

نبات و نبات وی در کوه قهوان از زمین عمان روید و آن صغیری
سفید باشد که چون جامه بدان شویند پاک گرداند به ارضایان
و مردم سی را بدان بشویند و دانه بار آورد مانند تخم مورد سیاه
و زبان را بکزد و ضیاج بفتح ضا د نام دارد و آن درخت است که در
و دام و بیابانها مانند خوی و قنب و الب و درخت است
که در کوهستان یمن باشد مانند درخت بلوط بزرگ الا از وی
نیکوتر بود و ورق آن بسرخ می باشد و ثمر وی مانند خوشه
بطم بود و لیکن حب وی بزرگتر بود و ورق وی چون به
پزند و صافی کنند و دیک بر سواش نمند و به پزند تا نیک
انفعاد بعد از آن بر دارند و استعمال کنند جهت خست
سینه و سرفه که از سردی بود و درد دایان و گویند قلاع را سنا
کن گرداند در حال و صمغ وی می آورند بکوه و بقوت مانند لاد
بود و در بویهای خوش زنان میکنند خوش بوی بود و طبع
وی گرم بود در سیم و گویند و ردوم تر بود در اول و گویند خفک
است در اول و بعضی گویند مکام و ورق شجر ضی است و گویند

مکام

مکام لحاء است یعنی پوست پنخ آن بصری گویند صمغ ضی و مع
معنی و قاست بکام مکام و طبیعت آن گرم است در درجه دوم
و خشک است در اول و محل و جذاب بود از عمق بدن و
اسحاق بن سلیمان گوید خاصیت روغن حب وی آنست که
ریاح بلغم را زایل کند و رازی گوید ضی و جهت دفع قلاع
و استلاق بطن در غایت نکویی بود و سودمند بود و شی
یف گوید روغن بسیار از حب وی بیرون آید و منفعت
وی آنست که بادها را بشکند و مغص را شفا دهد چون بیا
شامند بمالند از آن روغن در جود و محل و مجفف بود
چون ورق وی بار روغن بپزند و در گوش چکانند در گوش
را نافع بود و چون باب به پزند و بطبیخ آن مضمضه کنند
بن دندان محکم گرداند و بلغم را زایل کند و چون ورق تازه
و تی بچنان بسوزانند تا خاکش رنگی دهد و باب به پزند نیکو بود
از آن صاف کنند و بیا شامند مقدار سی درم در دخی
را زایل کند و فحم چوب وی جهت جی احداث نیکو بود و قطع

خون بکند و نافع بود جیاحت خسته کودکان را و اسحاق بن عمر
گوید بدل ضی و عین ضی و اندلس بود و بعضی گویند ضی و دخت
حبه الخضی است ضی صاحب منہاج گوید عسل است
و صاحب جامع گوید از قول شیخ که ان حیوانیت بلغة
ممدان و پیرا شپس خوانند و بلفظی دیگر دلدل و ان نوعی از
قنفذ بزرگ است و خار دراز دارد و مانند شیر اندازد و چون
خواهد که به بیندازد کی در کی در چون راست شود شیر بیندازد گاه
باش گاه باشد که چهار بیندازد و اگر بر اعطای آدمی آید
بجروح شود گوشت وی کرم و خشک است و وی مقدار کمی گو
چک بود گوشت وی چون بخورند نقرس را نافع بود و هم
چنین خون وی بر قدمین ضما د کردن نقرس را زایل و چون
خون وی در اندام بمالند چیک را زایل کند و کلف را جلا
دهد ضی بهترین ان بستانی بود که از حیوانی گیرند که گوشت
وی نیکو بود و در وی شیر بسیار بود و طبیعت وی سرد
و خشک بود و واجب ان بود که با افادیه خورند تا زود از معده
بگذرد

بگذرد و شیخ گوید زن شیردار که شیری اندک بود چون
بخورند شیری از پاره کی در دضی اسطوخودوس است و گفته
شد ضی ع نباتیت در یابی که در ساحل دریا یافتند و طبیعت
وی گرم و خشک بود چون باب به بنزد و در ان نشیند در دمفا
صل را عظیم نافع بود و چون خشک بود و بدان بخور کنند زکام
را زایل کند و چون خشک بود در حمام بدن را بوی بکشند
حک و جرب نثر را سودمند بود ضی و ع الکلب اسمی عین
عربی است درختی را که در کوستان مکه بود و ان رقوم است و
درخت ان بشکل درخت صبر بود اما وی بجموع سفید بود
ضی العجوز خشک است و در حاکفته شد ضغایس قشا
الضفارا است و گفته شود و نبات دیگر هست که سابق است
وی هلیون بود انی اضغیوس خوانند ضغیوس خضف
است و گفته شد ضغای الیمن گویند پرسیاوشان است و
گفته شد ضغی بسیار سی غوک خوانند و وزغ خوانند
بشیرازی بک گویند و بیونانی بطرا خوانند و گوشت انچه نهی

نهی بود چون بازیت و نمک بپزند جهت کزیدگی جانوران و پان
نهر جنام و جموع کی زندگان بود و میوق وی چون بدان نوع به پیوند
و با موم روغن کل موم روغن سازند موافق بود جهت میضها
ی مین که از اثر ریشهای عارض شده باشد و مدت های بر آن گذ
شته باشد و چون بسوزانند و خاکستری بر موضع که خون روا
ن بود بار عاف بدان افشانند خون به بتدد و چون بازفت
تی بیامیزند و بر آء الثعلب مالند زایل کند و گویند خون بک
سبز چون بر موضع موی زیاده که در چشم بود بچکانند بعد از آن
انکه موی برکنده باشند دیگر نروید و چون با آب و سی که بپز
ند و بدان مضمضه کنند درد دندان نافع بود و چون ویرا
مروض کنند و بر کئی یک عقیق و مار نهند نافع بود و
چون بر دندان نهند بی درد بی و وی همین عمل بکنند و بری
وی کشنده بود چون چهار پای در اعلف ویرا بخورند دندان
نهای وی بسیفند و گوشت وی کزیدگی ها و جانوران را
نافع بود و در خواص آوردند که زبان وی چون بر ناف

خفته

افتد
میان

خفته نهند و هر چه کیده باشد بگوید بی آنکه ویرا خبر بود و خون
وی با خایه مور قد ری چون بر موضع که موی سترده باشند
طلا کنند دیگر نروید و اگر موی بر کشیده باشند نیکوتر بود و
سحاف گوید شخصی را پسکان در استخوان روی مانده بود
مدتی دراز و علاج بسیار کیده بودند و هیچ فایده نداشت
صفدری را پوست باز کیدند و بر سی جیاحت و سپرامون
ان نهادند در یک شبانه روز پسکان بیرون آمد از جیاحت
و وی در غایت قوت جاذب بود و از برای آنست که قلع د
ندان میکند بی درد و از خوردن وی دل تورم کند و بول
تیره کیدد و قرف متی احداث کند و بدنی ن ضفدرها
در آنچه گفته شد سبتر است که در بیشه بود یا سیح که در دریا
بود و مد او ای کسی که ضفدر خورده باشد بقی باب کرم
کنند و عمل و نمک تا معده پاک گردد بعد از آن در حمام
رود پس کئی بین خورد و اسفید یاج با دار چینی و شیب
یا مثلث ویرا نافع بود و هر چه نافع بود جهت استفا و

چون خلاص باید دندانهای وی بیهفتند و اگر ضعیف و زرد
خورده باشد قطع شهوة طعام بکنند و لون را تباه کند
و غشیان و قی در دل و ورم شکم و ساقین پیدا کند و علما
وی نند یک بود بعلاج آنچه پیش ازین گفته شد و گویند
دل وی چون بیاویند بر کسی که تب غلبه داشته باشد نافع
بود ضومر حوک خوانند و آن باد روج است و گفته شد
ضمیران صاحب جامع سهو کرده است که گفته است ضمیران
است و قول صاحب منهاج معتبر است که آن بیدار است
و آنی اهری امج است و گفته شد ضمیران ضمیران گویند و آن شا
هسفر غم شیرازی خوانند و آن اسبزی بود نه چون کی مانی و صاحب
جامع گوید فادج جو سی است و سهو کرده است و طبیعت وی
خشک بود در دوزم و گویند سی بود و حرور مناج را نافع بود خواه
صه چون با کلاب بر وی زنند و بر جایی که سوخته باشد ضما کنند
و قلاع را نافع بود یا الطاء طالسفر بنو نانی
دار کسبه خوانند و ماقی نیز گویند و صاحب منهاج گوید ورق

ورق زیتون

ورق زیتون هندی بود و آن قشوری هندی است و صاحب
جامع اقوال بسیار آورده است اول گفته که بسیار است و دیگر
قول ابن جلال آورده است که آن العصافیر است و دیگر گفته
عرق شجره هندی است و دیگر گفته عرق درخت توت که کم ابروی
یشم برک وی میخورد و این قولها خلاف است و قول مجوسی
آورده است که ورق زیتون هندی است و این موافق قول صا
حب منهاج است و صاحب جامع تحقیق نکرده است که
جیست مؤلف گوید پوست پنبه زیتون هندی است باقی هم
خلاف است و خطا و آن پوست سبزی از دار چینی است و
صلب تر و میل بسیاری زرد و طعم آن بغایت عفتی بود
و قابض و اندک عطری بیتی داشته باشد و جالینوس گوید
در وی هیچ سودی و کرمی و گویند خشک بود در سیم و ابن سیرین
گوید کم و خشک بود در دوزم و مجوسی گوید معتدل بود در
کرمی و سودی و خشک بود در دوزم و زرب را نافع بود و قی
امعار و ترف دم را و بواسیر را نافع و فالج و لقوه را نافع بود و

و مقدار ما خود از وی یک شغال بود و چون بسی که بپزند و بدان مه
مضمضه کنند درد دندان را نافع بود و قلع سفید از ایل
کند چون آب وی در دهان نگاه دارند و گویند مضر بود به
شش و مصباح وی عمل بود و بد بقرورس گوید بدل طالیفر
چهار دنگ وزن آن کمون بود و نیم وزن اهل و رازی و
اسحاق بن عمران هم چنین میگویند بدل آن بوزن وی سبیل
و نیم وزن آن ساج و گویند بدل آن مقل و اهل بود مسا
وی طاحک ثمره از اد درخت است و گفته شد طاووس
میغیت مشهور و شریف گوید بعد از سه سال تمام بی یاری او
در یک سال یک بچه بیاورد و گوشت وی چون با سفید با
بپزند و بخورند و میوق آن بیاشامند ذات الحجب را نافع
بود و چون پیله وی بکرازند و با آب سداب و عمل بیا
میزند درد معده و قولنج را نافع بود و گوشت و پیله وی مجامعت
را فوّه دهد و نهرم وی چون با سرکه بیامیزد گوشتی جانوران
را سود دهد و جالینوس گوید گوشت وی خصلت آن است

سبعین

سبعین و ورشان و بط بود و غلیظ تر و دی هضم شود و این
ماسوی گوید گوشت طاووس بد بود میاج را و صاحب میاج
جامع از قول صاحب منهاج آورده است که نیکوترین آن جوان
بود و طبیعت آن گرم بود و مصباح معده گرم بود که باضمه وی بقوه بود
و اولی آن بود که بعد از کشتن دو روز یا سه روز را بکشد و سنگی
در پای وی بیند و بیاورند و بعد از آن با سرکه و این زهر گوید
اطباء ما تقدم میغهای که گوشت ایشان صلیب بود یک عک
پیش از چختن کشته اند و چنان با پی او خسته اند و این از
بهی آن که ده اند که زود هضم شود که چون زبانی در نکت کنند
مانند خمیر که در آرد و در هضم نان نیکوتر بود این هم چنان
است و رازی گوید طعامی که ستمی در وی بود چون طاووس
بلند رقصی کند و فی یاد زند و گویند چون به بلیند طوف
که سم در وی بود بشکند و این زهر گوید که میطون زهره
وی با کنبین و آب گرم بیاشامند شفا یابد و اگر
خون وی با آن زروت و نمک بیامیزند ریشهای بد که تر

سند که آله که در چون بی آن طلا کنند زایل گردانند و اگر سبکین
وی بی نالیل طلا کنند زایل گردانند و استخوان وی چون بسوزند
و سحق کنند و بی کاف طلا کنند شفا یابند و اگر بی بی صمغ مالند
لون آن بگرداند طارقه مایه دانه است و گفته شود طارقه
دند است و گفته شود طالیقون علی ابن محمد گوید طالیقون
خاصی بود که مدبری که باشند بتویال خاصی که در کبوتر کاو
خوبی اندیده باشند و می جان که در آب ایشان تی خوب نیاید
باشند پس در وی سمیمی تمام و حدی قوی بوده دیگر گفته
ان نوع از مس زرد است و فرفی میان وی و انواع مس زرد
بود و چون از آتش بیرون آورند و یک بنشد تمددی در
وی پیدا شود و زردگی در دو شکسته نگردد ناسی شود و
در کتاب احوار گوید طالیقون از جنس نحاس است غیر آنکه
گویند یا ادویه که مدبری کنند ناسمیت در وی احداث
کنند و اگر از طالیقون منقاشی سازند موی زیاده که در
چشم بود بوی بگریزند و بگریزد و بد خاصه چون مکر کنند و

الکی کسی

الکی کسی لقوه داشته باشد و در خانه تاریک رود که قطعارو
شنی در وی نبود و آیینته مدبری بر نظر خود دارد و بدان آد
مان کند لقوه زایل شود و شفا یابد و اگر طالیقون در آتش
سهند ناسیخ کرد و در آب فرو برد هیچ چار پای گردان نگیرد
و اگر قلبی زردی باز زند و در آن آب او بی ندمکن بنزد که
هیچ ماهی از وی خلاص یابد و طبری گوید طالقون خاص مدبری
بود بتویال نحاس و آنچه در زبان رختن می تفع رود بقمه در
موضع سبک و بول کا و خوب باشند و مؤلف گوید کسی با رطلا
لقون رامس دست خوانند و گویند در کان مس بر روید
طباشیر نیکو ترین آن سفید سبک بود که زود خرد شود
و طبیعت آن سرد و خشک بود در سیم و گویند در دویم و
سپید مشقی گویند سید است در دوم و خشک است در سیم
و شیخ الهیلس گوید می کب الصوی بود مانند کل و در وی
قبضی بود قوه معدیه بود بدید و قلاء را نافع بود و سوسوختگی
را سود دهد و شکم به بندد و تبهای حاده و تشنگی را سود

مند بود و فی که از مریه صفر بود باز دارد و کمی جگر را بنشانند
و جهت ریشه‌ها و شش‌ها و قلاع که در دیان کودکان حادث
شود سودمند بود چون تنها با ورق کلسیخ بی آن باشند
و دندان متحرک را محکم گردانند تنها استون ساختن و بواسر
دهد و ورم چشم کم را نافع بود و قوه دل بدید و خفقان که
از حیات بود ساکن گردانند و توحش و غم را نافع بود و
ضعف معده و التهاب آن و منع خلفه صفراوی و تشنگی را
سودمند بود و غشی و کوب را نافع بود و مفرح و مقوی قلب
بود و تری که پس که از معده بود لشف کند و قوه اعطایی که از
حیات ضعیف شده باشد بدید و سی و منی اج را بنی غفران
معند است و تقویت و تقویت و بی بغایت بود و کوبند و
دن و بی باه را مضی بود و اسحاق گوید مضی بود بشش و مصط
و کلاب بود و کوبند مصطلی و انیسون ویدان معصا و حلیه
السیس است و کوبند بدان سه وزن آن مغز تخم خیاره
و چهار وزن آن بی زقطونا و کوبند بدان نیم وزن آن کافور

است

است و کوبند بدان طین مختوم است بوزن آن و بوزن آن عصا
و حلیه السیس است و کوبند بدان کاغذ مصری سیوخته است و
و کوبند بوزن آن تخم کاسنی و نیم وزن آن صندل طبار نوعی از
انجیر است سیخ و برکت طباق کوبند غیر غافت است اما
قول اکثر است که غافت است و گفته شود در غش طباق نوعی
از کندم است اما بار یکتر بود و حشیش و بی یک بالایی می‌بود
و در سی و با گوانی کا کل خوانند و منی اج و بی مانند منی اج کندم بود
لیکن نفاخ بود و نان و بی چون کمی بود نیک بود اما چون
سی و شود بد بود و بی از معده بکند و اگر از آرد و بی صوی
سازند سینه را پاک گردانند اما مضی بود بمعد و نفخ و قی قوه
پیدا کنند و اگر اسب بخورد هیچ مضره بوی نیست چنانکه از
کندم مضره می‌رسد طبرزد اسمی باری معیوب است
و اصل آن طبرزد است از بی آنکه صلب بود نه سست و
نه نرم و نمک طبرزدان بی آن کوبند که صلب بود و طبع بی طبع است
و گفته شد طبرج مور کوچک بود و در باب نون در صفت فل

گفته طویلب حروالضفادع است بسیار سی جان خواب بک خوانند طبیعت
 ان سی بود در سیم و کوبند درد دوم و تری بود درد دوم و خونریز بند و طلا
 کردن بی و ریه های گرم و تقرس گرم و حمزه و درد مفاصل گرم را بغایت
 مفید بود و چون در زیت کهن بخورشانند عصب را نرم کنند و اگر ضایع
 بی قیده امعاء کودکان نافع بود طویال بنکوترین سیرزان بود که از حیوان
 فربه گیرند از بیهوشی آن کمتر از آن لاغر بود و شیخ الهی بنس گوید بهتر
 بن سیرز یا سیرز خوک بود و مع ذلک کیموس وی بد بود و طبیعت
 آن گرم و خشک بود و کوبند سی و در روی قبضی بود و خوبی نسودا
 وی از وی متولد شود و وی دیر هضم شود سبب عفوضتی
 که دارد و او وی آن بود که بار و غن بسیار و پسته بخت کنند و بی سیر
 وی شرباب صافی رفیق خورند یا کبریا سی که طویال شوکیان
 است و گفته شد طیشقون و طفشیقون نیز کوبند و تاویل
 قوسی بود از بیهوشی آنک دو است که اهل ارض پیکانی ایدان زهر
 الود کنند و در چنگها بکار برند و حلیث پاد زهر و دیت طوی
 وقون بر طایفی است و گفته شد طویانسی شععی المن

است و گفته

است و گفته شد طویستوج ترستوج نیز کوبند و آن مای دریا سی
 و بیونای طویفلا خوانند و اهل اندلس مل خوانند و دبقور بدو
 کوبند و آن خوردن وی کوبند شب کوبی و تار یکی چشم آورد
 و چون بشکافند و بی کوبی بنین بحری و عقرب و عنکبوت
 نهند شفا یابد طویالیت طویث نیز کوبند بیشتر از بی پلشیر
 خوانند سیخ بود و سفید بود طبیعت وی سرد و خشک
 بود در سیم قطع خون رفتن بکند از بینی و از مقعد و
 جموع اعطا و رحم و شکم به بند و قوه مفاصل است بد
 و معده را قوه دهد و جگر را و چون باد و غ کاو و با شیرین
 تانه بپزند و بیا شامند استی خا و معده را مفید بود و مقلد
 ما خود از وی یکم شغال بود و اسحاق کوبد مضرب و بسفل
 و مصلح وی لکنار است و بدل وی جفت بلوط بودن
 آن و کوبند نیم وزن آن پوست تخم می غسوخه شسته و
 چهار دانه آنک وزن آن قسط و شش یک آن مغص و ده یک
 آن ضمغ عربی طه طرخون بیشتر از بی طوی خون بود و نیکو

تیرین تاز به ستای بود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دروم
و در وی قوه مخدیه بود و این ماستویه گوید گرم و خشک بود در وسط
درجه سیم و گویند سرد است محقق رطوبات بود و کشف
تری بکند و قلاء را نافع بود چون بخایند پیش از خوردن و از وی
مساهل گریه طعام احسا طعم آن نکند بسبب تخیر و معده
قوة دهد و در دملق و دشخواری مضم بود و قطع شهوت باده
بکند و تشنگی آورد و مصلح وی کف بود از بهی انکه منع
ضی ران بکند و زود بکند از نزد و مضم کند و تقسیم گوید آب وی
یا آب رازیانه تری در شراب حل کنند که آنی اشراب کادی
خوانند و کدر خوانند منع آید و حصه بکند و نفیس تیرین آن
اشمی به بلوکندی خسی اسائی و خاصه آب تری خون این فعل میکند
و منع حدوث علل و بانیز میکند طی فعلن معنی آن ذو ثلثه
اوراق بود و این اسم مشتکی است بر چند قوه و آن گفته شد
و بر نبات خصیت الثعلب و آن نیز گفته شد و دیگر بر دوا
بی که مخصوص است باین اسم و این حوامانه است و یونانی نام

سیار

سیار دارد و بعضی را سوار خوانند و بعضی اسفلیط و بعضی
مقن و بعضی اکوفیلن و آن نباتیست که درازی قد وی
یک کی بود یا بیشتر و قضبان وی باریک بود سیاه مانند ادری
و در ابتدا بوی سداب کند و باخی بوی ققر و کل وی فیری
بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در سیم مانند ففر الهیود
و تخم وی و ورق وی چون باب بیاشامند نافع بود و بشعوصه
و عسر البول و صی و در ابتدا استفا و در در صم و حیض و بول
بی اند و باید که از تخم وی سه درم و از ورق وی چهار درم بخورند
و ورق وی چون با کبجین بیاشامند سودمند بود و
جهت کندی جانوران و بعضی گویند طبیعت نبات وی چون
بایسج بود و بر موضع کندی جانوران ریزی در در ساکن شود
و بعضی از می دمان در تب مثلثه و ورق و سه صبا زوی
باشی آب بیاشامند و در تب ربع چهار ورق و چهار حب
بیاشامند زایل کند و پیچ وی از ادویه های معالجین بود
طی اغور بغایش بود پنج جیلی است و گفته شود طی فابیا

رسی درخت که خوانند و آن انواع است بکثرت و می که نازج خوانند و آن اثل است و می و می صاحب الاثل خوانند و ثمره الطرفا نیز گویند و طبیعت وی سرد خشک است و در وی قبضی و تجفیفی بود و ثمره وی بغایت قابض بود و گویند وی کم بود و طبع وی چون نطول کنند بر شش بکشد و چون ورق و بیج وی و قضبان وی یاسی که یا شای آب بینی نرسد و نافع بود و در دندانانی است نافع بود بدان مضمضه کردن و ورق وی بکشد به بینی و یا شای آب منروج کنند و بسیار شامند سپرز را بکشد از اند و موافق زنانی بود که رطوبات از رحم ایشان روانه بود و زمان دراز بدان گذشت یا شد چون در طبع آن تشنید بغایت نافع بود و خاک سی خوب وی زن را بخورد و بکشد همین عمل کند و قطعا قطع رطوبات رحم بکند و خاک سی وی چون بر ریشهای ترا افتانند خشک گردانند و بخاصیت ریشهای سی که از سوختگی آتش بود نافع بود و دخان وی نکام و حیدری را بغایت نافع بود و ابن ماسویه گوید زنی بی وی جذام ظاهر شد پس از طبع

وی باموین

وی باموین چند نوبت بسیار شامند از وی زایل شود و گویند بخرن کرم زنی دیگر و هم صحت یافت و مفید بود و خوزی گویند چون دخان کنند ورم سی در اسود مندر بود و بیشتر در سهارا و رازی گویند بخور وی سه نوبت بواسیر را خشک گردانند و مجرب است و شی یف گویند چون بخور کنند در دبا که علق در وی جفیده بود بیفتد و ثمره وی کنیده کی رتیلار اسود دهد و دیقورینوس گویند بدل ثمره الطرفا بود در آرو چشم عفتص طی غلویس طود غلود قطع است و گفته شود بعد از این طی بقون سفین است و گفته شد طی حشقوق و طی شقوق نیز گویند و آن هند باء بری بود و گفته شود طی نوعی از مایه کوچک است که از طرف آدر باچان می آورند از طرف بتر و بهتر است آن بود که بر کهن بکشد و طبیعت آن گرم و خشک بود و طبع را نبی اند و اندکی از ملطف سودا بود در رتبه های ربع و وی مضی بود بسیار و معده و صبح وی روغن بسیار بود طی اغیون نباتیست که در جزییه افریطس روید و صمغ وی مانند صمغ عربی بود و حیات

ورق وی و صمغ وی در اول درجه سیم بود سنگ کیده بی پی اند و
 حیض بی اند چون یکمقال از وی بیاشامند و این نبات بغیر
 از جنی بره افی بطس نی وید و درخت وی مانند درخت مصطکی
 بود طی زیلون سیب الیوس است و گفته شد طی سید طی
 فیل است و گفته شد طی قوقون طریقون و مقلن و اوسا
 نیز کوبند و آن زعی و راست و گفته شد طی و علود قطر
 عصفور الشول است و عصفور السج نیز کوبند و مؤلف گوید
 آن می غیت بمقدار کجاشکی و در بال وی بر زرد بود و نقطه سفید
 بر دنبال وی و در آب نشیند و بی دراز بود و مدام دنب
 وی در حرکت بود و بیشتر از وی سنگ بالیک کوبند و منفعت
 وی آنست که سنگ مثانه بی پی اند و منع آن بکنند و ریاب کنند
 که دیگر جمع گوید در مثانه و لایقورینوس گوید چون از جوف
 وی اندک بخورند سنگ بی پی اند و وی صفر غور و طرغلو
 دیس نیز کوبند طی حاطیقون نوعی از سیمه است طی یفا
 ن نباتیست که در بهار روید و کل آن مانند گل خرق بود زرد
 و کمی دیگر

و کمی دیگر و کل خار داشته باشد و بیشتر از وی انکوبنی خاتند و
 آن فی طم بی پی بود و گفته شود در قاف و منفعت وی آنست
 که اگر طبع وی بی گزند بی افی ریزند همان درد و زحمت پیدا
 کند که از گزند بی افی طفل عدس منقش است که باسی که بخت با
 شدند طلق کوبک الارض بود و عدوق العی و سر و سونانی است
 اسطی ای کوبک و تفسیر آن کوبک الارض بود و رازی گوید سه
 نوع است بحری و یمانی و حبلی و علی ابن محمد گوید هم لله نوعست
 یمانی و هندی و اندلسی یمانی تیکوتی بود و تنک و براق بود و هندی
 بشکل یمانی بود الا عمل وی نکند و اندلسی صیفه وی سبب بود
 و غافقی گوید آن نوع از حبین است و آن معی و ف بود بعوق
 العی و سر و اسطوطالینس گوید خاصیت حلق آنست که اگر با
 بن و یاب و اون و مطوقه و هر چیز که بچیز یا بدان توان کونت
 بکوبند کوفته نشود الا مکر بحجر الماس بشکنند و قطعا و یا
 سحق نتوان کرد الا مکر سنگی چند کوهک با وی یار کنند و
 اضافه کنند و در خرقه خشن یا موسی بندند و در آب می جفا

نند تا چشم وی خورده شود و بکند از اندو علی ابن محمد گوید حل وی
چنان کنند که در خوی قه بندند یا سستی بی جنبانند تا حل شود
و از خوی قه بیرون آید بعد از آن آب از وی صافی کنند و در افتا
ب ریاب کنند تا خشک شود پس در بن ظرفی بمالند مانند آرد
شود و شیخ الهی یلس گوید خوردن وی خطر بود و طبیعت وی
سوداست در اول و خشکست در دوم قابض بود خون را بندد
باب آن الحمل و ورم ثد بین و ذکی و خلف اذنین و مجموع کو
شتی که سست بود در ابتدا نافع بود و خون که از سینه آید
باب آن الحمل به بندند و خون که از رحم و مقعر به بندد و
سان چون مغول کنند و باب الحمل بیاشامند و طلا کی و دن دوسر
سنتار یا راناقع بود و غافغی گوید نیکو بود جهت ریشهای
که بر اعطابی مجذومان پیدا کرد و پاک کرد و زایل کند و صا
حب منهای از قول اسحاق گوید که نیم شقال از وی سنگ که
بویزند و گویند مضر بود بسیرز و مصلح وی کثیر بود و وی سو
خته نشود الا بحیلت طلع ابو حنیفه گوید اول ثمره نخل را طلع

خوانند

خوانند و قشر را کفری خوانند و جغی خوانند بسیار سی بهار
خی با خوانند و طبیعت آن سوداست در اول و خشکست در دوم
و گویند قبض در وی ممکن نیست وی تی بود و یا قوی گوید دقیق
نخل که بسیار سی کشن خی با خوانند باه را نافع بود و جماعت
را قوه دهد و این ماسویه گوید خشکی وی غالب بود و خشکی
جمار و سیدی جمار بود و وی از معده بگذرد و شکم به بندد و بسیار
خوردن وی در در معده پیدا کند و قوی و این فعل خاصیت وی
است و صاحب منهای گوید مصلح وی شهادت و رازی
گوید اصلاح وی از نفخ در معده و بی از معده گذشتن بنی جلیل
می یاب کنند یا بکوارشات کمی و این ماسویه گوید که مصلح و خورند
با خور و می و زیت و قلع و کمی و یا و سداب و کرفس و نعنا
ع و صغیر ضررند و اگر خام خورند با طعامهای چرب مانند روغن
فمی به و بزغال فمی مانند آن و بعد از آن شایب کهن بر سر آن خورند
طلع میوه است در طرف دریا که آنرا موز خوانند و در میم گفته شود طلیا
نوعی از صدف کوچک بود و اهل شام و یس طلیس خوانند و اهل مصر

و آنچه در اندرون قشو
بود و لیغ

دلیر و نمک و دبا نان خورند و در صفت صدف گفته شد
 طلا خمر است و گفته شد و بعضی گویند مثلث است و این
 همچون گوید نوعی از قطر نیست و مؤلف گوید آنچه محقق است
 و مشهور شایب که من خوب را طلا گویند طمطم سماق است
 و گفته شد طمور اخضر است و گفته شد طواره بیشتر گفته
 شد طوقر لوس نوعی از گادر بوس نفعی است و گفته شد
 طوطه قطن است و گفته شود طویل و ن غناب الثعلب است
 و گفته شود در عین طوطا غنی و ن حاص جلی است و ان نو
 عی از سلق بی بی بود در صفت حاص گفته شد طهف غافقی
 گوید ذره است و گویند طعماست که از ذره سازند طیل افیون
 نوعی از حی العالم است و گفته شد و جالینوس گوید طبیعت
 ان گرم بود در اول و خشک بود در دوم تا سیم حی احتشاه عفن
 را نافع بود و بر بهق و برص باسی که طلا گویند مفید بود و در یق
 ریدوس گوید درق وی چون ضماد کنند بر برص و ششها
 عت را کنند برص را بغایت نافع بود و باید که بعد از آن آرد

چون ضماد

چون ضماد کنند بر برص و شش ساعت را کنند بر برص
 بت نافع بود و باید که بعد از آن آرد چون ضماد کنند و چون بگو
 بند و باسی که بیامیزند و در افتاب بر بمالند و را کنند تا
 خشک گردد بهق را را را کند طبعی و طبعی نیز گویند و ان دادی
 و گفته شد طمور اخضر است و گفته شد طواره بیشتر گفته
 ذریس و نیکو ترین ان فی به تی بود که در زبان خنق گیرند
 و طبیعت وی معتدل بود در گرمی شکم را به بندد و نافع همان
 را نافع بود و ن شاید که اصحاب ادمان اکل وی کنند خصوصاً اصحاب
 ریاضت و اولی ان بود که مانند هر سه پیوند از بهی انکه غذای
 وی غلیظ بود طیب العیب اذخر است و گفته شد طیطا
 ن که است جلی بی است و گفته شود طینوت حیوانه
 نیست مانند در ارج اما کوچک تی بود و کی دتی و هم چنان سیخ
 بود و نقطه سیاه بی ان و همان فعل ذرایع می کند و مؤلف گوید
 بیشتر از وی و بر اعی و سک خوانند و بدل ان ذرایع است و گو
 بند کی می سبز است در درخت صنوبر و ان بقوت ذرایع است

طیانوشاد راست و گفته شود طین مجموع کلها مبرد و محفوف
 بود طین الحکیم پارسى کل حکمت خوانند و صنعت ان بسیار
 است مؤلف گوید بهترین ان این نوع است بکیرد کل زرد پاک
 چهار من و بگویند و به بنزند و بکن کاغذ و نیم من نمک در آب
 کند و بدست بمالند تا حل شود بعد از ان کل بی سی ان کند و چهار
 یکی موی سواد می بمقراض چیده باشند و چهار یکی سی کن است
 بکشد می بنجته بر سی ان کنند و نیک بمالند نیکوتر بود انگاه غده
 غده بنهند تا خشک گردد و هر زمانی که خواهند بگویند و با
 ب صافی خمیر کنند و استعمال کنند که بهترین انواع کل حکمت است
 که گفته شد و نوعی دیگر صاحب مناج آورده است یک جنی و
 کل و یک جنی و فحم کوفته و بنجیت و یک جنی و نمک و یک جنی و خطمی
 و موی چیده کسی شدند و نیک بمالند و استعمال کنند طین مختوم
 کل سیخ رنگست بغایت امل و از تل جبرم ارند و گویند در ان
 زمین قطعا هیچ حشیش نیست و هیچ سنگ در ان زمین نبود
 و قبری در انجا هست و ان کل را مغرم میانی خوانند و طین الکا

هینی گویند

هینی گویند از بهی انکه آبی سیاحی ان کل یافته است و مغوسه نه و خواهم
 نینی خوانند و صورت ارطامس بی ان بود استاده و دیقور سیک
 گوید کابی است از جنی نیره عنون که بخون بنی گوئی میس شدند و ان
 صورت بی ان می نهند و خواستیم الملک و ختم الملک از بهی ان کو
 بند که صورت ارطامس بی ان بود و اقوال بسیار آورده درین اند
 کل و جالینوس گوید نیکوترین این کل ان بود که از وی بوی شبت آید
 خونریزانه بندد و چون در دیان گیرند بی زبان چقد جفد و
 مؤلف گوید امتحان وی اول بی لب کنند اگر بی لب بجفد
 دیگر بی زبان نهند و باید که بجفد و بغایت نرم و امل بود
 و بیاق و گویند ان زمین که کل مختوم از وی می آرند از زمین
 یونان بود و این زمان آب کی فته است و شیخ الی بلیس گوید طبیعت
 وی معتدل بود در گرمی و سردی مانند مناج ادبی الایبوست و بی بشتی
 از رطوبت بود و در وی رطوبتی که مهنیج بیبوست بوده باشد و
 در وی خاصیتی عجیب بود و تقویت دل و تقویج ان بدید و طبیبان
 طلق بود و مقتا وقت بالجموع زهرها بکنند و مؤلف گوید کودکی یک ساله

توقه دو مثقال دیک بیه دیک که از سموم قتل است خورده بود و در
 زمان قدری از طین مخموم با شیر مادر بخورد و بی دادند آغاز
 فی کردن کرد چنانچه مجموع که خورده بود رد شد دیگر بار قدری
 هم بشیر مادر بوی دادند دیگر فی کرد و یک در مجلس طبیعت
 وی بیامد و از آن زهر کشتند خلاص یافت و مجموع ریشها
 که خون روان بود و چون بی آن باشند خون به بندد و چون
 بدان حفته کنند و سنطار یا متاکل را نافع بود و مقدار آن
 از وی نادر درم بود و جهت کی نید کی جانوران کشتند مانند
 افی و سکره یوانه باشد اب بیاشامند و باسی که طلا کنند نا
 فع بود بغایت و دفع سم آن بکنند و کسی که ذرا بچ خورده یا
 شد و از تب حمری طین مخموم بیاشامد در حال فی کند و در
 ساعت دفع سم آن بکنند و حب الغار نیز همین عمل بکنند و دفع
 سموم و مسیح کوید حق که ده بیاشامند و نفعی وی در زمان
 و باد دفع و بایکنند و اسحاق کوید مضی است بشش و مصح
 وی کلاب بود و بدل آن در قبض چون طین رومی بود یا طین
 ارمنی

ارمنی که بخون بی کوی سبب شده باشند و کویترا بدل آن مغی است
 اما در تنی باقی بدل وی نیست طین ارمنی کلابی است سیخ رنگ
 که به تنی کی زند و اسحاق بن عمران کوید سیخی است که بسیار زنده
 شوی و مذاق وی تنی از پی بود و بی زبان بچند و طبیعت وی
 سی بود در اول خشک بود در دوم خونی به بندد و طاعون را
 خوردن و طلا کی دن نافع بود و جوی احتراب و فلاح را زایل کند و
 نیز که از سی و سی سینه رینی دوا از آن حقیق النفس پیدا شود
 هیچ دوا به از وی نبود و بغایت نافع بود و مقدار یک مثقال
 و مقدار یک مثقال مستعمل کنند و سل را نافع بود سبب آنکه
 ریش شش را خشک کند و جهت تب و باسی عظیم نافع بود
 و کوید در زمین و قتی و باسی عظیم بود چنانچه کوید چند
 کس معین بماندند و باقی تلف شدند و آن چند کس را چون
 تحقیق کی دند همیشه این کل اندک خوردند و این خواه
 از آنجا معلوم کی دند و از بهر آنست که اطباء بشی اب و کلاب
 فی یابند و اگر تب بود بکلاب و آب سرد و یک کشتی از آن

ن را سود دهد بلا قاقیا طلا کردن و پوست بواسیر از مقعر بی و
 آورد و گویند مضمی بود بسیار و مصحح وی کلاب بود و اسحاق بن
 در عمران گویند بدل وی طین حجازی بود که اندلس معروف با نجفا
 بود و گویند بدل آن معی است و گویند طین لاکه طین روی
 محفف و مقبض بود منع و رمی که در جفوف پیدا شود بکنند
 چون بآب کاسنی طلا کنند و خون که از چشم آید باز آرد طین
 شاموس طین شامس خوانند و گویند ساموس سنی گویند
 بهترین آن بود که سفید و سبک بود بغایت بی زبان بجقد
 مانند بوق و چون در آب نهند زود حل شود و از بلاد یونان
 از جنی بی قیس خیزد و وی خشک تر از طین مختوم بود و ویرا
 عمل حاجت نیست و در بستن خون قایم مقام طین مختوم
 بود بی ورم و بی ورم تدبیر طلا کردن ساکن گرداند و در ابتدا
 نقرس طلا کردن نافع بود و در نفث دم در مدلولای قیحه امعا
 پیش از آنکه متعفن شده باشد حقه کردن بماء العسل بعد
 از آن بنمک آب پس بآب لسان الحمل حقه کردن سود دهد
 واکری باسی که

واکری باسی که مزوج بآب بیاشامند نافع بود جهت در مهای کم خاص
 چون بر آن عضو رطوبت زیاده شود و شصت باشد مانند
 تدبیر و سیضتین و مجموع گوشتهای سست که معروف بود بعد
 و قطع نفث دم و طممت دایم بکنند و چون با کلنار بی بخورند
 و چون بآب و روغن کل مالند بی خصیه و تدبیر که ورم کم بود
 ورم آن ساکن گرداند و قطع عرق بکنند و چون با شتاب بیاشا
 مند کز پدکی جانوران را وادویه کشنده را بغایت مفید بود
 طین قیسی کلی است سیخ کلکون و چون در دست بمالند
 سیخی در دست بماند و چون بشکشد در اندرون وی رگها
 ی زرد بود و چون بی زبان نهند بجقد بغایت چنانکه
 بحدت باز توان کرد از زبان و طبیعت وی سرد و خشک
 بود در وی قیض معتدل بود سود مند بود جهت مجموع حوی
 رتها و در مهای طلا کردن و جهت شکستگی اعطا و کوفتی در زبان افتادن
 از جای بلند بغایت سود دهد و مقدار ما خود از وی پنج درم بود از
 قول اسحاق و سجع امعایی و کبیدی را سود مند بود و جهت نفث دم

و فی حه امعا آشامیدن و حقنه کردن نافع بود و جهت دفع آذوبه قناتا
چون بکدرم از وی بیاشامند بآب سرد و مطبوخ سرد مندی بود و بل
ان طین موصوفه بود طین قهولیا حجر الخفاف خوانند و آن مانند
صفای رخام بود سفید و براق و خوشبوی و گوشت از وی بوی کا
نور آید چون تازه بود و آن تارک بود مانند جبین و آن نوعی از
رخام است و در بقوریتوس گوید آن دو نوع است یکی سفید و دیگری
فی فیری و وی رسم بود و جالینوس گوید قوه وی مرکب بود و در
وی تبیری و تحلیل می بود از یهرا آتش که چون مغول کنند چیزی
محلل از وی بیرون شود و طبیعت وی سرد خشک کرد و چون
قدری سی که و آب طلا کنند بر سوختگی آتش نافع بود و آنچه خا
لص بود بسیار منفعت دارد چون باسی که طلا کنند بر مجموع
ورمهای گرم و ورم شیب معده بغایت نافع بود و ریشها
ی دشخواری زخم چون بسوزانند و شست کنند و استعمال
کنند و در مجال صلاح باز آورد و مؤلف گوید در کوستان نیز
می باشد و زبان جهت جلای روی استعمال می کنند و روی

را پاک

را پاک می کردند و این سچون بدان طین مضمی است و این جان
گوید اهل بصره طین قهولیا طین الخوخ خوانند و اصناف وی بسیار
راست از منی و سحلماسی و اندکی و از منی نیکوترین هم بود بعد
از وی سحلماسی و وی فاضلتر از اندکی بود در معالجه و آن
بغایت سفید بود و حجم وی صلب بود و زود شکسته
نگردد و در آب حل نشود تا دیر زمان و چون شود در وی از
و جهت بیشتر بود که در غیری و اندکی سی دو نوع بود یکی سفید
و یکی سیاه و آنچه بغایت سفید بود در معالجه مستعمل کنند
و آنچه سیاه بود بد بود و تصرف در آن شاید که در طین الحرطین
محمد بن عبدل گوید طین الحرطین علك خالص است از سنگ
و رمل و علی ابن محمد گوید طین الحرطین خالص از رمل بود و مؤلف
گوید که کلی هست در نزد یک شیراز و بیش از بی کل کتی می خوانند و
در طبیعت نمدیک بود و آنی استی بدین اسم خوانند و آن کلی
بغایت بزرنگ است و چون بی پوست یا دام در خان کنند
از بهر خوردن لون را سیخ گرداند و طعم آن خوش بود و کمی

بوی

بیان ناکیده خوردند و علی بن زین کوید طین الحزطین سید و خشک
بود باعتبار نیکو بود جهت همه حیوانات و اگر باسی که بی نیکو
زینور طلا کنند در دساکن کنند طین فارسی بهترین وی سیخ
بود و بیش از وی و برای کل سی شوی خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
بود در درشتی را نافع بود و چون در مشقال از وی مستعمل کنند
و گویند مضمی بود بمشانه و مصباح و آب سیطانات بود طین
اصغر طین الصنم خوانند و آن از موضعی که نزد یک فطنطیه
میان دو کوه آرند و لون آن زردی شیرین رنگ بود در آنجا راه بانند
که بر این کل می می نمایند و این طلسم کسی نداند خواندن و ندانند
که چیست بغیر از ایشان و اگر کسی دیگر باز دان طلسم بشناسد
سند و آن عزیز بود و طبیعت آن سرد و خشک بود و بر روی
کم طلا کردن سودمند بود و خون رفتن باز دارد خوردن وی
در بستن خون از مطنینها بقوه می بود و فاضله طین الحزطین
آن در طین قیولی گفته شد طین بدل المصطکی حنیفه مصطکی
طین حیا خوانند و جوش هم خوانند و دیفورینوس کوید

نیکوترین

نیکوترین آن بود که سفید بود و بدون خاکستی مایل بود و این کل رفیق
بود و صفای داشت باشد و پاریا مختلف شکل بود چون
در حمام خود را بیدان بشویند روی و مجموع بدن را جلاد دهد
و فاضله ترین ادویه بود که جهت ریشها که از سوختن آتش بود مستعمل
کنند طین افریطس مضعف ترین طینها بود که یاد کرد شد و مضعف
حواس بود و ریشها و چشم را نافع بود و چون زن آب بن از خود
بیاد بزد بجه نگاه دارد و وی جلاد دهد بغیر از طین کرمی بیونانی آسنا
لیطس خوانند و معنی این اسم کرمی است و بعضی قویا قیطس خوانند
و این اسم مشتق از قی مان بود و معنی آن دو بود و آن کل از مدینه سلو
یا بلاد سوریا بود و نیکوترین وی آن بود که سیاه بود مانند تخم که از جوی
صنوبر گیرد و آنچه خاکستری رنگ بود بد بود و جالینوس کوید سبکی
خوانند که در زمان بهار در اول ابتداء آنکه درخت کم و رقیق
ن کنند این کل بر درخت وی بمالند که بی که ورق آن گوری
و چشمهای آن و درخت تنبیه می شود یکشد و دیفورینوس
کوید قوه وی قایض بود و ملین و قبیح بود و در کلهها مستعمل
کنند موی مژه بر وی بپاشند و جالینوس کوید جوهر وی نیز یک

کستین
بدان

نژدیک بجز بود طین مصری ابلین خوانند و جالبینوس گوید بطول
و مستقیان بسیار دیدم که در اسکندریه طلا کی دن نافع بود
و برورمهای کم کهن و درد بای میمن و بواسیر طلا کی دن بغایت بود
دهد طین نشابوری طین ماکول خوانند و طین خیری را می خوانند
و آن کلی است که خام و بریان کی ده خورند و بدان تنقل کنند و روی
نوعی از طین الحمر بود و لون وی بغایت سفید بود مانند اسفید
ج و بیشتر از ی کل سفید خوانند و طبیعت وی سرد و خشک
بود و گویند کم بود بسبب آنکه شوری که دارد قوه فم معده بده
و غشی را نافع بود و منع فی بکند و تی معده را بل کند و مقدار
ماخوذ از وی یکدرم بود تا یک مثقال و اگر زیاده کند مفید نما
ج بود و سه آورد و سنگ کوده پید کند و انیسون و تخم کوی
فر صی و هوی باز کم کند و صواب آن بود که تی کنند از کمی
انکه فادوی زیاده از صلاح است و آب فتن دیان در وقت
خواب و شوره کلی را عظیم نافع بود و غشیان و کوب و سیضه را
سودمند بود و طین الصنم طین اصفر است و گفته شد طین خیری

طین نشابوری

طین نشابوری است و گفته شد طین الاحمر معنی است و در سیم
گفته شود **باب** الطاء ظفر و ظفیر و دنج بو
ی است و گفته شود ظفیر العوز ثم خشک است و گفته شد
حاصفت ان ظلم ذکی النعام است و در خون گفته شود و ظلف
المعنی سم بنی و خشک بود در سیم داء الثعلب را نافع بود چون
خاک تران باسی که طلا کنند و اگر سحق کنند با شراب و بری کوبند
مجموع جانوران و سباع نهند نافع بود و اگر سحق کنند با عسل
و طلا کنند درد مفاصل و نفرس را نافع بود و اگر بسول کود
کان بسینند و بر شکم ضما کنند و قویج که از بلغم لایج و ریاح بود
یک شاید و مسهل آب زرد بود و ظلف السیس و سم ذی که خوانند
چون بسوزانند و سحق کنند و با عسل بسوزند و با آب بپا
شامند نافع بود جهت کمینر کودکان که در حمام خواب میکند
و اگر در خانه دود کنند و اگر یکی بزد و اگر با ظلف معنی بسوزا
نند و سحق کنند و بر ریشهای سی که در اعطای بابی است المنیاج بود
بر آن افشانند نافع بود و طمین اسم ثمجود است تی داهل

عرب بقیروان و غیران طیان یا سمن بی است و به بی بی ا
 این بی اخوانند و بلقظی دیگر بی به دموم خوانند و معنی آن
 غشیت النار بود و نبات وی بیشتر در بیابانها و تلهها بود
 مانند بلبلاب بعضی سحید و کل وی یا سمن شکل بود و کوچک
 و بی شاخه های وی خار بود مانند خار کل و بیشتر نبات وی
 باعلیق بود همیشه و از وی جدا نتوان کرد و بیج وی سیاه و
 دراز بود و در فعل مانند خنق سیاه بود بلکه صیارت و
 ی زیاده بود کم و خشک بود در چهارم خون بی عضوی تنسجم
 را سوزاند و مانند شطرح و چون سحر کنند و باسی که بی بی
 سفید و سیاه طلا کنند زایل کنند لیکن دیی را کنند و چون
 ضما د کنند بر عرق ان اعضاء را ریش کنند و بغایت تا
 بود و چون بیاشامند وی چهار دانگ در همی با هم چندان به
 بسفایج و هم چندان مقل ازرق دوازده مجلس خلط سوز
 بی بی اند و بر و عسر النفس را نافع بود و کل وی صداع
 سرد را و ریاح غلیظ از سی بکشد چون ببیند و روغن کل
 وی کم

کل وی کم بود و محلا ی قوی سودمند بود جهت لقوم و فالج و عر و لطیف
 قال الله و ریشه و هم می ضمای سی در ا نافع بود ان شاء الله
 تعالی و الله اعلم بالصواب العین عاقی قی حادر
 دمشق عود الفرج خوانند و بیونانی خوریون و بیشی از ی ا
 الکی و نیکو ترین آن بود که بی و محق بود و زبان ی ابغایت
 بسوزاند و فنی به بود و غلیظ و چون بشکستند اندرون وی
 سفید بود و ان بیخ نظی خون روی است و کوبند جیل و طبیعت
 وی کمی و خشک بود در سیم چون اسحق کنند و بازیت بر بدن
 مسح کنند عرق بی انداز استرخاء اعصاب می من را نافع بود و
 منع تولد یکنند و سه مصفات یکشاید و بلغم که در معده
 بود زایل کند و چون در درد دندان که از سی دی بود ساکن کند
 و چون باسی که به پزند و بدان مضمه سودمند بود جهت درد
 دندان و چون بخابند بلغم را بی و اید و موافق اعطای بود که
 سی دی بر آن غلبه کرده باشد و حسن ان باطل شده باشد
 و صیکت و مفلوج و مصرع را بغایت نافع بود و چون بعمل

کوز

مچون کنند و لعق کنند بلفم معده بکلازاند و بجامعت را بسفیراید
 در می اجزای تی و د م شقی کوید کم و خشک بود در چهارم و اسحاق
 بن عمران کوید سودمند بود چون باسی که بپزند و بدان مضمضه
 کنند جهت ورم ملاذه و استی خا و زبان که سبب ان بلفم بود و
 ابو صلت کوید چون بیا شامند و درم افزوی مهمل بلفم بود
 و شیخ کوید روغن وی لقوه را و استی خا و فاج را بغایت نافع
 بود و چون بعمل مچون کنند و بر قضیب مالند پیش از بجامعت
 بجامعت را بی انگیزد و غافقی کوید چون عاقی قی حاکویند و یا
 عمل بسی شند و بیا شامند صیغ را نافع بود و اسحاق کوید
 مضرب بود بشش وی موینج بود و بدل ان در غره فودنج بود
 و در می ضهای معده راسن و کویند بدل ان دار فلفل است و عمل
 عاج خاصیت ان در فیل گفته شود عاقی شمعان را است و گفته
 شد عاقول کویند نوعی از خنی نوب است و خلافت عاقول
 درخت حاج است و گفته شد عیب و عقب نیز کویند
 و ان ثمر کایج است و گفته شد عیبر نیز جال است و گفته شد

عتم

عتم زیتون کو می است و گفته شد عجیب حب النیل است و
 گفته شد عجم الذ بلیب فصا خوانند بسیار سی دانه موی کویند
 و طبیعت وی سرد و خشک بود در اول و کویند در دوم شکم
 به بندد عدس بلس خوانند و بیوتانی قاقوس و وی تفاح
 بود و می کب از قوت قابض بود و بهترین وی سفید رنگ بود پهن
 که زود بخت شود و چون در آب کنند سیاه نشود و طبیعت
 وی معتدل بود در گرمی و سردی و خشک بود در دوم و کویند
 پوست وی کم بود در اول و مقشوی سرد بود در دوم و کو
 بیند در اول و کویند خشک بود در سیم و دیقورینوس کوید ادمان
 اکلوی کرون تاریکی چشم آورد و با سوبق بر نفس ضما د کنند
 نافع بود و یا اکیل الملک و روغن کل و فخر حل می و درم چشم که از
 کمی می بود و درم چشم که از کمی می بود و ورم بستان ضما د کی دن نا
 فع بود و جیم عدس شکم به بندد و ان آب که عدس در وی بخت
 باشد شکم بی اند و حناق را سودمند بود و عدس مؤلف خلط سوا
 بود و خواص بهای اشفته بدیند و خون را غلیظ کند و در می بضم

شود و معده را بد بود و مؤلر ریاخ بود در معده و امعا و اعصاب
و شش سورا بد بود و چون باهند با یا باب لسان الحمل یا سلق بیاض
یا حب لاس یا قشور رمان یا ورق کل خشک یا زعفران یا سفر
جل پیوند قوه قبض و ی زیاده کی در و شکم به بند و حده دم را
ساکن کند و مقوی معده و چون مقشک کنند و سی دانه از وی
فرورند استی خا و معده را نافع بود و چون با غل یا میزند
ریشهای عقیق را بصلاح آورد و شیخ الی بیس کویر خون را غلیظ
کند و پانکند که در عروق روانه کی در و خلطی سوداوی را و اموا
ض سوداوی تو لکند و بسیار خوردن و فی جذام آورد و در
مهای صلب و سیطان و نشاند که عدس با شیرینی خورند که
سه بسیار در جگر پیدا کند و مضمی بود با صاحب عسر البول و
منع ادرار بول و حیض کند و بر تی بن وی نمک سود بود و گویند
استقار نافع بود و صاحب جدایی و در مهای گرم را نافع بود
و چون یاسی که یا یا غوره به پیوند و دفع خضری و آن بود که با گوشت
بی فنی به پیوند با روغن کا و یا روغن بادام و بدل آن طبعی ما شرب بود و عدس
می بشیرازی بنو خلد گویند و آن نوعی از عدس تیری باشد و گرم بول و حیض
براند

بی اند و سهل دم بود و گویند در وی تیری یا قیه هست و بدل وی فودج
نهری بود و گویند بدل وی نیم وزن وی دانه حنظل بود و در وزن آن عدس
عذر تا کندش است و گفته شود عدس الماء صاحب منهای کوید پر سیا
شان است و صاحب جامع کوید طای است و گفته شد عذبه
جی مزاج است و گفته عرف بافت اهل بخد قصب است و گفته
شد عرف اخبار صفت آن در باب الف گفته شد در اینجا
ر عر سی و کوهی است کوچک بود و بزرگ بود و بشیرازی آنرا
دیل خوانند و گویند درخت وی گرم بود در سیم و خشک بود
در اول مسخن و ملطف بود و دغمان کی دن وی لینی ندکان بوی
بمیزند و نافع بود جهت احتناق الی حیم و سه بکاید بول
و حیض براند و دفع کی نیک جانوران بکند عرا و بهار است
و گفته شد عطش است عمل از وی پیچ و پیست وانی اهل شا
مهر خوانند و اهل شوق قلبی خوانند و بعضی علم خوانند
و بشیرازی جو یک اشنان خوانند و در الف در اذر بوضفه
آن گفته شد و بدل آن زرا و ندر طویل است بوزن او فو تیج

و دانسته است که بوزن آن عروق الاصفهان بسیار سیخ گویند و هر
 یکن وی باریک بود و طبیعت وی گرم و خشک بود و مهمل بلغم بود
 و مقوی معده و مقدار نیم مثقال مستعمل بود و مضرب بود بمشانه و
 مصحح آن عمل بود عروق الصفرة عروق النخاع و عروق الصباغین
 نیز گویند و آن دو نوع است کوچک و بزرگ و بی بسیار سیخ و در جوبه
 گویند و بهیچ یی در و گویند و کوچک وی گویند و امیران است و
 گفته شود و طبیعت آن گرم و خشک بود و تا سیم گویند در در و
 جلا سی قوی بود و خاییدن وی درد دندان را نافع بود و در عضا
 له وی روشنایی چشم بیفزاید و سفیدی ببرد و با شیب
 سفید و انیسون بسیار مانند شده که در جگر بود و در دیر و آبی
 بگویند و بر ریشها باشند خشک گردانند و اگر در چشم کشند
 قوه با صی به بد و بدل و نیم وزن وی یا می آن بود و گویند
 نیم وزن آن عافی قوی حار و قوی حار فیه است و گفته شود و
 عروق بیض مستعمل است و گفته شود و عروق سبک طینوت
 است و گفته شد عروق الصباغین عروق الصفرة است
 و گفته شد

و گفته شد عروق الشجر علیک است و گفته شود عروق الکافور زرباد
 است و گفته شد عروق یابس قلقونی است و گفته شود و عروق
 آن چیز نیست که زیاده می شود و ظاهر می گردد و نزدیک لایوی
 است و سهمای وی و عرب آنی اعظم البق خوانند و در یقورینو
 س گویند چون بگویند و سحق کنند و باسی که بیاشامند صی را
 زایل کند و در ملاوی کنی یک کی جانوران مستعمل کنند و گویند
 درم از وی چون بخور کنند کسی را که تب درج بود از وی نایل شود
 عرضم اسم سیبانی است باد بخان بی و بعضی حد و خوانند
 و گفته شد عروق دار سیم اصل السور است و گفته شد و عروق
 ماهیست که اهل مغرب سی دی خوانند و بیونانی سمارت گویند
 عروق کافیتوس است و گفته شود عروق نوعی از کنار است
 و آنی کنار تی خوانند و بی غمی دهد و خار بای دراز داشته بود
 مانند منقار مرغ و بعضی مانند قلاب گچ بود عروق نیکل اهل
 مغرب خوض خوانند و درم خوانند و بلغت اهل نجد قسب گویند
 و گفته شود عروق خشک است و گفته شود عروق بی بلون است

است و گفته شود عذیر الکبیر قنطور یون غلیظ است و گفته شود
عذیر الصغیر قنطور یون دقیق است و گفته شود عالج لک
م است و گفته شود بسیار سی نیچ ز خواشد عمل بینی میوه سا
ند است و گفته شود عمل الخاثرین و یان بود که صنادق الحلا
وه بود و خوش بوی سفید بود و گویند فاضلترین عمل آن بود
که بسرخ می مال بود و ربیعی بود و بعد از آن حبیبی آنچه شتابی بود
بد باشد و نوعی از عمل حنیفی بود و گویند بوسیدن آن غشی
آورد و سرد آورد و مدای وی بقی کنند بعد از آن ماهی
نمک سوده و سدای چند نوبت خورده باشد تا معده را یا
کند بعد از آن تفاح می و و کشی بخورد و حکم نوعی دیگر عمل
بود که حکم وی حکم شوکی آن بود و همان علامتها حادث شود و
معالجه شوکی آن کنند و آنچه عمل نیکو بود و طبیعت آن گرم و خشک بود
در دوم و دبقورینوس گوید بقوت جاذبه رطوبات از قعر بدن
بکشد و منع عفونت بکند و چون با شست می بیند و بر قویا مالند زایل
کند و چون تنها بمالند پیش را بکشد و دفع کند و اگر با آنکه غلظت اندازی

سوده

سوده بمالند و بیامیزند و نیم گرم در گوش چکانند در گوش و روی
آن زایل کنند و چون بدان تحنک کنند با غرغره ورم حلق و ورم عظم
که در جانب زبان وحنک و لوزین که بیشتر از این گوشت خوانند
و حناق بلغمی را نافع بود و بول بی اند و چون گرم کمی در باروغن کل یا
شامند سی فیه را موافق بود و گویند که جانوران را و کسی که افیون
خورده باشد و فطر چون لعق کنند یا بیا شامند نافع بود و گو
ید که سکه یوانه نیز و اگر با نمک بر سیاهی که از ضعیفی بی اعطای پیدا
شود بمالند زایل شود و منصوری گوید زود مسجّل شود بصقل
و بلغم را دفع کند و پسران و سید منی احسان را نافع بود و در تابستان
منی اجهای گرم را بد بود و رازی گوید هیچ معالجه جرت لته دندان
در تنقیه و جلا و گوشت رو یا نیدن لته به از وی نبود و جسم
میوه را نگاه دارد و اگر یا نلشت ستون سازند دندانهای سفید
کمی داند و صیبت آن نگاه دارد و شریف گوید چون باروغن
کل بر ریشهای شیدی و مجموع ریشهای بلغمی شوز بمالند زایل کند
و بحرست و چون با ادویه خلط کنند که در روی جلابی بود

چشم را روشن گرداند و قوه باصره بدهد و چون با آرد حواری بسوزند و بر سوز و رها که بخت بود نهند بکت اید و چون آن بکت را چون باز را و نطویل باسی که بسوزند کوشش بی جوی احتیای عمیق و یا ندوا که حب محلب و بادام تلخ و آرد جو با وی اضافه کنند و بر بدن طلا کنند عرق بی او باند و چون با آب بیاشامند سینه را از فضله که بود پاک گرداند و شوره جماعت بی انگیز اند و بغایت مفلو جان را نافع بود و چون کف ناکه و نه با آب بیاشامند شکم شکم بی اند و چون ادویه بر ص و بهق بوی بسوزند جلای آن زیاده کنند و چون با آب بیاشامند ریش روده را پاک گرداند و مطبوخ وی سموم را نافع بود و خون نیک از وی متولد شود خاصه در زمستان و جوانان را مضی بود و کسی که می آید و وی غلبه کرده باشد و تشنگی و چون بسیار خورند و فی آورد و مصی و وی رمان بود و حمص آنج و ریوب فواکه و بدل آن منجیح شین بود عمل الطرز و القصب کمی و تر بود دلاول و عمل قصب شکم بی اند و عمل طرز دبیاری سی

شره نبات

شره نبات خوانند و از آن قصب آنچه اول از بی شکر گیرند عمل البلاد متفعت وی در بلاد رکفته شد و اینجانب نیز گفته شود اگر غیر آن نوع خواهند مانند و غن کنند و خود گیرند شیشه را در کل حکمت گیرند و بلاد در یاد ران اندازند بعد از آنکه سی پای سی پای وی بر کنند باشد و آتش بی پشت شیشه آهسته بی افی و زد بعد از آنکه سی پای وی بر کنند باشد و آتش بی پشت شیشه آهسته بی افی و زد بعد از آنکه سی نگون نهاده باشند و قدری است بالیف خوی با بی شیشه نهاده تا عمل از وی بیرون چکد و بی آرد و بوقت حاجت استعمال کند و مؤلف کویدانی بی آتش کپی ندنیکوتر بود بکیرد بلاد و بشکافد و هر دو دشت را بکیرد کان خاییده بمالند و آن بلاد در دست بمالد و بکارد عمل وی از دست حاصل میکنند آن مقدار که خواهد و هر زمان که دست پاک کنند بکیرد کان خاییده در دست بمالد تا عمل بدست جفد و بکارد حاصل کنند آن مقدار که خواهد و این نوع بهترین انواع است و مؤلف چند نوبت کی در هیچ مضرت

امتحان

نرسید و او را مال است و گفته شد شرق بذر المی است
و گفته شد عشرا صاحب منهای کوبید درخت اعرابی بمالنی
بود و آن یکی از سوغات است و غروب و حیج خوانند و فجاج وی
مانند فجاج دفلی بود و کوبند نوعی از وی بدست که اگر در سایه
وی بنشیند کشنده بود و طبیعت وی گرم بود در سیم و خشک
بود در چهارم در وی قبضی باعتدال بود و پس وی بی قیاس
سبعه طلا کردن نافع بود و با عمل جهت قلاع که در دهن کودکان
حادث شود مفید بود و شکم بی اند و مضغ احسان بود و پس
وی سه درم کشنده بود و شکم وی در سیم گفته شد عشقه
نوعی از لبلاست و گفته شود عصاب شیطرج است و
گفته شد عصفرم بنیان بغدادی و موصلی خیمی زرد است
و گفته شد انواع آن عصفربارسی خنق خوانند و با
صفایانی کل کاویشته و رنگ زعفران نیز کوبند و آن دو نوع
است بری و بستانی و طبیعت بستانی گرم است و او
و خشک است در دویم بری گرم و خشک است در سیم و وی

معتدل

معتدل بود با نضاج کلف را زایل کند و باسی که بی قیاس مالیدن
نیکو بود و در میهای گرم را و با عمل جهت قلاع که در دهن کودکان
ن بود زایل کنند چون بدان مالند خاصه بری وی و جالینوس
کوبید بدل وی زهره المالح است عصبه صاحب منهای کوبید حم
حم فم است و گفته شد و صاحب جامع کوبید لبلاست
کسیونانی ویرا افسوس کوبند و گفته شود صفت آن عصبی المدای
یطباط خوانند و بر سیاه دار و خوانند و بیشتر از کسسه خوانند
و بلفظی دیگر سیخ می دواند و نوع بود نری و ماده و بهترین آن است
نی بود سیخ رنگ که بیای مایل بود و طبیعت آن سودا است
در دوم و کوبند خشک است در سیم و کوبند تری است و وی قابض
بود منع خون رفتن بکند و طبیعت به بند و بر او رام دمی
و حمه و غله ضما دکن نافع بود و جی احتیای تری را با صلاح او
و عصا و وی چون در کوش چکانند گرم یکشد در ریش آن را
خشک کوی داند و در زایل کند و اگر زن فزجه از وی بخورد
بی کیرد قطع سبلان منی از رحم بکند و چون آب وی بیا

شامند جهت نفث دم که از سینه بود نافع و تقطیر البول سودده
از بهی آنکه ادرار البول حکم کند و قوی را سودمند بود و مقدار مستعمل
از وی ده درم بود و چون با شراب بپاشانند کمی بیکساعت بپاشا
زهر دار نافع بود و چون پیش از آمدن تب بیکساعت بپاشا
مند سودمند بود جهت ادرار و اسهال گوید مضمی بود بیش
و مصحح وی صندل بود و بدل وی عنب الثعلب بود عصب
بیونانی بولارس گویند و گفته شود عصفور پیارسی کفش خوانند
و نیکوترین آن فی فی بود و آنچه در خانه فانی به کنند بد بود و اولی آن
بود که از وی اجتناب کنند که خونی بد از وی متولد شود و
طبیعت وی کمی خشک بود در سیم گوشت وی صلب تر از گو
شت دراج بود باده را زیاد کند خلصه دماغ وی و ابوالعلاء این
زهر گوید جهت استیخا و فالج و لقوه و انواع اسهال سودمند
بود و جماعت را زیاد کند لیکن محوری نیاج را موافق نبود و اگر مجوز
می باید که سکنجبین ترش بر سی آن خورد و سود نیاج را موافق بود و
رویی مضمی بود بر طوبیت اصلی و خلطی صفراوی از وی متولد شود

داولی آن

داولی آن بود که بر روغن بادام بی آن و چون با موی سخن کنند گویند کنند
زود تر بگذرد که بی آن و باید که قطعا سخن آن وی بخورد که سحر در موی
و امعا پیدا کند عصاره ما میثا شیا ف خوانند و بهترین آن
بود که زرد بود و سبک و عمل را به آن که در نواحی موصل سازند
طبیعت آن سرد و خشک بود و در مهای کم را تحلیل دهد و حیر
آن بنشیند و در چشم کمین و نور آن نافع بود و صفت وی چنان
گشت که آب وی بکینند و بجوشانند تا غلیظ شود و شیا ف
سازند و بد لالک حفضل است یا پوش در بندی عصاره
خشیاشل سودافیون است و گفته شد عصاره المنک
عصاره السوس است و رب السوس خوانند و طبیعت آن
معتدل بود در حرارت و رطوبت و در وی قبضی اندک بود
خشونت و صفتش را نافع بود و ریش مثانه را و تشنگی قطع
کند و قوه ادریه حاده بشکند و بد لالک دو وزن آن اصل
السوس بود عصاره قیظ اقا قیا است و گفته شد عصاره الفا
بکینند غافث تر و بکینند و آب آن بکینند و در افتاب نمند تا بپزد

کود و بردارند و استعمال کنند و در غایت تلج بود و مانند صی و طبعه
 طبیعت آن سید و خشک بود و ملطف و مقطع جوی و حکم را نا
 فع بود و مقدار ماخوذ از وی یک مثقال بود و اگر ضماد کنند بر اعضاي
 مستحی قوه آن ببرد و اسحاق گوید مضی بود بکرده و مصحح آن
 ماء العسل بود و بدل آن افاقیا بود عصاره قشای الحمار کم بود در
 سیم مغشی بود و غشیانی عظیم پیدا کند تا جدی که جناق کشد
 غش و افتادن آورد و مداوی وی بقی کنند و آنچه در مداوی کسی
 که گذرش خورده باشد و صنعت آن در یاب قاف در قشای الحمار
 گفته شود و بدل آن عصاره بنج سقاوس است عصاره افنتین
 صنعت آن مانند صنعت غافث است که گفته شد و طبیعت آن کم
 و خشک و مستح و مقبض بود و تنه های کهن را نافع بود و سدی و حکم
 بکثایر و مقدار ماخوذ از وی تا یک گرم شاید و می صفر الزمعه
 پاک کند و مصحح وی ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن و روغن
 آنست عصاره انی باریس سود و قایض بود و حرارت جوی و معده
 و وره های انی نافع بود و قوه هرد و بدهد صنعت آن بکیر در شک
 تازه خور

چون باب شایع و سکنجین باشد و سوزمند و تنه های کهن را نافع بود و سدی و حکم
 تا یک مثقال بود و گویند مضی بود بکرده و مصحح آن
 بود و گویند و بدل آن غافث عصاره طبیعت آن کم و خشک و مستح و مقبض بود و تنه های کهن را نافع بود و سدی و حکم
 بکثایر و مقدار ماخوذ از وی تا یک گرم شاید و می صفر الزمعه
 پاک کند و مصحح وی ریوند بود و گویند بدل آن سه وزن آن و روغن
 آنست عصاره انی باریس سود و قایض بود و حرارت جوی و معده
 و وره های انی نافع بود و قوه هرد و بدهد صنعت آن بکیر در شک
 تازه خور

تازه خوب رسیده و آب آن بکیرد و صافی کند و بجوشاند و با غلیظ
 شود و بر روی کاغذ کنند تا رطوبتی که بود نشف کنند و یادداشت
 ب نهند تا تمام شود و اگر زرشک تی نبود خشک و بی اداب
 بجوشانند و بیالابند و صافی کنند یا با افتاب نهند تا تمام شود
 یا چنان کنند که گفته شد و بدل آن دو وزن آن زرشک بکرده بود
 عصاره الکینب کم بود در درجه دوم عصاره التی مان اسحاق
 گوید کم بود در درجه دوم عصاره اذان الفل کم بود در درجه دوم
 عصاره بخور می کم بود در درجه دوم عصاره ورق الغیب سی بود در
 سیم عصاره شقایق النعمان کم بود در سیم بدل آن عصاره بخور می
 عصاره البتج بدل آن عصاره غویج است عصاره شجر الحوز بدل آن می
 زنجور است عصاره التی اثیث سید و خشک و قایض بود و بدل
 آن عصاره قی طاست که آن افاقیا بود عصاره الشوک و عصاره
 الراج و سیاح نیز خوانند و آن طی و علود قطر است و گفته شد
 عصاره خطمی بی بود و گفته شد عصاره و عطائیز گویند و آن
 صنباست و گفته شد عصاره لغت اسمیت که واقع شده است

بهر درختی که از درختهای خارناک بود مانند عویج و قشاد و قوط
و سدر و امثال آن عضل فاضلترین گوشت بواسطه و نیکوترین
عضله است و بیشتر از بی مشکک خواهند زد و در تنی بضم شود بواسطه اعتدال
لطوبت که عصب با وی آسپخته است عطفل ضومی آن و گفته شد
عطب قطن است و گفته شود عطار در سنبل روی است و گفته شد
عطشان نباتیت که بیونانی دسافوس گویند و گفته شد عظام سو
خته وی محلل و محفیف بود و گویند استخوان آدمی صیغ را شفا دهد
و جالینوس گوید بسیار که آن با استخوان سوخته از صیغ و درد
مفاصل شفا یافته اند استخوان که در چون بسوزند سودمند
جهت ریشهایسی که در اعطای که معیاج وی خشک بود مانند
ذکی و انشیس و امثال آن شریف گوید چون به بنی استخوان
پوسیده بسوی که و طبع آن بسوی بی تنی قطع رعاف بکند و چون
شقی کنند استخوان پوسیده ریخته که در دیوار یا خانه بود و بکلاب
بسوزند و بر ریشها ضماد کنند نافع بود و چون شقی کنند و بقاء
الشعیر بسوزند و طلا کنند بر آبی آبله و غیر آن زایل کند و کعب
تیس چون بسوزند و خاک سی آن با سنگین بسوزند بپاشانند

ورم سپین

ورم سپر بکند از اند و چون با عل بپاشانند بپاشانند و چون
استخوان ران کا و بسوزانند و خاک تر آن با عصا عصبی الدانی
بپاشانند قطع توفهم بکند و شک رفتن را سود دهد و اگر استخوان
ن میوه شقی کنند و بخورد صاحب تب دهند چنانچه ندانند
نافع بود و بویست و غافقی گوید خاک تر آن استخوان سوخته
چون با سوی که شقی کنند و بر سوخته که آتش ضماد کنند سود
مند بود و در خواص آورده اند که کعب این عرس چون زنده بود
بیرون آورند و بر زن آب تن آویزند آتش شود و در خواص این
زهر آورده است که دندان کودکی که اول بیفتد پیش از آنکه
بر زمین افتد در صحنه نقده گیرند و بر زن آویزند منع آب تن
کند و اگر استخوان آدمی میوه بسوی آویزند در دی که دانه
باشد از وی زایل شود و اگر بر صاحب تب ربع بدن نافع
بود و اگر بر جده ناحق دهه کانه بسوزند و آن خاک تر بخورد
کسی دهند محبت و الفت در دل آنکس پیدا کرد و اگر دندان
آدمی و استخوان را است بد بد در شیب سی خفته نهند و آدمی

که نهاده باشد بیدار نشود و اگر از دندانها که از جانب راست
نهنگ بود بگیرند و بر بازوی راست می دیند قوه زیاد کند و
اگر دندان پیش رو بپایه می مصروع اویند مصروع از وی زایل شود
و اگر دهن کشتن کلمه سواد می میوه گشته شد در بیج کبوتر زیاد
گردد و بسیار شود و اگر استخوان پهلوی گفتار بر صاحب
درد شقیقه بیاوریند نافع بود از آن راست و چپ بی وجب
و ناب بی ناب و ضرس بی ضرس و کونید در طوف بال خورس
دو استخوان هست که سوراخ دارد اگر از آن راست بی صفا
حب تب دایم اویند شفا یابد و هر دو استخوان چون با هم
آدمی یا بهرام اویند منع تعب و شکستگی بکنند و دیقوریدگی
ناب کلب یعنی نیش سگ بگیرند و در بار پوست بندند
و در بازو بندند ایمن باشند از سگ دیوانه و در خواص این
زهر آورده است که ناب سگ چون کسی بندند که در خواب
سخن گوید دیگر نکوید و اگر بر کودکی اویند دندان وی بی زحمه
بیرون آید و اگر بر صاحب نیقان بندند نافع بود فی الجمله چون

با خود

چون با خود دارند سگ برای شان بانگ نهند عظم درخت نخل
است و نخل عصاره وی است و بر کانی او سمه خوانند و گفته شود
عفض بسیار سی مانو کونید و بیونانی قفل و بهترین وی آن
بود که سبز بود و سوراخ نداشته باشد وانی ابقا قالیس خوانند
و آن روغن غول بود و آنچه رسیده بود سیخ رنگ و سست بود
این نوع ضعیفتری از سبز بود و سوختن وی با آب آتش یا بازیت
بسوزانند تا سوخته کمی و در آن بهی سیاهی موی خضابی نیکو بود
و طبیعت وی سرد بود در دریم و کونید در اول و خشک بود در
سیم و کونید در دریم و بغایت قابض بود و چون تنها پیوند
و سحق کنند و مانند ضماد به نهند بی هروری که باشد در دریم و
و سیون آمدن مقعد نافع بود و چون بسوزانند قطع خون
رفتن بکنند و اولی آن بود که بر روی آتش نشوی کنند و در شیاب
اندازند با سوس که خونریزی بندد و چون با سوس که بی قوی باطل کنند زایل کنند
و آب وی خضابی بود که موی را سیاه کند و چون وی آب بپزند
و بر گوشت زیاد افشانند بخورد و منع رطوبت که روانه بود از لثه

ولهات بکند و قلاع را نافع بود خاصه کودکان را و چون سحر
کیده در غذا یا آب کنند اسهال کهن باز دارد و قوه معد
ضعیف بدهد و آنچه در اندرون ماز و بود در سوراخ دندان
ن نهند درد ساکن گرداند و طبع وی در ان نشستن جهت
مقعد بینی و ان آمدن و رحم و سیلان و رطوبت که از رحم روان
بود و کهن شده باشد عظیم سود دهد و چون بغایت سحر کنند
و در بینی دهند خون رفتن باز دارد و چون باسی که سحر کنند
و طلا کنند بی قلاع که در دیان پیداکند و در ابل کنند و اگر باسی که
بینی نذبی حرم طلا کنند در ابتلا سودمند بود و منع نمائند طلا
کردن و واجب ان بود که چون خواهند که بیاشامند جهت
امساک سیلان بصفره بیض نیم پیشته یا بصمغ عربی در آب
حل کرده تا مضیت بخلق نی رساند و ویدل وی ثمره الطاقا
بود بوزن ان و گویند عفض و جفت بلوط و قیط و حب البان
الاس در قشور رمان و بلیچ زرد و ثمره الطراف و دادی همه مانند
یکدیگرند در طبیعت عقار آدم گویند مفات است و گفته

شود

شود عقیق ارسطوطاليس کوبید اجناس وی بسیار است
و معدن وی بسیار است و معدن وی بسیار است در بلاد یمن
و ساحل بحر روم بود و نیکوترین ان بود که بغایت سیخ و شفاف
بود و آنچه سوخته کنند سید و خشک بود و قوه چشم بدهد و حد
خفقان را نافع بود و قوه دل بدهد و دندان متحرک را محکم گرداند
و اگر انگشترین عقیق در انگشت کنند و بی خصم روند چشم وی
فرو نشیند و قطع خون رفتن بکند از عضو که باشد خاصه زانانی
که دایم از ایشان خون روان بود و اگر ضربه کرده سنون سازند
خون رفتن بر دندان باز دارد و زنک بسید و دندان را سفید
کند و اندو جلای تمامی بدین خاصه یا میوارید و بد عقریان
اسقو لو قندریون است و گفته شد عقر بپارسی کوزم
خوانند و یونانی سعوسوس جو ساوس بهترین وی نمی بود و
نشانه نی ان بود که ضعیف و لاغر بود و نیش وی سبتر بود و
ماده وی فییه و بزرگ بود و نیش وی باریک بود و طبیعت
وی سید و خشک بود و اگر در زیت بجوشانند و ان زیت

در گوش چکانند در دساکن کند و اگر خوی دهند و بی کینگی
وی نهند در ذایل کند و اگر بیان کند بخورند همین عمل کند
و شریف گوید اگر خاک تر وی در چشم کشند ضعف چشم را
نافع بود و چون سوخته وی سحق کنند و با نیم وزن آن سی
کین موش بیاورند و در چشم کشند تیزی چشم زیاده کند و
جیب آن زایل کند و اگر عقب بزرگ سیاه خشک کرده سحق
کنند باسی که و بری صطلا کنند شفا یابد و چون در زیت
بسوزانند تا سوخته شود در زیت ها که دشوار نیک شود آن
روغن در آن بمالند و عقب سوخته سحق کرده بی آن افشا
ند بحال صحت و صلاح باز آورد و عبدالحق بن الهیثم گوید
چون بکینند یک عقب و باید که سه روز یا چهار روز از ماه با
قی باشد و در شیشه کنند و روغن زیت بی آن کنند و سی
محکم بکینند و با کنند تا زیت قوت اخذ کند جهت در دیش
و بی آن استعمال کردن نافع بود و گویند این روغن بر بواسیر ظا
هر مالند خشک کرد و او بیند از دواکی عقب سوده در خوی قه بنده و بر زنی

که دایما

که دایما چم بیند از دوا محفوظ بماند و این ماستویه گوید اولی آن بود
که عقب را بوزند باندگی کبریت و شیخ الهیثیس گوید صنعت سوخته
ختن وی چنانست که شیشه ستر در کل حکمت بکیند و عقب را
در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و یا مداد بی بکینند و
ابکینه به از خوی ف که آن تابش بود و اخذ قوت بکند و صفا
حب نه باج گوید صنعت سوخته وی چنان بود که بکینند یک
مسین در خمیر بکینند و سی آن بکل بکینند و در تنوری نهند که چوب
رزد در آن سوخته باشند و آتش بیرون آورند و در طی فی
ابکینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند و منفعت خاکستر
سوخته وی چنانست که سنگ کیده بی بکینند و مقدار ماحود از وی
دانگی بود و اگر نیم درم از وی بسیار شامند کیندی مار را نافع بود
و صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بی
موضع داء الثعلب طلا کنند البتة موی بی و یانند و محی است
و اسحاق گوید خوردن وی مضمی بود بشش و مصباح وی تخم
کنفس و کلار منی بود عقب بحری نرهار وی گوید کثرم

و گویند که سوخته وی چنانست که شیشه ستر در کل حکمت بکیند و عقب را در آن کنند و در تنوری گرم نهند یک شب یا کمتر و یا مداد بی بکینند و ابکینه به از خوی ف که آن تابش بود و اخذ قوت بکند و صفا حب نه باج گوید صنعت سوخته وی چنان بود که بکینند یک مسین در خمیر بکینند و سی آن بکل بکینند و در تنوری نهند که چوب رزد در آن سوخته باشند و آتش بیرون آورند و در طی فی ابکینه کنند و بوقت حاجت استعمال کنند و منفعت خاکستر سوخته وی چنانست که سنگ کیده بی بکینند و مقدار ماحود از وی دانگی بود و اگر نیم درم از وی بسیار شامند کیندی مار را نافع بود و صاحب جامع گوید چون در زیت بسوزانند و آن زیت بی موضع داء الثعلب طلا کنند البتة موی بی و یانند و محی است و اسحاق گوید خوردن وی مضمی بود بشش و مصباح وی تخم کنفس و کلار منی بود عقب بحری نرهار وی گوید کثرم

در یابی ماهی کوچک است پیله رنگ که جسی خبی زند و در سی وی
خاری سفید بود که بدان می زند و چشم وی خارا که بود سی
وی بزرگ تر از بدن بود و از گنبد کی وی همان الم سحنت که
از عقرب میشود بلکه سحنت از آن و دینفورینوس گوید سفی نوک
مالا سنوس حیوانی بحری است با سم عقرب میخوانند زهره وی
موافق جهت نی و آب در چشم و شبکوری و قیحه که عارض
می شود در چشم و انی الوقو یا خوانند عقار کویان و عقربان
عاقی قاحا است و گفته شد عقار خمر است و گفته شد عقید
الغیب منجی گویند و رب الغیب می گویند عقید الغیب
خوانند و بشیرانی دور تاب خوانند و مثلث نیز نوعی از آفت
عقرب وصل گویند و عک نیز خوانند و بیارسی کا کنج گویند
سکین وی ربور نافع بود و گوشت وی کم و خشک بود و کموس
بدید عقاب بیارسی اله خوانند گوشت وی کم و خشک بود
چون بخورند بمنی لت گوشت کا و بود و زهره وی چون در چشم
کشند نافع بود جهت ابتداء نی و آب و در شنای سی سفید
و چون بر روی بخور کنند احتیاق الی حیم را نافع بود و سی
کهن وی

وی کلف و شبرم که در وی پیدا کی و دلطوخ کنند زایل کند و گو
یند محل خنار نیز بود عکوب حی سف است و گفته شد عک
لعبت بی بی است و آن سور بخان است و گفته شد و در مصر
عکله خوانند و در اندلس سور بخان و در عراق لعبه بی بی عکبی
ابن سم چون گوید و سح الکوز است و مؤلف گوید و سح الکوز
بیارسی مومیایی خلی خوانند و بشیرانی بی موم خوانند و
بغایت کیم بود و گویند بسیار امتحان کی دم جهت شکستگی
اعطا از جایی افتادن و دفع خون همان عمل مومیایی معدنی
کند و شی بی یکر دم باده درم عمل یافتن نبات بشیت
نیم کیم بیاشامند نافع بود و گویند عکبر حیرت که در میا
عمل بود و بشیرانی انی ادا رو خوانند و مؤلف گوید مکخل
انی از بهر خورش خود و چکان می آورد از مجموع کلها و آن الوان
باشد زرد و سفید و سیخ و بنفش و بغایت تلخ بود و اگر در میا
عمل بود عمل را تباه کند و صفت و سح الکوز گفته شود عکالی
یت بیارسی در دی زیت خوانند و بهترین آن کهن بود و

و طبیعت آن گرم و خشک بود درد ویم نافع بود جهت بادی سخت
 که نزدیکی زیاده و در چشم کشیدن محلل آب نزل بود و مجموع
 حیوانیه و درشتهای ناصور را که در بدن پیدا شود نافع بود
 و در یقورینوس کوید چون در طی فی از مس قبی سی پی نند تا غلیظ
 شود مثل عمل ویدند خورده مالند بندازد و آکی باخام او
 بیامیزند یا نقیع تی مس و بی مویشی لطوخ کنند حیوانیه
 زایل کند و اما آنچه تازه بود چون گرم کنند و بی تقی سرد و مفا
 صل مالند نافع بود ~~عکس دهن~~ دردی روغن سون
 چون در چشم کشند محلل آب نزل بود علیق بسیار سی در
 گویند و یونانی باطس و بیستی از ی توت سر کل خوانند و نو
 عی از علیق بود و نیکوترین عصاره وی آن بود که در افتاب
 خشک کرده باشند و طبیعت آن سرد و خشک بود و ورق
 آن و اطراف آن چون پی نند خضابی نیکو بود موی را و چون بیا
 شامند شکم به بندد و قطع سیلان رطوبت که من از رحم بکند
 و موافق بود جهت گویند کی حیوانی که او را و فی طس خوانند

وان مار بیت

وان مار بیت که شاخ دارد و ورق چون تی بود بخایند قلاع ریشها
 که درد بان بود زایل کند و چون خشک کرد در خشکی وی زیاده شود
 و کل وی همان قوه دهد که در شجر وی موجود است بعینه و سیخ وی
 سنگ کرده را بی نیاند و چون بوق وی ضما د کنند غله و ریشها
 تی که در سی بود زایل کند و ناخن که در چشم بود و بواسیر که در مقعد
 رسته بود و بواسیر که خون از وی روانه بود نافع بود و چون ورق
 وی بگویند نیکو بی معده غلیظ نند که ضعیف شده باشد و
 ماده از وی روانه بود موافق بود و عصاره غمروی چون بغا
 رسیده بود درد دهن را مفید بود و چون غمروی بخورند تا
 چننه شکم به بندد و شی یف کوید چون بگویند و ورق وی و
 طایف وی تازه ضما د کنند سیخ را نند در سفر سود دهد و از
 وی شیاف سازند نافع بود جهت غلتهای که در چشم پیدا شود
 بغایت کمال نافع بود و صفت ساختن وی آنست که تازه
 بگویند و بفشار و صافی کنند و سح کنند بی صلابه تا غلیظ گردد
 و صمغ عربی داخل کنند و منقوح کنند با آن اندکی و شاف سازند

و بوقت حاجت استعمال کنند علق الکلب علق القدس و ثمر و
سکال خوانند و در اندرون وی مانند پشم بود و کل وی را در آلتیا
ح خوانند و دهنی بن السیاح و بیونانی اقی بطش و طش خوانند
و ثمر وی بغایت قابض بود و ورق وی قبضی اندک و اشته با
شد و ای آن بود که از ثمر وی جذم کنند بسبب آنچه در اندرون
وی مانند پشم که مضمی بود بقصه شش و دیقورینوس گوید ثمری
چون خشک کنند و آنچه در اندرون وی بود سی و ن کنند بهیچ مضمی
بقصه شش نیساند و باشی اب پستی ندشکم به بند و بول بینی
هم به بند و بدل آن شوکه المصی به است علف رطبه است و گفته
شد علی مقد خوانند بهیچ مضمی خوانند علق شفی
گوید چون بی موضعی نهند خون فاسد بود و قایم مقام حجامت بود
خاصه کودکان و زنان و بر ریشهای بد و سعه و قویان نهند خون
فاسد بکشد و چون مسوزانند و خاک تر آن باسی که بیسی شند
و طلا کنند بی موی زیاده که در چشم بود بعد از آنکه بی کنند باشند
دیگر نروید و علق بیش از این در آن خوانند و با صغایانی زلو

و دیوچه

و دیوچه و یلفظی دیگر زرد و در خواص آورده اند که چون بخور کنند
در دکان ابکینه کی هر چند ابکینه که باشد شکسته کی در علق
هر صمغی که آن را توان خابید آنی علق گویند و علق الانباط صمغ
البطم است و گفته شد و طبیعت آن کی و خشک بود در آخر
درجه دوم و گویند بی است و بهترین آن سفید بود که بی زردی زرد
و در طبیعت نی دیک بمصطکی بود و علق رومی مصطکی بود و
علق رومی مصطکی بود است و گفته شود و صمغ البطم در گوش
رویانیدن در ریشها مانند را تلخ بود و در مویها بیدل وی
کنند و اسحاق گوید مضمی بود بعصب و اصلاح وی بعمل
کنند علق بابلس فلفونی یا خوانند و آن نوعی از آتش است
و گفته شد علقم گویند قشاع الحمار است و گویند خنطل و هر
چه تلخ بود آنی اعلقمه خوانند علت بیونانی خند ریل گویند و گفته
شد علجان نباتیت که آنی اقی اح خوانند و گفته شود و عمر گویند
است و گفته شود و بهیچ نوعی از خضی بی است که گوشه وی سیخ بود
و سبز بود و هم چنان با تخم خورند و آنی اخضی بی و زمستانی خوانند

وصفت بطبخ گفته شد عمار رند است و گفته شد عنب بسیار
سی انکور کوبند و سفید وی نیکوتر بود از سیاه و نیکوترین
ان را زنی و مشقالبی بود پوست انکور سی و خشک است
و گوشت وی کمی و تنی بود و دانه وی سی و خشک بود و انکور
غذایی نیکو دهنده و قوه بدن بدید و اجزای رسیده بود ضری وی
کمی بود و غذای انکور بیشتر از غذای عصاره وی بود و زرد فی
آورد و خون نیک از وی متولد شود و سینه و شش را نافع
بود و پوست وی دبی مضی شود و انکور هم مضی بود بمشانه و
تشکی آورد و مضی بود بکمر و سرن که غلیظ بود و دفع تشکی
وی بی مان می کنند و صاحب نهاج آورده است که انکور بلیغ
دو روز بیشتر چیده باشند بهتر از آن باشد که در روز چیده
باشند عنب الثعلب قشاق خوانند و بیق و ثلثان نیز کو
بند بیارسی رو باه تنیک خوانند و سکه انکور خوانند و بلفظی بگو
طولید و در و بانیز کوبند و بهترین آن زرد تانه بود و طبیعت
آن سرد بود و دافل و کوبند در دهم و کوبند کمی و تنی بود و درم های

کمی را در

کمی بود و آخر ضما د کوی نافع بود و با اسفیداج و روغن کلای نمل
و جمره ضما د کوی نافع بود و باب وی غره کوی نافع بود و زبانی
نافع بود و یک مثقال از پوست بیخ وی یا شای آب خواب آورد
چون بکوبند و ضما د کنند در دسی نافع بود و چون عصاره
وی در چشم کشند قوه چشم بدید و چون زن بخورد بی کبر قطع
خون رفتن یکنند و استسقا و درم معده را نافع بود و اسحاق
گوید مضی بود بمشانه و مصحح وی قند بود و خوردن و ضما د کوی نافع
تشکی بدندان و چون آب وی با اسفیداج بیامیزد و بر خنکی
آتش و جدری که ریش شده را باشد طلا کنند خشک می دانند
و چون هم چنان بکوبند و بی سوطان ریش شده نهند سگ کوی نافع
ند و چون بدان ادمان کنند با صلاح آورد و خوردن عروبی
قطع احتلام کند و آنچه سیاه بود بد باشد و مخدر جنون او
و نوعی بدست که چهار درم از وی کشند بود و ملاوی وی
بقی کنند بعد از آن شیر تاز با انیسون یا با ماء العسل و سینه
تنی و خوردن با دام تلخ مفید بود و بدلی وی کوبند بطباطا

است و گویند ساد آوران عنب نیکوترین آن چیزی جانی بود تا
 زه که خورد بنود و وی معتدل بود میان کمی و سی دی و تری
 و خشکی و میج گوید کمی و تری بود در میان درجه اول و حواله
 وی غالب بود بر طوبیت و گویند سی د است در اول سودمند
 بود جهت حبه دم و خلطی نیک از وی حاصل شود چون بخور
 ند یا آب وی بیاشامند و حله و حیافت دم ساکن گرداند
 و سی دی بود در دگر و مثانه و درد سینه و حلق را نافع بود
 و اگر پیش از طعام بخورد نیکوتر بود و غذای وی اندک بود و هم
 دشوار و مؤول بلغم بود و معد را بد بود و مصداق وی کشت
 بود باموی منقی و شی یف گوید ورق وی چون خشک کنند و
 باسی که سحر کنند و بر اکل افشانند بغایت مفید بود و او
 بر آن بود که پیش از آن پی می غل بر آن طلا کنند و چون
 پوست ساق درخت وی بگویند و با هم چندان عسل سفید
 آج بیامیزند و بر ریشهای پلید مالند پاک گرداند و شفا دهد
 و چون ورق وی به پیزند و صافی کنند و پنج روز هر روز نیم ظل
 بعد از نهار

یافتند بیاشامند حله زایل کند از بدن و چون استخوان وی مطول
 کنند و سوپق سازند و آب سود بیاشامند طبیعت محکم
 دارد و شکم بندد و اگر بچنان با استخوان مطول کنند قوه امعا
 را نافع بود و صمغ وی چون باسی که حل کنند و بر قو باطلا کنند
 و دوسه نوبت پیای مکی ر کنند لبت زایل کند و ورق وی چون
 بخایند نیکوتر از طی خون بود جهت کسی که داروی سهل خواهد
 خوردن و غشیان نیاورد و عنب مضعف باه بود و مقل
 منی باشد و بیشتر از میثیله خوانند عنب الداب درختی
 کوهی است و انی اغایت خوانند و ثمر وی بمقدار کناری بود و سخی
 و در اندرون وی دانه کوچک چهار سنی بود و طبیعت وی قابض
 بود و ثمر وی پشینی بود که اندک تلخ داشته باشد ولی وجهه و
 قبضی نباشد و از خشک وی سوپق سازند نافع بود جهت اسهال
 کهن و کل وی مثابه کل حناسیخ بود الا کل وی کوچکتر بود و لون
 و لون آن میان زردی و سبزی بود و ثمر وی نفث دم را نافع
 بود عنب الحیه ثمر از حشاشان است و آن کمی به البیضا است

کوچک

و گفته شود و بیونانی ثمر کبر را بدین اسم خوانند عنبر این حثان
 گوید رویش دایم بحری گوید چیزی است که در فو در پامی رود و در حو
 نات در پامی خورد و پیش گویند در شکم مایه یابند که بجز نیکویی
 میوند و شیخ الیئیس گوید از چشمت دریا حاصل میشود و اقوال بسیار
 آورده اند و مؤلف گوید آنچه محقق است مومی است و نیکویی
 ان اشبه است که انی سفید خوانند و دیگر از رو که انی افستنی
 خوانند و دیگر زرد که انی اخشا خوانند و اعتبار باید که چوب
 بود و هر چند که سفید تر و سست تر و سبکی نیکوتر بود و طبیعت
 ان گرم است در دریم و خشک است در اول بیانی انافع بود و دماغ و
 حواس و دل را سود دهد و مقوی جوهری و روحها بود در اعطاء
 رئیس و در مدینه سی در اسودد و باد باء غلیظ که عارض شود در ابعاد
 سه را چون بیاشامند یا از پیرون طلا کنند نافع بود و در شفقت
 و صداع را که از خلطهای سی و چون بدان بخور کنند سودمند بود
 و بمفاصل که از رطوبات و ریاخ بلغمی بود ضما د کردن بغایت مفید بود
 و اگر در روغن میزنکوش یا روغن بابونه یا الحوان حل کنند و بدان سعط
 کنند علی

کنند علی که از بلغم غلیظ و ریاخ بود در دماغ بسیار تحلیل دهد و اگر
 از وی ششامه سازند بی مثال سیبی و بوبند فالج و لقوه و کنی از رانا
 فع بود و چون در روغن بان حل کنند نافع بود جهت انواع دردا
 اعصاب و حذر و فی الحمد مقوی اعضا و عصبانی بود و عمه اگر اندکی
 افزوی قدری در شرب کنند و بیاشامند سی زرد آورد و صفا
 حب منهای گوید قوت دل و دماغ و حواس بر دهد تقوی بی عیب و
 روح را بسفزاید و مقدار شربت از وی دانگی بود و مضی بود یا صفا
 ب ماضی او مصحح وی بوسیدن کافور بود و اسحاق گوید مضی بود یا
 معا و مصحح وی صمغ عربی بود و بدل ان دود انک و زن ان مشک
 و دنکی می و دانگی زعفران و گویند بوزن ان مشک و می و زعفران
 بدل ان کنند عنبر کبیر نوعی از جعده است و گفته شد عنصل
 اسقیل است و گفته شد عندم بقم است و گفته شد عنقر
 می و نجوش است و صفت ان در اذ الفار گفته شد عنری و روت
 انزروت است و گفته شد عنجد عجم النیت است و گفته
 شد عنکیوت منفعت نفع وی در باب الف در ابی کالیا
 گفته شد عنتم گویند جلنا را است و گفته شد عود الصلیب

فاوانیا است و گفته شود عوسج نوعی از علق است و نوعی از عو
سج امغیلان خوانند و در بیابانها بود و نیکوترین آن بیابانی است
ورق بود و طبیعت وی سرد بود در اول و گویند در دوم و خشک
بود در سیم و ورق وی بر غله و حجر مضاد گویند نافع بود و شیف
گوید عصاره ورق وی چون بیاشامند جویب صفراوی و الهنا
صفرا را نافع بود و شیف گوید و چون بگویند و آب آن بکشند و
حنابدان بسنند و در حمام بخورند جویب و حکم را زایل کند
و ورق وی چون بخابند قلاع را زایل کند و چون با عصاره وی
وید و دکنند گزندگان بکشند و چون بگویند و آب آن بکشند و ده
روز بیایند در چشم کشند سفیدی را زایل کند خواه که من و خواه
نور و عوسج چون بگویند و آب آن بکشند و ریاض کنند تا خشک
گردد بعد از آن مقدار دانگی با سفید تخم میخ یا بشیر زن در
کوش چکانند بغایت نافع بود و در دمای چشم خاصه سفیدی آن
صاحب منهای گویند در پیشانی طلا کنند نافع بود و فضلا بی که
در چشم آید بواسطه قبضی که در وی بود و مقدار استعمال از وی یک

مثال

مثقال بود و گویند مضمی بود بسیار و مصباح وی کثیر بود و گویند بد
ان در درمهای کمی بوزن آن اشنه و بوزن آن قوفل بود و عود الج
وج است و گفته شود عود البلبان نیکوترین عیدان وی
املس اسمیر بود و خوش بوی و طبیعت آن گرم و خشک بود
در سیم و شده بکثایت و عرق النساء و صی و دوار را نافع بود و
تاریکی چشم را زایل کند و بواسطه النفس را سود دهد و چون بخور
کنند شفق رطوبت از رحم بکشد و عقم را نافع بود و باد زهره
هر را بود و گزیدگی افعی و سودی معده و جگر را سودمند بود و رطو
بات از دماغ پاک کند و مقدار ماخوذ از وی نیم مثقال بود و میخ
بود با معا و مصباح وی کثیر بود و بدلی وی حب وی بود عود
الغار کودج شنی را است و گفته شد عود الدر قه اصل الاخذ
لنت و گفته شد عود العصاره کندش است و گفته شود عود
النجوع و بلنجوج نیز گویند و آن انواع است و شیخ الی یلس گویند نیکو
ترین آن عود هندی بود که آن جبلی بود و فاصلت از مندی بود
از بهی آنکه شپش در جامه ریخته اند و بعضی میگویند فوق مندی

و سندی نکند و بکنوع سمندوری بود و از سفال هند خیزد
 ان فاضلترین بود بعد از ان قارسی و ان نوعی از سفالی بود و
 بود و بعد از ان قاقلی و بوی و قطعی و صینی و انی اقمیری
 خوانند و ان تی و شینی بود و مندی مجموع ان نیکو بود و بعد از
 ان سمندوری ازرق فی به صلب بسیار آب سبز که قطعا
 سفیدی در وی نبود و بوی آتش مانند نیکو بود و بعضی سیا
 فاضلتر از ازرق می نهند و نیکو ترین قمار سیاه بود که قطعا
 سفیدی بوی نبود و فی به بود و بوی آتش مانند و بسیار آب
 بود و فی الجمله فاضلترین عود ان بود که سخت سیاه و کران و
 بود و درین آب تشیند و چون بگویند هیچ ریشه در وی نماند
 و زود کوفته شود و آنچه در روی آب افتد بد بود و عود هیچ
 درخت که میکنند و در زمین دفن میکنند تا خشک شود از وی
 بتعقیق زایل میشود و تغیر در وی پیدا می گردد و عود خالص
 می شود و طبیعت وی گرم و خشک بود در دیم لطیف بود
 سه بکشد و باد باران شکند و خاییدن وی بوی دهن خوش

کند و مقوی

کند و مقوی آتش و اعصاب و دماغ و حواس دل بود و معرج و رطوب
 بت عفن از معد زایل کند چون نیم درم از وی بیاشامند
 تا یک درم و نیم قوه معده و جگر دهد و شکم ببندد و ذوسنطاریا
 را نافع بود و خلصه سودا سی و مضی بود و بصل و بوسیدن وی
 بمرضه های گرم که در دماغ غارض شود و اسحاق بن عمران گوید چون
 بخور کنند بلغم از سی فرو آورد و وی منع ادرار بول که
 از سیدی مثانه بود بکند و اسحاق گوید خوردن وی مضی بود
 بسفل و مصلح وی و رقی کل سیخ بود و گویند ببلای در شکم
 بتن صندل زرد بود و اگر در معاجین احتیاج بود ببلای
 زعفران و دارچینی و زراوند و صیغ از هر یک دود اند و زن
 ان قایم مقام ان بود و بدل عود هندی در نقرس قنطاریون
 باریک کنند عود الحیه شریف گوید نبات وی در شهری سوان
 بود و مشهور بود و مانند عود سوس بود و صلب و در طعم وی
 تلخی بود و چون نیم درم از وی بیاشامند از هر که باشد شفا
 یابند خواه گرم و خواه سرد و چون در دست نگاه دارند هیچ مار

کودانکس نکود و کونید که چون در دست گیرند چشم انکس برادر
افتد مار صوکت نکند و بخود شود و چون بخانند و ثقل ان
درد بان افغی اندازند زود بمیرد عود الیخ اسمیت مشکی که در
شام فاد انیا بدین اسم خوانند و اهل مصر و امیران و هم اهل مصر
قشی انی بار ریس که انی اسی بی بی از غیش کونید و عود الیخ نیز
بدین اسم خوانند و صفت هر یکی بجای خود بعضی گفته شد
و بعضی گفته شود عین در لغت صوف است و گفته شد
عیون الذیک حبیب سیخ مدور که از طی و هند آوردند و مؤلف
گوید ثمر در حبیب که بقیم کونید و انی بسیار سی چشم خن و خوش
و طبیعت ان کمی و تی بود باه و لاقه دهد و منی زیادت کند
بسیار چون بکدرم از وی بیاشامند نافع بود و ابن مؤلف گوید
اگر کسی را عضوی متالم شود چون عیون الذیک باب بمالد
تا غلیظ شود مانند لاده و سی ان عضو متالم بمالد سودمند
بود غیر زدن زعفران است و گفته شد عین الذیک کونید خن است
و کونید بمحقق تخم انکت عین الهمدین اسم نباتیت باقی بقیه

که معروف

که معروف است باذان الفار و می و نری دیکلستان بحیب بود
جهت عیون النساء چون باده نیه کپش بخورند عیون البقر اهل مغرب
و اندلس اجاص را عیون البقر خوانند و ابو حنیفه گوید عیون ا
البقر نوعی از انکور سیاه است بزرگ مدور که صاد و الحلاوه بنو
عبیدام شجر دلب است و گفته شد در دال صفت ان عیون
می زنکوش است و گفته شد در صفت دراذان الفار عیون البطبا
چوب عصبی الداعی است و گفته شد عین الدب شریف گوید
چشمهای خوس چون در خن و بندند و بی چشم صاحب تبند
تب از وی زایل شود و این بخاصیت است و الله اعلم با
باب الغین غافث بهترین ان فاکری
بود که از کوستان حوالی شیراز آوردند و در می نیز کونید و نری
نیکو بود و ان کلمی است لا جور در رنگ دراز شکل و شاخهای وی
باریک بود و بدرازی یک و جب بود و کوتاه تی بود و کل وی و شا
خ وی و ورق وی هم تلخ تر از صبر بود و طبیعت ان کم بود در
اول و خشک بود در دوم و کونید معتدل بود در کمی و سی دی

وگویند سود بود و وی لطیف بود و در ابتدا داء الثعلب عظیم
 نافع بود و بایسپه که بنی ریشها که دشمن او بود با صلاح آورد
 و در دجکی و سده ان صلابت سپی زوقی حه امعا و تبهای نین
 و صفرا سی محتی و بیرون آورد و مقدار شیب از وی نیم شفا
 ل بود و وی حیض بی اند و گویند مضمی بود بسپی ز و مصلح
 انیسون بود و بدل ان نیم وزن وی اف تین بود بایک وزن
 وی آسارون بود غاغه بلغت همان فودج است و گفته شود
 غار درختی بزرگ است و ورق وی در از تی از ورق بید بود
 و جب وی از سید فی کوچکتر بود بمقدار رفتی و صفات ان
 گفته شود بیونانی دای گویند و بعضی که ورق ان باریک بود
 و بعضی پهن تی بود و هر دو نوع در زمین سنگستان روید
 و بهترین ان بی بود و قوه وی در ورق بود و طبیعت ان
 و خشک کمی بود در سیم و وی اطلاق کنی باشیاب بی هو نافع بود با سو
 بق بی ورمها و در داء عصاب و ضیق النفس و انتصاب العنق
 گویند نیکو بود و سودمند بود و التمرخ روغن یادار و در مالیدن

صاحب

صاحب سنهاج گویند چون بی معده نمی بخ کنند فی راحکت دهد
 و در درجم و مثانه را نافع بود و حتی در ان نشستن و سنگ بی
 بنیاند و شی بی از وی نیم شفا ل بود و در درج از وی سه ل بود و
 صاحب جامع گویند چون بیاشامند می خیم معده بود و فی راحی
 کت دهد و ورق وی چون تی کنند و بگویند بی کنی کنی زنبور و
 خل خماد کنند سودمند بود و پوست بیج وی چون چهار دانگی
 و نیم باشیاب ریجانی بیاشامند سنگ بی اند و علت جگر زایل
 کند و صاحب فلاح گویند که یک ورق از وی چینه در باند
 نکند که بی زمین افتد و کی طلف ان خود نکه در چند انکه شوا
 ب خورد مست نشود و گویند چوب درخت وی چون بیا
 و نیز در موضعی که طفل در ان موضع خبید در خواب نهد
 و ورق وی چون بپزند با سی که و بدان مضمضه کنند در د
 دندان را نافع بود و بدل عادی سبب است بوزن ان غاو
 قیطی غیطی حجر کما قیطوس است و گفته شد غار یقون دو
 نوع است نی و ماده بهترین وی ماده بود بغایت سفید و اما س
 بود و زرد متفتت شود و مؤلف گویند غار یقون باید که سفید

وسبک و سست بود و آنچه نمی بود بد باشد و طبیعت آن گرم بود
در اول و خشک بود در دوم و گوشتی بود در دوم و وی محلول و
مقطع اخلاط غلیظ و منفخ شده بود و ورسم را سود دهد و عروق
آن را ورم سبز را با سکنجبین موافق بود و وی بخاصیت منقح
فضول و دماغ و اعصاب بود و شیستی از وی از نگر و نیم تا نیم درم
بود و صی و ریو و نفت دم از سینه و قیحه شش و یوفان و سیر
را نافع بود و ضماد کی دن و مسهل اخلاط غلیظ مختلف بود مانند
سودا و بلغم و احتناق رحم را سود دارد و تریهای که من را چون
پیش از نوبت تب باشد آب بیاشامد نافع بود و ضماد کی دن
یکمزدکی که نندگان که زهر ایشان سود بود و شیخ الیئیس گوید وی بخا
صیت نیا و سم زهر یا بود و کزیدکی و مقوی قلب بود و مفرح و مسهل
اخلاط کدر بود و آکی با وزن وی را وند استعمال کنند سنگ کوده بر
پزاند و در دپشت را که از خلط خام بود سود دهد و چون با انیسون
مخورد در دپای اندرونی که سبب آن سودی بود که مجموع را سود دهد
بود و آکی با اندک چند پند سر استعمال کنند قوی بلغم و بلغمی و
جمع انما الا ایلا و سبک ناید و گویند چون با خود دارند عرق

انکس

انکس را نمی نند در استعمال کردن آن باید که بغی بال موسی بمالند تا
فی ورود و نکونید و آنچه سیاه بود بد بشی بقی باب گرم کنند و
شیر تازه و مجموع مداوی که در کندر ش گفته شود و بدل وی در
مسهل سودا بوزن آن تری و دود آن که ان افیمون و ده یک آن
خی بن سفید بود و جالینوس گوید بدل آن نیم وزن آن فی و
فیون و گویند بدل آن نیم وزن آن تری بد خال لوطا با قلائی قبطی
است و گفته شد غالبه شیخ الیئیس گوید ورام صلب لایم
گوید اند و آکی در روغن خبی یا روغن حبالبان بکرازند
و در گوش درد مند چکانند در دز ابل کنند و بوسیدن آن مسو
ع را نافع بود و صداع سی و ساکن کند و چون باشی آب
حل کنند و بخورد کسی دهند مست کی دد بغایت و بوسیدن
ن وی مفرح دل بود و وی جهت درد رحم سی و بخورد بوی
فتن عظیم نافع بود و ورسمهای بلغمی صلب بکرازند و حیض
بی اند و احتناق الرحم را نافع بود و پاک گوید اند و اب تری را
یاری دهد غاسول شان است و گفته شد غبیر اسپاری

و کشند و حنای آرد
و مداوی کسی که آن خود

بپارسی سنج خوانند نیکوترین آن بود که گوشت مندوفی به بود و
طبیعت وی سرد بود در اول درجه اول و خشک بود در آ
خود ویم باد را اول سیم غذا اندک دهد و معده را دباخت کند
و شکم به بندد و فی ساکن کی داند و مجموع سیدان را باز دارد
و صفرایش کند و چون بدان تنقل کنند می دی آورد و
سوفه کیم را نافع بود و بول به بندد و بیج صفرای را نافع بگذ
و صداع ببرد و موافق اطفال بود چون با شش یابان دهند
از بهر آنکه تعدیل در طبیعت ایشان پیدا کند و وی مضی بود
بمعده و بضم و مصالح وی فایده بود و نیم کوبید نور شجر غیر اوی
عظیم دارد در شوه زنان بی انگشتن غبار الهی بیارسی
کی در آسباب خوانند محقق بود و چون بی بلشانی طلا کنند
منع فضلات که بچشم رود بکنند *غباریه* *عنب الدب است و گفته شد*
عنی الجلود بپارسی سیم خوانند و طبیعت آن کمی خشک
بود در اول و چون بسوزانند و بشویند قایم مقام توتیاو
داکی باجوز

واکی باجوز سی و بیفتی کودکان ضما دکنند نافع بود و بی سعه طلا
کردن سودمند بود و سوختگی آتش را و سی سیم پوست کاه
و کاه میشر چون یاسی طلا کنند بی قویا و جویب ریش شد
بغایت نافع بود عنی الستمک بپارسی سیم مای خوانند و آن
مانند بهی است که در شکم مای در یاسی می باشد و طبیعت آن
خشک بود و در وی کمی از می بود نیکوترین آن بود که سفید
بود و در وی اندک خوشنشی بود فوس کوبید موافق بود در
ادویه برص و شقاق روی و در می مای کتند جهت سی و
ادویه جویب متفرج را و در لون بشم استعمال کردن نا
فع بود و اگر در حایسی کنند نفث دم را نافع بود و اگر در
سی که حل کنند بقوام لعاب دیان و ادویه فتق بدان بپسند
و ضما دکنند بغایت نافع بود و شی یف کوبید سی سیم مای چون
بی ناخن سفید کشد طلا کنند نافع بود و جویب است غریب
در خنثیت که انرا اطا خوانند و بشیرازی و رک و در رات بد
خوانند و آن درختی بزرگ خوانند بزرگ بود و صمغ آن نیکوترین

بوره بود و نازخی بر ساق وی نیسد که شکافته گردان صمغ از وی
 بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردن دهد و طبیعت وی
 سود و خشک بود و در هر وی و ورق وی و قشر وی و عصاره
 وی قابض بود و محقق بغیر لیم و خاکستر قشروی و عصاره وی
 چون باسی که بسی شند و بر ثایل لیم خمد که بر دست و پای ضما دکنند
 قلع کنند و پوست بیج وی در خضابات موی مستعمل کنند و
 طبیعت وی چون نقرس را بدان بشویند و نطول کنند نافع بود
 و خنجر از تیزه چنبن و صمغ وی و کل وی تاریکی چشم را سود دهد
 و پوست وی نفت دم را نافع بود و بدیقورس کوبیده عصاره
 وی علو از خلق بیرون آورد و عصاره و ورق وی و پوست وی
 سحق کنند و بار وغن کل در پوست انار به پزند در دگر کوش را نافع بود
 و ورق و کل وی در ادویه محقق استعمال کنند و خاکستر پوست
 بیج وی چون باسی که بسی شند در قلع کردن ثایل مد و ثایل
 منکوسه که در جلد بود بقوتی از خاک تر پوست ساق وی بود و این

ناسویه

و نقره نفث دم نافع بود

ماسویه کوبیده ورق غرب چون بیا شامند عقم آورد عقم یعنی نازا
 دن زن و قذف دم را نافع و کوبیده عصیر ورق وی نیکوترین معالجه
 ماده بود که از گوش روانه بود و سده جگر را سود مند بود غنی قد
 نوعی از عویج است و گفته شد غنی را اسم نوعی عصبی الداعی
 کوجک است که معیوف بود بماده و گفته شد غنی ساراسن است
 و گفته شد غرب نوعی از انکور سیاه است غزال بسیار سی
 اهو کوبیند و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما
 پشک وی چون باسی که به پتند بی و در مهای بلغمی نهند بگرداند
 غل خطمی است و گفته شد غل عی طینث است و گفته شد
 غل بیج است و گفته شد در باب یا غلیجن فودنج بی است و
 گفته شود غلقا علقه خوانند و مؤلف کوبیده کیا هیت که
 بکیر ماند و بیک و ساق وی کوبیده باشد و در صحرای شیراز
 بسیار بود و از جمدهی نوعات معتبر بود و شیرم بسیار دارد
 و هر شمشیر و کار که بشیرم آن آب دهند زخم آن می کشد که رسد
 بمیرد و اگر شیره وی بر قویا مانند زایل کند غلیجن اغویا

بوره بود و نازخی بر ساق وی نیسد که شکافته کی در دان صمغ از وی
 بیرون نیاید و وی هیچ ثمری که شاید خوردن دهد و طبیعت وی
 سود و خشک بود و زهر وی و ورق وی و قشر وی و عصاره
 وی قابض بود و محقق بغیر لیس و خاکستر قشوی و عصاره وی
 چون باسی که بسی شند و بر ثایل لیس خمداد که بر دست و پای ضمد کنند
 قلع کنند و پوست بیج وی در خضابات موی مستعمل کنند و
 طبیعت وی چون نقرس را بدان بشویند و نطول کنند نافع بود
 و خنجر از نیزه چنبن و صمغ وی و کل وی تاریکی چشم را سود دهد
 و پوست وی نفت دم را نافع بود و بدیقورس کوبیده عصاره
 وی علوق از حلق بیرون آورد و عصاره و ورق وی و پوست وی
 سحق کنند و بار وغن کل در پوست انار به پزند در در کوش را نافع بود
 و ورق و کل وی در ادویه محقق استعمال کنند و خاکستر پوست
 بیج وی چون باسی که بسی شند در قلع کردن ثایل مد و ثایل
 منکوبه که در جلد بود بقوتی از خاک تر پوست ساق وی بود و این

ماسویه

و مری نفث دم نافع بود

ماسویه کوبیده ورق غرب چون بیا شامند عقم آورد عقم یعنی نازا
 دن زن و قذف دم را نافع و کوبیده عصیر ورق وی نیکوترین معالجه
 ماده بود که از کوش روانه بود و سده جگر را سود مند بود غنی قد
 نوعی از عویج است و گفته شد غنی را اسم نوعی عصبی الداعی
 کوچک است که معیوف بود بماده و گفته شد غنی سارا سن است
 و گفته شد غرب نوعی از انکور سیاه است غزال بسیار سی
 اهو کوبیند و منفعت گوشت وی در باب لام گفته شود اما
 پشک وی چون باسی که به پتی ند بی و در مهای بلغمی نهند بگردانند
 غل خطمی است و گفته شد غل عی طینث است و گفته شد
 غل بیج است و گفته شد در باب با غلیجن فودج بیی است و
 گفته شود غلقا علقه خوانند و مؤلف کوبیده کیا هیت که
 بکیر ماند و بیک و ساق وی کوبیده باشد و در صحرای شیراز
 بسیار بود و از جمده یبوعات معتبر بود و شیرم بسیار دارد
 و هر شمشیر و کار که بشیرم آن آب دهند زخم آن میوه کی که رسد
 بمیرد و اگر شیره وی بر قویا مالند زایل کند غلیجن اغویا

شکطی اشبع است و گفته شود غلو فی راصل السوس است
و معنی آن بیونانی اصول الحلق بود غملول نملواست و آن فنا
بی بود و گفته شد غوج کبش است و گفته شود غمام اسفنج
البحر است و گفته شد غنقیلی بضم غین شلجم است و گفته
شد غوشنه غوشنه نوعی از گاه و فطرس است و صاحب
جامع گوید در زمین بیت المقدس بسیار بود و آنجا بکثره
خوانند و چون خشک بود بدان جامه شویند و در حموضات
خورند و طبیعت آن سرد و تر بود در درجه اول و چنان سرد
نبود که گاه و آن خلط بد که از گاه حاصل شود از وی حاصل شود
غوک ضفدع است و گفته شد غیم غمام است و گفته شد
والله اعلم با
الفاء فاشی السمیت
سی یانی و هزار حسان و هزار فشان نیز گویند و بیونانی الاله
لوتی و در عران کی مته البیضا بود و معنی هزار حسان هزار کنی
بود و بی بی یی الراجالون گویند و بسیار سی کی مدشتی خوانند و
بشیرانی نه خوش خوانند از بهی انک نبات وی زمینان
خشک

خشک نمی شود و فاشر شین نوعی از پوست و نبات وی بی مدشتی
که نری دیک وی بود پیچیده شود و خوشه وی قییب ده دانه دا
شته باشد در اول سبز بود و باخی سیخ شود و کل لاجوردی
بود و بشیرانی وی سیاه دار و خوانند و منفعت وی نری
دیک بود بغداسی الیکن ضعیف تر از وی بود و فاشی بلفظی
دیکر بی دانی و خالق الشعیر نیز گویند و ثروی مانند ثرفا
شی شین بود و بیج وی کمی و خشک بود در سیم و حده و حوا
قت داشته باشد جلایسی تمام بدید و ملطف بود و کبر
سخت شده لا بکدازاند چون بیاشامند یا با الجیران
نضما دکنند و جوی و هر علتی که در ظاهر بدن بود شفا
دهد و ثروی که مانند جوشه بود گویند و باغت جهت
حلق شععی بکار آید و بیج وی باکی سته و حلبه بدن را
بدان بشویند پاک گویند و صافی کند و اثر این کلفنا
یل کند و ثالیل قلع کند و اثر سیاهی که از ریش مانده باشد
ببیرد و چون باشی اب بی داخل ضماد کنند نافع بود و

و بی ورمهای کرم را تحلیل دهند و در سببها را بکشاید و اگر بارو
غن بینند تا چون موم کمی در سود دهد جهت بواسیری که
بی فعد بود و حصف و ماده آن و اگر با شراب ضماد کنند
و رگ راسی که داند و ورمهای کرم را بکشاید و شکستگی
استخوان را نافع بود و اگر هر روز مقل ریکرم بپاشانند
صی و را و فالج و سرد را نافع بود و چون دودرم بپاشانند
کزیدگی افعی را نافع بود و مجموع کزیدگان را و بیج وی چون
زک بخود بی گیرند چه بیندازد و مشیم بیرون آورد و چون
اول آن بود که نبات وی بی وید چون بخورند بخته بول و شکر
بیانند و بلغم و چون با عسل لعوق کنند سیفه و ذات الحنب
را نیکو بود و عصاره وی چون تی بود بپاشانند تحلیل طدر عقل
بید کند و یا صبی و ورم سپر ضماد کنند نافع بود و اگر زن در
طبیح آن نشیند چه بیرون آورد و رحم را پاک کند و اندوخته
وی بی جرب تی و خشک چون بمالند یا ضماد کنند نافع
بود و عصاره نبات وی چون بپاشانند تی نیکو آورد با

اسانی

باسانی و خلطهای غلیظ بیرون آورد و بدلان بوزن آن در روغ
بود و نیم وزن آن بسپاسه بود فاشی ستن بیارسی شبنم آن
کونید و بیونانی اسال مالیا و معنی آن کرم الاسود بود و در
اندلس معیوف بود بیونانی بیوطانی و بی بی سیمون و
به شیرازی سیاه دار و خوانند و ورق وی بهتر از ورق لبل
ب بود اما مانند لبلاب پیچیده شود بی درخت و آن نوعی
از فاشی است و صفت آن در فاشی گفته شد و بیج آنی است
سیاه بود و اندرون بی زردی مایل بود و وی کرم بود یا عتد
ل و در فعل مانند فاشی بود لیکن ضعیف تر از وی بود اندک
و اول آنکه نبات وی بی وید بینند و بخورند بول و حیض برانند
و محلل ورم سپر بود و صیغ را نافع بود و معنی فاشی ستن
بیونانی دافع شصت علت بود فاشی چند بید شست
و گفته شد فانی بهترین آن بود که ارقند سفید سازند
و وی غلیظ تی از شکر بود و طبیعت وی کرم و تی بود در اول
و کونید سوارت وی در سیم بود و آنچه سخن می بود و کیم

و خشک بود درد ویم سودمند بود جرت سیف و شکم نرم دارد
 و خون معتدل از وی متولد شود و سینه را نیکو بود و
 لف گوید این فایند که منفعت آن گفته شد بپیش از بی کعب
 الغزال خوانند و باید که قطعا درد در آن نبود و فایند بای
 که این زمان مستعمل می کنند مجموع بی درد بتود پس و لیلان بود
 که در هر یک کبی که فایند کنند قند بچای وی کنند یا کعب الغزال که آن
 فایند اصل است و صنعت وی چنانست که قند بقوام می آورند
 و می کشند تا وقتی که غام کشیده می شود بعد از آن پاره میکنند با
 ربای کوچک فایند لیونانی با فلاست و گفته شد فایند البقمی
 یا ملاء قبطی بود و آن حامد است و گفته شد فایند صاه
 حب منهاج گوید کل حنا است و هر نوری که خوش بوی بود ا
 انی افاعیه خوانند و آن معتدل بود در کمی می و سدی و
 و تمیمی گوید کل حنا چون در میان جامه صوف نهند و در
 بپزند خوشبوی کند و در بپزند که سوسانی آتیه کند و
 و بخورد فایند بی بی است و گفته شد فایند بی بی نیل

هندی است

هندی است و انی افال سخی انتد منفعت آن گفته شود بعد
 ازین فانا فراسقلینوس نوعی از دو قو کبیر است فانا
 قس حمی و نیون نوعی از بیج زوفی و کوجک است و گفته شد
 صفت آن فانا قس ای فلیون بیونانی درخت جاو شیرین
 و صفت جاو شیرین گفته شد فاعده فاعده بیارسی فاضی
 گویند بیشتر از بی کبابه شکافه و از سفاله هند خیر و طبیعه
 آن کم و خشک بود در سیم و گویند درد ویم و در وی قبضی
 و تحلیل بود و مصالح معدله و جلی سدی بود و سوءالاست که از
 سدی و شکم به بند فاعوس شیطرج هندی است و گفته شد
 فار سطار یون رعی الحمام است و گفته شد فالر عوس بلارج
 خوانند و آن لقلق است و مرغی شهور بود و در خواص این
 زهر آورده است که استخوان وی چون با خود دارند عشق
 زایل کند و صاحب منهاج گوید بیضه وی خضابی نیکو
 بود و میرا فاضله گوشت وی کمی و خشک بود فالج رانا
 فع بود و مضر بود بدماغ و سدی آورد و سدی که و کشینه ضرر

وی کم کند و مجرول گوید سبکی وی چون بی کودک بندد
که بشب مضیوع شود نافع بود فالج بیض تا وی بی
نالی رتلا بود از بهی آنکه کمی نیکی وی را نافع بود و فالد
لیجی طس فطال حیطس و فالج معون نیز خوانند و لو
فاقیتس هم گویند و آن نبالتست که کل وی مانند کل سوس بود
و ختم وی سیاه بود مانند نیمه عدس که جگر و بیج وی باریک
و کوچک بود و اول که از زمین بیکنند زرد بود بعد از آن
سفید گردد و در رتلهای خاک روید و ورق و ختم و کل وی
چون باشی آب بپاشانند که بی کی عرق و رتلا را نافع
بود و محلل مغص بود و قوت وی ملطف و محفف بود و
از بهی اینست که مغص را نافع بود فاط صاحب منہاج
گویند و صاحب جامع گویند که آن دوائی تکی است که دفع
مجموع زهرها و کوفتگیها بکند چون باب سید بپاشانند
و در دهای سخت را ساکن گرداند و مؤلف گویند طس من
آنست که جد و راست که از طرف خطای می آورند فادج

مؤلف گوید

مؤلف گوید سنگی است زرد که سفیدی زیند و سبزی و
هر رنگ دیگر بی وی ظاهر بود و این سنگ از اخی پند و ستا
آورند و از طرف چین نیز آورند و نیکوترین آن چینی
بود و شیبتی از وی کسی را که زهر داده باشند دوا زده
جو باشد که باب سید بپاشانند و این سنگ در آتش
نوزد و چوبه بسایند بی سنگ مانند بته نماید و یاد زهر
هم زهر را بود خاصه در طلا کردن و بعضی گویند فاط است که
گفته شد فاطا و انیا فاطا و انیا گویند و کم سیان و ان عود الط
الصلیب است و نی و ماده بود و آنچه نی بود ورق وی و
نند ورق جوز بود و بیج وی سبب بود و سفید مانند
انگشتی و در طعم وی قبض بود و آنچه ماده بود کشتی الشعب
بود و بیج وی مانند بلوط بود و هفت یا هشت عدد بود و نیکو
ترین سبب روی بود و وی فاضلتر ازیندی بود و طبیعت
آن گرم و خشک بود در دویم و گویند معتدل بود در حیات

و در روی تحقیقی بود و قبضی با تحلیل بود و مفتح و ملطف
بود و روی آثار سیاهی بسیاری از بستی و چون بی طفلان آویز
مادام که با ایشان بود صرع زحمت ندید و شفا یابند از صرع
و چون باشیاب بیاشامند در دیشم و برقان و درد کیده و مثلاً
لا نافع بود و چون باشیاب به پیوند و شکم به بند و آنچه ماده
بود بی سلاق و بی غلاف پیدا شود مانند غلاف بادام و چون
شکافته شود حب سیخ بسیار بود و مانند خون و شکل از آن در
و در میان حب سیاه رنگ بود و چون ازین حب سیخ پانزده
حب باشیاب سیاه رنگ قابض بیاشامند قطع تی و دم از
رحم بکنند و چون بخورند نافع بود جهت درد معد و دل و کاه
رض شه دلان و چون کودکان بیاشامند در ابتدا سنگ مثانه
لا نافع بود و آنچه حب سیاه بود چون از روی پانزده حب بستی
ب بیاشامند احتیاق رحم که عارض شود از درد رحم و کابوس
لا نافع بود خاصه ماده وی و بعضی گویند چون باهن پاره کنند

این خاصه

این خاصیت از وی باطل شود و نفی سر نافع بود و صی و س
و سقطه و صی و اعظم نافع بود و چون ثمر وی بخور کستر صو
ع و چون لا نافع بود و اگر از ثمر وی کردن بندی سازند در
کودن کودک آویزند صی از وی زایل شود و اگر عود وی سحق
کنند و در صی بندند مصروع دایم بوید نافع بود و در یمنی اط
طیسر گوید پنج وی و ثمر وی نافع بود جهت هر صی که بگذ
دخان کردن و چون سیاه و پیوند بکسی که در سیاهاتها روید از
سما فتهای این باشد و اسحاق گوید عود الصلیب مضی بود
بعد و مصلح آن کثیر بود و گویند بدل آن غاریقون و زرا
وند مدحیج است و بدیقورس گوید پوست انار یا و بوقان
وفی و سمور و سوق الغی لان چون با هم جمع کنند بدل فاوانیا
بود و خاصیت بهر فارسی موش خوانند خون وی قطع
ثالیل بکنند و چو شکافند و بیضنازین نمند یا بکئی بدگی
عقرب نافع و گویند چون بیان کنند و بگوید که نمند که لعاب
بسیار از دهان وی روانه بود باز دارد و اگر در آب پیوند

و کسی که عسر البول داشته باشد در آن نشیند سودمند بود
و خوردن گوشت وی سیان آورد و غشیان و مفسد معد
بود و چون بشکافتند و بی موضعی نهند که خاریا بپکان بود
آورد و منفعت سکنین وی در باب خاد حصی الفار گفته
شد و منفعت سر وی در باب رادر راس الفار گفته شد
فارة البیش بیش مویش است و گفته شد فاد زهر

هر دوا بینی که حافظ روح بود بقوت و دفع ضد سم
بگندانی افاد زهر خوانند و آنچه مخصوص است اسم حجر السیس
است و حجر الحیمه گفته شد فجل بیارسی توب کویت ویشی
زی تیره تخم وی اقوی بود بعد از آن و زرق وی پس گوشت
آن و نیکی ترین آن بستانی بود سبز تانه و طبیعت آن گرم بود در
اول و گوشت در سیم تی بود و گوشت خشک بود در دوم
جالیئوس گوشت گرم بود در سیم و خشک بود در دوم موی
بی داء الثعلب می و یاند و وی مؤثر در بیاخ بود و معده را یکه
بود و مسخن بود و بول برآورد و این ماسوی گوشت چون بعد از طعام

بخورند

بخورند منع طعام بکنند از آنکه فی آر کرد چون بعد از طعام بود هضم
طعام بکنند خاصه ورق وی و باستانی فی آورد و آب وی استسقا
را نافع بود و چون در چشم چکانند جدا بدهد و گوشت و زرق وی
جلا و چشم بدید و شیرین یاده کند و چون بخت بخورند نافع
بود سی و کهن را و کپوس غلیظ را که در سینه بود و آب وی
چون باشی ایسی نیکو افعی را نافع بود و مار شاح دار را و الکی
ب و وی یعقر چکانند بمیرد و الکی از وی خوشتر باشد و
عقر بکنی بدی که کندی مضرت نی سازد و چون با سکنی بین میزند
و بدان غر غره کنند چون گرم بود خنای را نافع بود و فجل بی بی
در هم حال اقوی بود از بستانی و زرقس گوشت فجل بلغم را نافع
بود و مضی بود بدندان و چشم و سی و صک و معد و مفسد طعام
و علت های نارابد بود و پیش در پدن پیدا کند و صاحب
فلاح گوشت در د کرده و مثانه و سی و نافع بود و بیه را بیا نکند

و چون آب وی بی بدن طلا کنند کنی بدکی جانوران را سود دهد
 تخم وی در دفع سمها و کنی بدکی جانوران بمستی لیت تیاق بود و بی بو
 ش و غش که بی روی پید شود طلا کنی دن باسی که نافع بود و ادا
 الحار وی کون موی پیداء الثعلب بی و پاند و وی شیر بیفرا بد
 کوبند فحل بکوبند بی ورق و آب وی بکیرند و پناشته دم از
 وی بیاشامند سنگ کی ده بود بی پزند و این فعل خاصیت
 کند و مجویست و طبری گوید آب و ورق وی بی قان زایل میکند
 و سنگ مثانه بی پزند و کوبند متی زیاده کنند و انفاظ آورد
 و اگر تخم وی با کنندش بکوبند و باسی که و بی حمام بدن بی همسایه
 طلا کنند زایل کند و شویف گوید چون سی و سی بی دارند و اندرون
 وی خالی کنند و روغن کل در وی گرم کنند و در گوش چکانند
 کنی گوش زایل کند و مجویست و اگر بکیرند و اندرون وی
 خالی کنند و چهار درم تخم شلغم در آن نهند و در میان خمر
 بپزند

بزرگ و خود که
در مثانه و

خمیر کیرند پس در میان آتش نیم نهند تا بچند گردد بعد از آن بی و
 آورند و اندکی سی و دکنند و بخورند سه روز بیای سنگ که بی پند
 ند و بغایت مجویست بود و جسم وی مغشی بود و قشیری و درون
 وی با سنگی نرس علی باستانی او در فی سون افی سون سون کوبند
 و فی فون سون کوبند و تا کوب خوانند و باید که چون فی فون از
 خست کی زد دیان بی پزند تا غبار در آن دیان نی و در که جمله دندان
 نهایی پزند و چون وی بکیرند باید که با قلابی مقشر در میان وی
 رینند تا قوه وی نگاه مدتی در طیف کنند و این تازه بود و در
 در زیت بکند و در آنچه که من بود بخلاف لون آن بسی خبی با بل بود
 و کوبند قوه وی بعد از سه سال تا چهار سال متغیر شود و هفت سال
 تا نه و هفت سال دیگر تازه و نیکوترین آن صافی زرد بود که راجع
 وی در غایت حده و حیقت بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در چهارم و کوبند خشکی وی در سه بود و قوه ملطف
 و محرق بود بغایت عرق النساء نافع بود چون باد و به که موافق
 آن بود بیامینند و چون بی کنی بدکی جانوران و سنگ بی و طلا کنند

فی

بغایت نافع بود و لقمه و قویج و سودی کرده را نافع بود و فصلها
 بالغی از مفصل و اعصاب پاک کند و مهل آب زرد بود و بلغمی
 که از درد و رگین و پشت بود و گیم میاج را بد بود و کسی را که خون
 بر وی غلبه کرده باشد و نشاید که تنه بیاشامند و مضمی بود
 بانیش و چون بر وی غن کل چوب کنند حله وی شکسته کی دو مقل
 و رب السوس و کیتی و صمغ اصفه و وی کنند که خواسته است
 ل کنند و شیبی از وی قیراطی تادانی بود و وی بغایت رحم
 را بد بود و انضمام پیدا کند تا جندی که منع آید و به مستقط
 بکنند از اسقاط چنین و چون در روغن بکر از بند و بدلان
 تمیج کنند فالج و حر را نافع بود بغایت و چون باغی را
 میزند و در چشم کشند چشم را جلاء دهد لیکن سوزش آن در
 روز بانی بود و قطع آب نیوان کند و سه درم از وی کشند
 سه روز پیش در روده و امعاء پیدا کند و از خوردن وی کمی
 سخت و لایبی عظیم و لدع در شکم و فراق پیدا کی دد و باشد که اطلاق
 با فم او درد و مداوی وی مانند کسی که قیون سبیل خورده

بشد

مثال درغ و آب انار و سیب می و کافور و آنچه بدان مانند و کوبند بدلان
 بوزن آن مانند یون و دود انگ آن چند بیدستر بود و کوبند بوزن
 چند بیدستر و نیم وزن آن ماز رتون فی اسبون فی اسین کوبند و حیثه
 الکلب خوانند و صوف الارض نیز کوبند و آن کی اث جلی است
 بیارسی کند و کوی کوبند و نیکویی آن رومی بود سیخ رنگ تلخ
 و طبیعت آن گرم بود در دویم و خشک بود در سیم منفه سده جلی
 و سوز بود و سینه و شش را پاک کی داند و حیض بیاند و عصا
 ره وی در گوش که ن را نافع بود و باغی چشم را قوه دهد خوردن
 و کل کردن و بعضاه وی سعط کی دن بی قانی نافع بود و بغایت
 و بانگ بکزی کی سک دیوانه ضما کی دن سود دهد کل وی چون
 خشک بود باب بینی با تخم وی چون تی بود بکوبند و آب
 آن بکسند و با غسل بیامیزند فضول غلیظ از سینه پاک کند
 و زنان چون بیاشامند حیض بیاند و میم بیون آورد و دگر
 سی زادن را سودمند بود و چون ضما کنند بوق وی و عمل
 ریشهای چکرین را پاک کی داند و آخس و گوشت خورنده قلع کند

و درد پهلور ساکن کند و عصاره وی در دار و با چشم و جرب قدیم
و جدید و اضاف جوب سه گانه چشم را زایل کند چون بآب انار ترش
حل کنند و بی چشم باز گردانند و طلا کنند در کله ها گردن جهت افتاد
ریشهای و سفیدی که در چشم بود خواه قدیم و جدید را نافع و در
شافتها جلاد بد جهت غشای و سینه و تقویت نورباصی مستعمل کنند
و اگر نیمه شقال تا یکدرم در طبع زو فاد بکدازانند و روغن بادام
شیرین و بیاشامند شش و سینه را پاک گردانند از طوبایک و
ج و قوحه که بل خواهد انجامید بحال صحت آورد و اگر نیم درم در شش
ب ب تنفس یادر جلاب بیاشامند سی و نه و ریش سینه را پاک
ک مکن و در طوبایکهای آن سی و ن آورد و چون عصاره وی با
قدیمی روغن اب بکدازانند با قدمی عمل نمایند و بی جوی آنها
متعفن بلید ضما دکنند پاک گردانند و بصلح آورد و چون
ضما دکنند ما میل نار سید و خنازی را تحلیل دهند و منفع و
طین آن بود بی درد و اذیت بکشد فی اسبون مجموع باد با و
غلیظ را نافع بود خوردن و ضما کردن و چون بی سینه ضما
ضیق النفس را نافع بود و جوی پاک متولد شده با در معده

و اندرون

و اندرون و چون بآب پیس و زیت یا باب تنها تکمید کنند
بی ز بار زنان و سود آن نافع بود جهت دردی که غارض شده با
شد از اسهال بول و از ریاح و از جمیع اصناف او جاع و ورق
وی چون تی بود و با کوده پیسه بگویند و پور میانه نمند بکد
زانند و نیم چنین تمهیدی احتیاج و چون ورق وی عمل نمایند
نیکوترین و سودمندترین معالجه سی و نه و روغن ضیق النفس
بود و آب تخاله بکیرند و حوی سازند و در چشمتی پیچ درم و
وی اضافه کنند و تمام به پیزند و بیاشامند نافع بود جهت
سی و نه مغوط و غلیظی نفث دم که شش روز بیایی استعمال کنند
نه عجایب جرب بود و چون ورق تی وی بگویند و ضما دکنند تعف
امعا و وجع انزلی بغایت نافع بود و اسحاق بن عمران گوید مضی بود
بکیده و مثانه تا بخردی که خون بعوض بول از وی جدا شود و
ختم و از یانه دفع مضیت آن میکند چون با وی خلط کنند یا
پیش از وی یا بعد از وی بیاشامند و صاحب تنها گوید مضی
بود بعصب و کیده و مصحح آن سنبل لطیب بود و بدل آن بوزن

ان اسارون و چهار دانگ وزن ان لبان و گویند بدل ان اینست
 و لا یتون است و گویند بدل ان بوزن ان لافیه است و صلا
 حب منہاج گوید شی بیستی از وی مقدار پنج درم بود و سکه
 جکی یک تاید و حیض بیاند فی جشمک افی جشمک خوانند
 و گفته شد و وی بواسیر را نافع بود و می بسفراید و تخم وی چون
 بیاشامند بحففت منی بود و وی معتدل تر از میز نکوش و سببی
 بود منفعتهای وی در الف گفته شد و بدل ان گویند قونفل است
 و گویند قونفل بابا در تنوب بوزن ان و بازاریان انی ابالنکوکنده
 خوانند فی صناد توت است و در تال گفته شود فی فن بقله
 الحمقاست و گفته شد فی نیم و فی نیم بنفشج و گفته شد فی یقه
 حلبه است فی سلون طلقة است و گفته شد فی نت شاهی
 ج است و گفته شد فی فحیر فی فح بقله الحمقاست و گفته شد
 فی اخ الحام بسیار سی کبوتری گویند و در وی حرارت و رطوبت
 فضلی بود و غلظی و این ماسویه گوید کم تر از جمیع گوشت می غلظت
 در سحر و سحر شود و چون بسیار از وی منول شود و رطوبت

و صاحب

و صاحب منہاج گوید مفلوج را گوشت وی خوردن سودمند و گوشت
 وی کثیر الفضول و سیبع العفونت بود تا بجزدی که سهی آورد
 و مصحح وی سکی و کشنی بود و محی و ری منی اج را اولی ان بود که
 باب غوره و کشنی و مغنی خیار بالنگ خورد و رازی گوید کوی
 شت وی کم و خشک بود و پیه و بی احیاء ظاهر بود و موافق
 محی و ری نبود الا سهل تر از گوشت از شکم بیرون آید خاصه چون
 باب و نخود و شست و نمک پنی ند و میق و وی نافع بود سی
 منی اج را کسی را که شکم وی قبضی داشته باشد و درد پشت
 که سبب ان خلطی غلیظ منی من بود و کمی در فی نه کند و باده راز
 یاده کند اما مضی بود بچشم و دماغ خاصه بی بیان کرده و اولی ان بود
 که بی سویی چندی بیاشامند که منع صعود بخار از سی بکنند و چون
 آب وی چون پیه دران بسیار بود موافق کی ده بود و باده راز
 یاده کند و ششیف گوید ادمان اکل وی بی بیان کرده خون بسوزاند
 و باشد که بچندام کشد خاصه در منی اج طفلان کوچک و صاحب
 جان کم و نمک گوید چون کبوتری در دیک اندازند و روغن کچن بی

کجدرسی آن کنند چندانکه انی اسیر نشاند و نمک و میج توایل در آن کنند
 و پس از چون پخته شود کسی که سنگ داشته باشد بخورد بقیه آن
 خلد استعالی زایل شود فی و کیم تین پوستن روپاه بود بعد از آن سوز
 بعد ازین فنک و قائم و بعد از آن نیم و هر یک بجای خود در صفت
 حیوان وی گفته شد نسوه الضیع فعل است و گفته شود
 فتق است بپارسی بسته گویند گم تی از کی دکان و بادام بود و نیکی
 تین آن تازه بنیک بود و طبیعت آن گرم بود در سیم و خشک بود در
 دوم و گویند کمی می وی در اخی درجه دوم بوم و گویند در وی رطوبتی
 فضلی بود و گویند تریست در سیم منفعت وی التنت که سده حک
 بکشد و فی و غشیان بکشد و فو معده بدید و شکم براند و نه به
 بند و کمی که جانوران را سود دهد و پاه را زیاد کند و سی و فلفله
 را نافع بود و کمی که کی غفر را و غذا اندک دهد و سیری آورد و
 مصحح وی زردالوی خشک بود و شریف گوید خواص وی التنت
 که بوی دها خوش کند و مغص زایل کند و گوشت پوست بپزد و پی
 سوزی را در آب خوب کنند و بیاشامند شکر بنشانند و فی
 باز دارد

باز دارد و شکم به بندد و روغن وی مضمی معده خاصیتی که در وی است
 و بدلان بوزن آن مغز بادام و مغنی حبسه الحفی و گویند نیم وزن
 آن مغنی جوز و نیم وزن آن مغنی بن فتق اما و به حب البیان
 است و گفته شد فتق بلفظ اندلس ریول خوانند و صاحب
 جامع صفت وی گفته است که نبات وی چون می شاخهای انکور
 پیچیده شود و مفدوی بود و مؤلف گوید بیشتر از فی انی سی و خوا
 نند فصه بپارسی اسپست خوانند و چون تی بود فص
 فصه و طبعه گویند و چون خشک گوید دفت و علف خوانند و نیکی
 تین آن سبزی امس ورق بود در وی نفی بود تخم وی منی و شی
 بیقراید و رازی گوید چون وی اسیند و بگویند تلچون نیم
 شود و ضما دکتند بی دست کسی که رعشه داشته باشد هر
 روند و نوبت رعشه را زایل کند و روغن وی پنی رعشه زایل
 کند خوردن و نمیرج کردن و غافقی گوید و آب را فو به
 کند و تین آن شکم براند و خشک آن شکم به بندد و سی و خشت
 سینه را فصا انجم التلیب است و گفته شد فصه نفی

ابن ماسویه سخا له وی سود خشک بود باعتدال و کوبند معتدل بود
در کمی و سودی و کوبند بغایت قابض بود و شیخ الیونس کوبند
له وی با آدویه بسیارند خفقا نافع بود و حرور و طوبیت لرج
لا سود دهن و جوب و حکم را زایل کند و عسل البول را نافع بود
مقدار ماخوذ از وی دانلی بود و فعل وی حکم فعل با قوت داشته
باشد بسیاری ضعیف تر از وی بود و کوبند شتاب از نقره خور
ستی زود آورد و نقره چون بوی کوبی در بشود سیاه کبود
چون بنمک بشویند سیاهی از وی زایل شود و جلاء وی بدین
و سخا له وی چون باز بنویسند بواسطه طلا کنند نافع بود و وی صفی
بود بمشانه و مصحح وی عمل بود فطر سهاروع کوبند و آن انا
عست بکتوع فقع و یک نوع فروخته و فقع را بسیار سی منک خوا
نند و یک نوع تقبل و مجموع انواع را مکاه خوانند و بدین بنامه
فطر بود و بکتوع صحرایی بود و یک نوع در شیب سکن روید
و نوعی در شیب خم شتاب روید پوستیاز کنند هر که را چند
سی انکشتی بید بند بیهوش کند و کوبند هر که بنا پاکی سماروع
خوردن

خوردن سل وی منقطع شود و دیگر فرزند از وی حاصل نشود
و خلطی غلیظ بد از وی حاصل نشود و خشک کرده و پیابند
مکثر بود طبیعت فطری سید و تی بود در آخی سیم و کوبند در رو
یم حذر و سکه آورد و گاه باشد بکشد و الی نکشد حیض و
عسی البول آورد چون بسیار خورد و وی دشوار هضم بود
نوع کشنده بود غشی و ضیق النفس و عروق سید آورد و باشد
که در روز بکشد و آن موضعها عفن باد در موضعی که مقام کی
نمکان بود یا در زیر درخت زیتون روید و مصحح وی است
که مکشی تی و خشک بخورند که بخاصیت دفع مضرت وی می کند
و شتاب سخت بی سوان خوردند و معالجه کنند و بی مقطوعا
ت کنند مانند سکنجبین و فودج فطرات الیون هم کوفس
کوبی بود و آن دانه سیاه طولانی شکل بود و طبیعت آن گرم
و خشک بود در سیم و قوه وی زیادت از بستانی بود و بد
ان دو وزن آن تخم کی فوس بود و جالبینوس کوبند بدل از نیم

نیم وزن افیتین بود فعلا سوس فقلامینوس کونیدوان
 بخوریم است و گفته شد فغولیون حناست و گفته شد
 و فقع نوعی از مکاه است بیارسی بگل خوانند و آن در لب
 جایا بازوید و در کتار جایه و اندون چاه روید و آن سالم تی از
 فطر بود و طبیعت آن سرد و تر بود و غلیظ و قند بخیگشت
 است و گفته شد فقاخ ال ادخی می نوری و زهری که بود آن
 فقاخ خوانند بهترین آن خوشبوی بود و طبیعت آن گرم بود در
 اول و خشک بود در دوم خون حیض را به بندد و مقدار ملخود
 از وی یک مثقال بود و نفث دم را نافع بود و طبیعت وی سرد
 بی براند و بول و حیض براند بقیاط گوید درد رحم و کی و نه
 قدم و ورم سید که در جگر بود و معده سود دهد و اگر ادمان بود
 بیدن وی کنند خواب آورد و اسحاق گوید مقل خون بود و
 مصحح وی بار زد است و بدل وی قصب الزریه فقاخ السو
 اصابع مرسل است و گفته شد فقاخ الکیم بیارسی دل خوا
 نند و آن شکوفه انکور بود و طبیعت آن سرد است فقاخ الملح
 می الملح است و گفته شد فقلامینون فعلا سوس است
 و گفته شد

و گفته شد فقلامینون اخذ صیغه الحری است و گفته شد
 فلنج افلنج خوانند و آن تخم است مانند خدی دل لیکن بغایت سیخ
 بود و بنکوتین وی آن بود که چون در دست بمالند بوی شب
 کند و طبیعت آن گرم و خشک بود در عطریات مستعمل کنند
 و مقوی معده بود و سله که در پسر بود بکشد و قوه دماغ بد
 دهد و آنچه زرد بود یا سپاه بود و چون سحق کنند بازیت بگویند
 کی عقرب طلا کنند نافع فل صاحب نه حاج گوید فاعیه است
 بیخ نیلوفی بندی بود و قوت وی مانند قوه بیروح بود و گویند
 گرم و خشک بود صمد را ضماد کی دن نافع بود و اسحاق گوید نیم دم
 از وی سحق کی در معده را نافع بود و مضی بود بمشانه و مصلح
 وی عمل بود و بدل وی لفاح و صاحب جامع گوید از قول
 اسحاق بن عمران گوید فل مرمندی بود و بمقدار رفته و لون
 قشوی و بی بلون فندق ماند و مغزی وی جیب بود مانند جابو
 زردی که سیفندی مایل بود و طبیعت آن گرم و خشک بود در کیم
 استرخاء عصب است و میمند بود و بواسیر را فلقاموی اصل
 سودمند

وان
 و جگر سید

الفلفل است بسیار سیخ درخت فلفل گویند آن خشبی حریف
 بود و بشکل قط بود و طبیعت آن گرم و خشک بود بخاصیت
 وی است که در دهای سی و دوشنبه امتلاسی و نفوس و قولنج و
 بادهای سی در اسودمند بود و بیورک طلا کی دن عرق آن آوار
 نافع بود و غافغی گوید لون را نیکو گرداند و می سودار سی و ن آو
 رد و بیفوق چنانکه ادویه مهله بیرون آورند و باه را زیاده کنند
 و چون باسی که بیاشامند ورم پی را تحلیل دهد و چون بامو
 بی بخایند و بدان غی غره کنند بامو بیخ بلغم را قطع کند و بید
 آن دار فلفل بود و گویند بدان بوزن آن نارمشک و دودانک
 آن سوربخان و نیم وزن آن مغز خشک آن فلفل آبپس درخه
 فلفل مانند درخت آن را بود و جالیتوس گوید اول ثمره فلفل را
 ر فلفل بود از بهی اینست که دار فلفل بی تی از فلفل بود و صفت
 دار فلفل گفته شد و همو گوید ثمره فلفل چون نارسیده بود فلفل
 سفید بود و چون رسید که در سیاه شود و مؤلف گوید که
 چند که تفحص کردیم از بازار کان که از طیف می آمدند این خلا
 نست

نست و صاحب منهاج گوید از قول دیقورینوس که بهترین وی آن بود
 که سبک بود و کمی بی وی ضعیف تی از سیاه بود و لون وی یوز
 دی مایل بود و مقدار بخود کوچک بود و مدور و املس و طبیعت
 آن گرم بود در سیم و خشک بود در چهارم چون در کله ها کنند جمل
 جلاسی تمام بدیل و مضم طعام بکند و اشتها بیاورد و ورم پی
 را بغایت نیکو بود و بول و حیض بیاند و طبیعت را نرم گرداند
 و بسیار در تی باقات مستعمل گرداند و بلغم و سودا را پاک گرداند
 و مقدار ماخود از وی تا نیم مثقال بود و وی محقق می بود
 و محذر حسین و مضی بود بکی و مصحح وی علی بود و این ما
 سویه گوید بدلی و زجین بود فلفل سود بیونانی یا باری
 خوانند و وی گرم تا نرسفید بود و طبیعت آن گرم و خشک
 بود در چهارم و در وی جذبی و تحلیلی بود و جلابد بد و باغم
 لیج را دفع کند و مستحق اعصاب بود و مسکن آن چون با
 زفت بیا میزند و بر آء الغلب هماد کنند بعد از آنکه نیکو شک
 مالیده باشد آن موضع موی بی و یاند و چون سخی کنند و در

و در روغن زیت بجوشانند و بمالند فالج و حذر را نافع بود
 و اعضایی را که سودی بی روی غلبه کرده بود چون باد و پیه بیانی
 ند که در وی قبضی بود تقطیر الیول را که از سودی بود سودمند
 بود جهت مرطوب علی بی که در اعصاب حادث شود و گویند
 بدل آن یک وزن و نیم فلفل سفید بود فلفل الماء بیونانی و
 درو یا یاری گویند و آن نباتیست که در آبهای استان روید و
 و آبهای که آهسته روان رود و توکان و بیوفی بین خوانند چون اگر
 و بی اجزای غیر و بغایت او را دوست دارد و ساق وی که
 داشته باشد و در آنی وی یک کنی بود و ورق وی مانند
 رق بید بود بی زکتر و سفید و بطعم فلفل بود و بوی وی
 خوش نبود و غروی کوچک بود رسته بوشافهای کوچک
 که از بن وی بجمع بود بعضی بی بعضی مانند خوشه و بطعم
 بغایت حریف بود و چون ضما دکنند ورق وی و ثمر وی
 و رملای مؤمن لا تحلیل دهد و سیاهی که در شیب چشم بود را
 بکند

بکند و بکلف و غش که بی روی بود ضما دکنی در سود دهد
 بیخ وی را از بود و بیخ منفعت ندارد و مؤلف گوید آن زنجیل
 الکلابست و گفته شد فلفل السودان حبیبیت مانند جلیا
 ن و بطعم مانند فلفل بود و از بلاد سیولان آورند در درد دندان
 را نافع بود و جنبیدن آنی فلفل الصفا لیه بذر فنی کشت و
 گفته شد فلفل الفرو و حب الکیم است و گفته شود صفت
 آن در کیم فلفل الحواص ما بود آن است و گفته شود فلیقه اسم
 اسم میوه است که آن ثمر عود بود و گفته شود و در اندلس
 ناخواه را بدین اسم خوانند فلقون حبیبی بود بسیار سی
 دنه کوبی گویند و آن نوعی از بودنه است و طبیعت آن گرم و خشک
 بود و نیکوترین آن صمغ بود و نیم مثقال از وی مثیم شیمی
 آورد و مضی بود بغم تعد و مطح آن بود نه بی بود فلیقه
 فی بخشک است و گفته شد فنی نکشت دوحسه اوراق و ذو
 حسه اصابع گویند و گفته شد فندق بندق است و گفته شد
 در باب یا فناء غیب الثعلب است و گفته شد فلفلون فلفل

فمنکشت و بنجنت نیز کوبند و گفته شد فنک کرم تی از بجا
ب بود و سی دی از سمور بود و رازی کوبد فنک و فاقم و حواصل
معتدل بود در حیات قوم حنط است و گفته شد قوی غلول
کوبند و گفته شد فول جی جی کوبند با قلا است و گفته شد فو
لبون جعد است و گفته شد فوشنه غوشنه کوبند و آن نوعی
از فطر است و گفته شد فی بنجنت که ورق نباتان مانند
ورق کوفس بود بزرگتی و کلوی مانند نیکی بود و بزرگتی و سا
قوی یک کی زیاده تر بود و املس بود و لون وی مایل بغنی فی
وسیطی اعلاء وی مانند حنضی بود در اصل وی عطی پی
بود و کوبند قوه وی مانند سنبل در بسیار جی نیکی تی از وی بود
وادرار بول بیشتر از سنبل کند و طبیعت وی گرم و خشک بود و در
پهلور نافع بود و بول و حیض بی اند خشک وی و مطبوخ وی داء
الثعلب را سود دهد و مقل را خود از وی نیم مثقال بود و
کوبند مضروب بکی ده و مصالح وی تخم راز زیاده بود و جالینوس کوبد
کبابه در طعم و قوه مانند وی بود و الاط لطیف تی از وی بود و کوبد

پیند بدل

بدلان بوزن ان سنبل و کبابه بود و کوبند بدلان فلفل سیاه است
فول ثمری است که در قوه مانند صندل سیخ بود و در حنط وی
مانند درخت نار جیل بود و وی بی د بقوت و یاب و قابض
بود بی و ریه های گرم غلیظ طلا کی دن نافع بود و اعطای سستی
را محکم کرد و ابوی دیان خوش کند و قوه دل بد دهد و منع الهی
چشم و جویب ان بکند و حیات دیان باز دارد و قوه لسه و
دندان بدید و کوبند بدلان بوزن ان صندل سیخ و نیم وزن
ان کشیر تی فو تیج جیلی و فو تیج پی کوبند و آن سه نوع است جلی
و نهی و بی و مؤلف کوبد جیلی دو نوع است یک نوع حاشا خوا
نند و گفته شد و یک نوع فلفل مون و هم گفته شود و بی دو نوع
بود یک نوع را مشکطرا مشیع خوانند و گفته شود و یک نوع دیگر بود
صحرایی خوانند و آن مطلق بود و بیکی نوع بیش نبود و نیکی تی
جیلی ان بود که خوشبوی و نازه سبز بود و ورق ان کوچک بود و
طبیعت ان گرم و خشک در سیم ملطفی بغایت قوت بود و
عرق بیاند و بیانی سیاهی که در بدن بود ضهاد کی دن نافع بود

و نهی

خاصه چون شراب بخنه باشند و طبعی وی در حام جویب و حکم
زایل کند و جذام را نافع بود و ریش دس و فلاق را زایل کند و
چون باعل و نمک بپاشانند فصوله که در معده بود بپاشند و آن
آورد و چون شراب بپاشانند حیض بیاند و شربه و بچه بیرون
آورد و چون خشک کنند و بسوزانند و سحق کنند جهت استی
حاء لته نافع بود و چون با سویق ضهاد کنند ورم کم ساکن شود
و میتوان و استسقا را نافع بود و سرسل شود ایستد و شربتی بکند
دود آنک بود بجلایب و وی کزید کی عرق را نافع بود و عصانه
وی با مطبوخ کزید کی سیاه را نافع بود و چون بگویند و به بینی
بپاشانند بکشد و اسحاق گوید مصر بود با معا و مصح و وی کثیرا
بود و بدل وی یک وزن و نیم فودج نهی بود فودج نهی فودج
شراب وی مانند شراب حاشا بود نیکو شرب فودج نهی سبزی
و فودج نهی فارسی اقوی بود از مجموع بود نهی با طبیعت وی گرم و
خشک بود در سیم چون بخورند و بعد از آن ماء الیچین بپاشانند
چند روز بیانی داء الفیل بامفید بود و ذوالی و طبعی وی انقباض
نفس

نفس را سودمند بود و چون باسی که نوزد یک بینی کی بینی که
عشر کی ده باشند نافع بود و غش از وی زایل شود و منع اخلام
بکند و طبعی وی نافض را نافع بود و روغن وی نفع کزیدن همین
سبیل خوردن و ضماد کی ده بی کزید کی جانوران را نافع بود و اگر
بشراب بپاشانند دفع سموم فائده بکند خاصه که پیش از آن خور
رده باشد و از دخان و ورق وی کزیدگان بکسینند و خاییدن
وی بوی سیر زایل کند و مقدار شربتی از وی بکند و چون
بشراب بپاشند و بر صاحب جذام ضهاد کنند نافع بود و وی
مقطع باه بود از بهر ضرری بکیده و مصح و وی کثیرا بود و گویند
بدل آن نفع است فوه معی و ف بقوم الصباغین و بپا
ر سی رویتاس گویند و آن بخیست سیخ و نیکو ترین آن
بود که تازه و سیخ و با یک بود که از آن من آرند و آن معی و
بود بدین بینی و طبیعت آن کم و خشک بود و گویند در وی
بعضی سودی بود و جلا سی با عتدال دهد و بی یق و قویا بر
سکطلا کزیدن نافع بود و بدن را از مرثیه که بود پاک گرداند

و بکرم ناد و درم جهت سقطه و ضربه نافع بود چون با قرح شود
 ب بیا شامند و غره وی چون با سکنجین بیا شامند و درم سوز
 بکرا زاند و ورق وی چون بیا شامند گزند کی جانوران را سود
 دهد و بیخ وی چون زن بخورد بی کرد حیض بی اندوخته بود و وی بغا
 بیت مذب بود تا جندی که ادرار بول کند که خون بیاید و جگر وی
 را پاک کند و ستره ان بکشد و چون با ماء العسل بیا شامند عرق
 النساء را و جمع استوخاره اعطای را نافع بود و اگر با عسل هم
 دکنند همین سبیل و اولی آن بود که اگر ان بیا شامند هر روز بجمام
 روند و گویند مضمی بود و مسر و مصلح وی انیسون بود و بدیقورس
 گوید بدل وی در تنقیه جگر و سوز و اتالی حیض و بول و بوزن
 ان سلیج بود و دود آنک و زن ان موی سیاه و گویند بدل ان
 در بیض و بوق شیطرج است و بلجوش بیارسی بیلکوش گویند
 وان لونی است و در لام گفته شود فحن سداب است و گفته
 شد فلیتی مرج درخت حفص است و غره وی مانند فلفل بود
 و حفص عصاره وی است و معتدل بود در حرارت و سردی

بی موی طلا

بی موی طلا کی دن قوت ان بدهد و چون بیا شامند درد سپرزوی
 قان را نافع بود و طبیع فروع وی حیض بی اندوخته ان حفص
 بود و فیر نوعی از اچار است ازرق و نیکو تین ان نشا
 بوری که من بود و طبیعت ان سود و خشک بود چون حق
 کنند و بیا شامند گزند کی عقر ب را نافع بود و ریش اندرونی
 را و چون درد را روی چشم کنند شکوری و ناریکی چشم را نافع بود
 و گویند چون روغن سداب بوی رسد خراب شود و عرق هم
 چنین و لون ان بکلیه تباه کی در و بمسک پی بین تباه و باطل شود
 لون ان و حسن ان و اسطوطالیس گوید هر جوی مری از اچار
 که از لون خود بگرد پوشیدن ان بد بود و فیل حیوانی معوی
 فاست و دندان و بی اعاج خوانند و بدیقورینوس گوید برا
 ده اعاج قابض بود و چون بی داخل ضماد کنند و شویف گوید
 چون نشاره اعاج هر روز درم بماء العسل بیا شامند حفص
 را نیکو بود و اگر زنی که عاقی بود هفت روز پیای هر روز در
 دو درم نشاره وی بماء العسل بیا شامند حفص را نیکو

بعد از آن می رود با او می باشد کندی آب تن که در دیفرمان خدای تعالی
و مؤلف گوید امتحان بنوعی دیگر کردیم سه شب هر شب یک مثقال
عاج با یک مثقال نبات مصری سببید زن سفوف ساخت
و شب سیم چهارم می رود با وی مجامعت که در آب تن شد بفرمان
خدایتعالی اما بشیطه آنکه بعد از ظهر بود و آکی دشاره و بی حی
وی با هم وزن آن برآده این بیامیزند و بغایت سحق کنند و
بر بوی سر معطر باشند بغایت نافع بود و طبری گوید چون از
دندان قبل چتری در کودن طفل آویزند از و بلاء اطفال آید
شد و سیکن قبل چون فی زجه سازند با عمل وزن بخودی
کرد هر کتاب تن نشود و بخور وی تب که من را سودمند بود
و چون در موضعی که پیشه بود بخور کنند بگریزند و آکی ادمان
ان کنند هر گویان الجانی وید و این زهر در خواص آورده است
که آکی درخت انکور و زرع درخت های دیکی باستخوان قبل بخور
کنند قطعا هیچ کرم کودن نکند و آکی پاره از دندان وی در
خونیه سیاه بندد و بوی کاویند از و بلاء ایشان آید بکند

و آکی دشاره

شامند

و آکی دشاره وی مقدار ده درم باب بود نه گوی چند روز بیای با
مجدوم را نافع بود و ریا نکند که زحمت زیاده شود و آکی پاره از عا
ج بی عضوی نهند که استخوان در وی شکسته باشد جذب کند
و باستانی بیرون آورد فیطل اهل اندلس طقه خوانند
ان کمون بی بی بود و سفند و لیون گویند در صفت کمون گفته
فینک فنیخ گویند و ان قشور است و گفته شود انشاء الله تعالی
و حله با القاف قافله قا
قله دو نوع است بزرگ و کوچک و ان بزرگ از جوز بولوی و کتی
وحت ان مانند پنبه دانه بود بزرگی و پوست ان صلب بود
و رنگان بسیخی بود که بسیاری زنده و قافله کوچک را شوش
خوانند و خیر بول و بال بول و پیل بول گویند و ان سه نوع است یک نوع
مقدار جوز بول لیکن مثلث شکل بود و دانه ایشان نزدیک
به یک دیگر بود و یک نوع پیل است و گویند لطیف از بزرگ بود
و بزرگ بی بود و کوچک ماده و طبیعت ان گرم و خشک است
در اخود رجه دویم تا اول سیم و گویند با اعتدال نزدیک بود و

وی

در وی قبضی و تجلی و تقوی بود فی و غشیان را نافع بود و ریا
ب انارین و ختم را یاری دهد و امغار پاک کی داند و مقدار
مستعمل از وی نایک درم بود و در دجکسید را نافع بود و سده
ان بکثاید چون با سکنجین هفت بیاضامند و صیغ را نافع بود
چون هر روز درم از وی بیاضامند و چون با ختم خیارین
بیامیزند اجنای مساوی و هر روز یک درم با سکنجین بیاضا
مندسنگ کی ده بی اند و کوجک وی نشف رطوبات از سینه
و حلق و معده بکند و ختم را فو دهد زیاده از نوع بی رنگ و لطیف
تی از وی بود و قبض وی کمتر از بود و حی اقمه بیشتر و کوند قاقله
مضی بود بشش و مصباح وی قند بود و بدل قاقله کبار یک وزن
ان صغار بود و کوند نیم وزن ان کباب و نیم وزن ان فی نقل و بدل
قاقله صغار بوزن ان فی نقل بود قاقلی نباتلیست مانند شنبلیله
و در طعم وی شور و بود با قبض و اسحاق بن عمران گوید مانند
کشوت بود در فعل و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول
مسهل آب زرد بود و خاصه ختم وی و آب وی مذبول و منی بود

و مهمل

و مهمل صفر بود و ضعف جگر را سود دهد و کیوس وی نیکو
بود و در معده ثقیل بید کند بسبب اندک از وجبتی که در وی
هست و شی بی از آب وی دودانک و رطبی بود باده درم شکو
سیخ و صاحب شهاب گوید سکر العشر و حبش این الحن کو
بد شکو سیخ با قلی و شاه ترچ و لبلا ب نیکو تر بود و قوی تر
از شکو سفید قاتل النمر خائق النمل است و گفته شد قاتل النمر
نیلوفر است و گفته شود قاتل ابدیه بداسقان و بدکشان کوند
و گفته شد قاتل نفه نوهی از اشق است و گفته شد قاتل
الکلب اذا را فی خوانند و ان خالق الکلب است و گفته شد
قار بیونانی سطاخینش کوند و گفته شد قاتل العلق نو
عی از انا غالیس است انشی که زهر وی از رق بود و از آن القار است
و گفته شد در الف صفت ان قاتل الذئب خائق الذئب
است و گفته شد قاطون ارمیناست و گفته شد قاوند
قیوند خوانند بسیار بی قاوندی خوانند و در سائیان

شیراز و بیشتی مثل خوانند و آن از بند و ستان آورند مانند پیله
 بسته بود و طبیعت وی گرم بود در مایه که از سدی بود فالیدن
 سود دارد و سی فکس سود و درد خاصی و پشت را که از سدی بود
 چون یکدم از خوک کنند و بیاشامند نافع بود و محوی و فالیدن
 سود دهد و صاحب جامع گوید وی از قمر گیرند که مانند فندق بود
 با سیلاب خورد کنند و روغن وی بکیرند و را کنند تا سبزه شود
 قاقیا اقا قیا است و گفته شد قاتل اخیه خصی الکذب است
 و گفته شد و از بهی ان این اسم بی وی نهاده اند که ایشان دو بیچ اند
 مانند دوزیتون که در سالی یکی فوی به بود و یکی لاغر و در سال دیگر
 آنکه فوی به بود لاغی گردد و آنکه لاغی بود فوی به بیشتر قبطیه ناطقه و گفته
 شود قاضیه بیارسی سنگدان گویند و صفت فو از نض بعد ازین
 گفته شود قارسیا فی اصیا است و گفته شود فیج مجال است
 بیارسی لیک گویند صاحب منهای گوید نزد یک به طبع بود
 لحم وی الطف بود گرم و تی بود چون بیان کنند شکم بند
 و سخن بود و باده زیاده کند و دل را روشن کند و غذای بسیار

دهد از

بسیار دهد از بهی آنکه دیر هضم شود و شی یف گوید گوشت وی معتدل
 بود و غذای نیکو دهد و زود هضم شود و دماغ وی چون باشیاب
 حنیف بیاشامند صاحب بیقان را سودمند بود و
 جکی وی چون گرم بود مقل رنم مثقال فی و بی نصدیع را سود
 دهد و زهره وی شب کوری و نار یکی چشم را نافع بود کک کک
 و چون بنی پره وی سعوط کی دن در هر ماه دهن زیاده کند و
 سیان کم کند و قوه باصیه دهد و الی زهره وی بامی و اید
 ناسفته و مثلاً آن مک اجزای مساوی سحق کنند سفید
 چشم و حا و جوب را سودمند بود و بیضه وی چون
 باسی که عنصل پیزند و بخورند در دیشک و مقص را سودمند
 بود قیت رطبه خشک است و آن فصقمه است و گفته شد
 قشاد خاریت که صمغ وی کثیر است و بشیرازی انی الکم خوا
 نند و خار و بی ابروزند و جوب و بی ابرکا و و شتر دهند و غذ
 بی نیکو بود ابرسانی و طبیعت وی گرم و تی بود و سی فیه
 سودمند بود و قیحه شش را و منقعت کثیر را و گفته شد

قشاقشعر خوانند و کوچک انی اشعار بی وصفایس گویند بپا
 رسی خیار نه و شنکبار و خیار دراز نم خوانند نیکو بی ان سببی
 نیشابوری بود بجنه و طبیعت ان سید و بی بود در سیم تکیه
 حواریت صفل بکنند و بول بی اند و شنکی بنشانند و مثانه را
 موافق بود بوییدن قشاق و قد در بیخودی که از حواریت بود
 اشتعاش بخشد و ورق وی با عل بی شوی بلغمی طلا کنند
 نافع بود و خوردن وی کنیز کی سکه دیوانه را نافع بود کیوس
 وی بد بود مستعد عفونت بود و بیهای صعب آورد و درد
 معده و دفع ضرر وی بعسل یا موی کتند یا ناخواه و رازی
 گوید سبکتر از خیار بود و زود بی بگذرد و خیار نه و کدو و حوی
 منیاج را نافع بود و محتاج اصلاح نبود لیکن اگر بسیار بخورد نفخ
 نفخ در شکم و نفل پیدا کند و مصالح ان جوارش کوی و سفر جلی
 بود اما سید منیاج را مضی بود و اولی ان بود که بسیار بخورد و شای
 ببقوت صرف از بی ان بیاشامند و جوارشات کمی قشاق
 بند ی خیار چینی است و گفته شد قشاق بند بی بل است
 و گفته شد

و گفته شد قشاق الحما بسیار سی خیار نه سپند گویند و ان
 قشاق بی بی بود و اهل اندلس علقم خوانند و ارد قشاقی نیز گویند
 بیونانی اسفیر او غویوس و عصاه ثمر و بی اطریون گویند
 و نبات وی به نبات کبر ماند اما خار ندارد و لون وی بسبزی
 زند که بسیار بی مایل باشد و صنعت عصاه وی چنانست که
 ثمر وی در اخی نابستان زرد شود بکیرند در خفته کنند و مایلند
 تا اب از وی بیرون آید و صافی کنند یا بمنخل بیالایند و بعد
 از ان را ورق کنند و در ظرفی کنند و خشک کنند بر روی خا
 کستر بعد از ان بی لوحی کنند در سایه خشک بر روی خاک تر بعد
 از ان بی لوحی کنند در سایه و قیص سازند با کی باسه بی کنند
 بر روی خاک تر بچینه و عصاه غلیظ بی ان ریزند تا کی باسه
 فی و خورد بعد از ان بی صلایه کنند و سحق کنند و قیص سازند
 و طبیعت وی گرم و خشک بود در اول درجه سیم و گویند
 حواریت وی درد ویم بود و ملطف و محلل بود و بیخ وی حیوان
 مضغه کنند یا بیست جوهر ورمی و بلغمی که ان که بود تحلیل دهد

و چون با صمغ بطم بی جراحات نهند از دمل و هر چه بود بکند
 و چون با سکی که بپزند و بی نفوس ضماد کنند نافع بود و چون
 خشک کنند و محق کنند بهن و حبیب ریش شده و قویا و
 اثری بای بسیار بی که از دمل و ریش که بر روی بپاشند بکشد نا
 یل کند و عصاره ثمری حیض و بول بپاشد و اگر زن بخود بپاشد
 و بجهت تپا کند و اگر یا شیر سحوط کنند بی فان سیاه را نافع بود
 و صداع که بر او عصاره وی چون از رکوش چکانند درد
 کوش را موافق بود و چون با زیت که بر پا با عسل یا با زعفران
 بدان تخنک کنند یا طلا کنند ورم حفره و حنای را بپایان
 نافع بود و وی مسهل خلط خام غلیظ بود و متی سودا و
 ماء اصفر و باید که با ادویه که موافق بود خلط کنند مانند صی
 و قنطاریون باریک و سورخان و بوزیدان و کافور و سی و
 قسطوس و زعفران و سنبل الطیب و دارچینی و سیلیم
 و زداوند مسحوق و انیسون و تخم کمری و فطرالت الی
 و جاوشیر و سکنج و مقل و تربید و عکسری و حبیبان
 و چون

و چون با بعضی از این آدویها بسیار نافع بود جهت بسیار
 درد پا چون در دمفاصل و نفوس و قویا و لقوه و حذر دست
 و پای و دردهای که از می سودا بود نافع است که با ادویه حاد مثل
 سقمونیاد و شحم حنظل بسیار نهند و مقدار ششی بیتی از وی دانگی
 و یاد انگی و نیم بود بحسب مناج و مضی بود بش و مصحح وی
 صمغ عربی و طین ارمنی و نثاسته بود اگر قشای الحار باران
 کجده بپزند و بی بویا که ظاهر بود بی سرامون مقعد طلا کنند
 یا بعوض روغن کجده روغن جویا کنند نافع و خشک که داند
 و اسحاق بن عمران گوید روغن وی که از آب وی و زیت بگیرند
 یا در افتاب یا در آتش بپزند تا آب سوخته گردد و روغن
 همانند آن روغن نافع بود جهت سیدی اعظا چون بدان بمالند
 و کلف دانی بای که بر روی بود زایل گرداند و نافع بود جهت
 دوی و طپش که در کوش بود و کیانی کوش که از ریاح غلیظ بود
 و شی یف گوید چون طپش وی و بیج وی بسیار نهند و مجزوم را نا
 فع بود و اگر سیخ وی را محق کنند و بی ورم که در بن کوش بود

BLANK PAGE

foliated 11/16/89 J.A.

وورسهای بلغمی که در کبدن بود نهند بکدازاند و روغن وی تفصل
کهن و نور مالیدن و خوردن نافع بود و شیبتی از وی بقوت
دورم بود که باارد جو بسیار نهند و وی خلط خام لیمو سیون
از دور بوضیق النفس لنافع بود و عصاره وی در حقنه
کردن سودمند بود جهت درد پشت لیکن سحج آورد و سهیل
خون بود و تنها در حقنه کردن خطی بود الا مکر خلط کنند و طب
منجج باشد که فی باقی طراورد و مداوی وی به پست جویشی
ببایستی کنند که فی باز دارد قشای النعام خنظل است
و گفته شد قشای الحیه از قول صاحب جامع زراوند طویل
است و از قول صاحب شهاب خنظل کوچک بود و صفت
مرد و گفته شد قد سه تودری است و گفته شد قشای
بپارسی خیار کونید و گفته شد در خاقند میاقلیمیا است و
و گفته شد قد اح رطبه است و گفته شد قدح میم بنا
تلیت که بیونانی قوطیلیدون کونید و گفته شود قد
گوشت خشک بود و نیکوترین وی آن بود که از حیوان نر
بود و حیات است که تر از نمک شود بود قوه بدن بدید و

مستقی

DOCTOR
CARO OWEN MINASIAN

Loose material follows



END OF REEL
PLEASE REWIND

